

بسوی سوسیالیسم ⑧

اردیبهشت ۱۴۰۱

نشریه حزب کمونیست ایران

دوره چهارم



بسوی سوسیالیسم

نشریه‌ی حزب کمونیست ایران

دوره‌ی چهارم: شماره‌ی ۸

آدرس ایمیل نشریه: b.s.socialism@gmail.com

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۴۰۱ - مه ۲۰۲۲

تعداد صفحات: ۱۵۰

فهرست

۱. متن پیاده‌شده سخنرانی افتتاحیه صلاح مازوجی در کنگره سیزدهم حزب ----- ۱۰
۲. بیانیه سیاسی مصوب کنگره‌ی سیزدهم حزب در مورد اوضاع جهان و خاورمیانه ----- ۱۸
- اوضاع جهانی** ----- ۱۸
- بحران سرمایه‌داری، رقابت و تنش‌های امپریالیستی ----- ۱۸
- جنگ در اوکراین ----- ۲۳
- گسترش ابعاد پناهندگی، پیامد دیگر بحران سرمایه‌داری ----- ۲۵
- سرمایه‌داری، بحران زیست‌محیطی و آلترناتیوها ----- ۲۷
- فاجعه‌ی کرونا و ناکارآمدی نظام سرمایه‌داری ----- ۳۰
- بحران سرمایه‌داری و آلترناتیو سوسیالیستی ----- ۳۲
- اوضاع خاورمیانه** ----- ۳۵
- چهار روند کلان در منطقه ----- ۳۵
- افغانستان ----- ۴۰
- عراق ----- ۴۲
- اقلیم کردستان عراق ----- ۴۴
- لبنان ----- ۴۷
- ترکیه ----- ۴۹
- سوریه ----- ۵۱
- فلسطین ----- ۵۳
۳. بیانیه سیاسی مصوب کنگره‌ی سیزدهم حزب در مورد اوضاع سیاسی ایران ----- ۵۵
- انحطاط سرمایه‌داری ----- ۵۵
- موقعیت رژیم جمهوری اسلامی ----- ۵۷
- موقعیت طبقه کارگر ----- ۶۱
- جنبش زنان ----- ۶۵
- جنبش دانشجویی ----- ۶۷
- جنبش انقلابی کردستان ----- ۶۸
- مختصات اوضاع سیاسی کنونی ایران ----- ۶۹
- موقعیت انقلابی ----- ۷۲
- موقعیت حزب کمونیست ایران ----- ۷۳
- چه باید کرد؟ جهت‌گیری‌ها و وظایف ----- ۷۵

۴. سند سیاسی مصوب کنگره‌ی هجدهم کومه‌له-----۸۴

- اولویت‌ها و وظایف اصلی کومه‌له-----۸۷
 سازماندهی توده‌ای کارگران-----۸۷
 دامن زدن به اعتراضات توده‌ای در کردستان-----۸۷
 گسترش تشکیلات حزبی-----۸۹
 حاکمیت شورایی مردم در کردستان-----۹۱
 شکل دادن به قطب چپ و سوسیالیستی در کردستان-----۹۳
 کومه‌له و راه‌حل مسئله ملی در کردستان-----۹۵
 در مورد طرح فدرالیسم-----۹۸
 مناسبات با احزاب سیاسی در کردستان-----۱۰۰
 جایگاه نیروی مسلح-----۱۰۳

۵. قرار مصوب کنگره‌ی سیزدهم حزب در مورد جریان انشعابی از حزب و کومه‌له-----۱۰۵

بیانیه کمیته مرکزی حزب در مورد انشعاب جناح راست از حزب و کومه‌له-----۱۰۵

۶. هشت گام در روش دیالکتیک مارکس-----۱۲۱

- گام اول: فلسفه‌ی روابط درونی-----۱۲۴
 گام دوم: فرایند انتزاع-----۱۲۶
 گام سوم: قوانین دیالکتیک مارکس-----۱۳۱
 گام چهارم: پژوهش (یا تحقیق)-----۱۳۴
 گام پنجم: خودروشن‌سازی-----۱۳۸
 گام ششم: بازنمایی-----۱۴۰
 گام هفتم: پیوند میان نظریه و عمل-----۱۴۲
 گام هشتم: بازگشت به گام اول و از نو شروع کردن-----۱۴۵

یادداشت هیئت تحریریه

با انتشار شماره‌ی هشتم، گاهنامه‌ی بسوی سوسیالیسم به‌عنوان نشریه‌ای که مبانی نظری سیاست‌های حزب کمونیست ایران را تشریح می‌کند، وارد دوره‌ی چهارم از کار و فعالیت خود شد. آغاز به‌کار دوره‌ی جدید این نشریه مهر دو تحول مهم سیاسی و تشکیلاتی را بر خود دارد. نخست این‌که تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی جهانی و منطقه‌ای وارد فاز نوینی شده و عمق و گستره‌ی بحران‌های ساختاری نظام سرمایه‌داری جهانی به‌شکل بارزتری پدیدار شده‌اند. جامعه‌ی ایران و کردستان نیز در یکی از پرتحول‌ترین دوران‌های حیات سیاسی خود به‌سر می‌برند. دوم اینکه، حزب کمونیست ایران و کومه‌له یکی از پرچالش‌ترین و سرنوشت‌سازترین دوره‌های حیات مبارزاتی خود را از سر می‌گذرانند. در فروردین ۱۴۰۱ (برابر با آوریل ۲۰۲۲)، کنگره‌ی سیزدهم حزب کمونیست ایران و کنگره‌ی هجدهم کومه‌له - سازمان کردستان حزب با موفقیت برگزار شدند. این کنگره‌ها در شرایطی برگزار شدند که چند ماه قبل، گرایش راست با برگزاری کنگره جناحی «کومه‌له»، از حزب کمونیست ایران و کومه‌له انشعاب کرد. از این‌رو، هم مباحثات سیاسی و تشکیلاتی در این کنگره‌ها بازتابی از این دو تحول مهم بودند و هم مطالب مندرج در این شماره به این مسائل اختصاص یافته‌اند، که به شرح زیر است:

در فصل یکم متن پیاده شده‌ی سخنرانی افتتاحیه‌ی صلاح مازوجی (دبیر کمیته اجرائی حزب کمونیست ایران) در کنگره‌ی سیزدهم حزب کمونیست ایران را می‌خوانید که تصویری کلی و فشرده از زمینه‌ها و فاکتورهای دخیل در تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، رقابت‌های بینامپریالیستی و موضع کمونیستی در قبال این جنگ، مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که دگرگونی‌های جدید در صحنه‌ی سیاسی ایران را رقم زده‌اند، و نیز کشمکش‌هایی که تشکیلات حزب و کومه‌له در چند سال گذشته از سر گذرانده است را به دست می‌دهد.

فصل دوم به «بیانیه‌ی سیاسی مصوب کنگره‌ی سیزدهم حزب در مورد اوضاع جهان و خاورمیانه» اختصاص یافته که مهم‌ترین روندها و تحولات کلان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی در مقیاس جهانی را واکاوی و تحلیل کرده است. سپس این بیانیه چهار روند کلان در خاورمیانه، یعنی بلوک‌بندی‌ها و بازآرایی موازنه‌ی قدرت بینادولتی و مداخله‌های امپریالیستی در منطقه، دگردیسی‌های اقتصادی و ژئواکونومیکی، نقش جریان‌های اسلام سیاسی در منطقه و نیز نقش‌آفرینی مقاومت و مبارزه‌ی جنبش‌های طبقاتی و پیشرو اجتماعی و سیاسی را به اختصار تبیین و ترسیم کرده و سپس این مؤلفه‌ها را بر اوضاع و احوال چند کشور منطقه تطبیق و مورد بررسی قرار داده است.

در فصل سوم «بیانیه‌ی سیاسی مصوب کنگره سیزدهم حزب در مورد اوضاع سیاسی ایران» آمده است که به اصلی‌ترین تضادها و تخصیصات طبقاتی در ساحت سیاسی ایران، موقعیت جنبش طبقاتی طبقه‌ی کارگر و دیگر جنبش‌های پیشرو و رادیکال اجتماعی، تشدید پیش‌شرط‌های اقتصادی و اجتماعی شکل‌گیری موقعیت انقلابی، موقعیت حزب و در تحلیل نهایی به وظایف و اولویت‌های حزب در دوره آتی پرداخته است.

فصل چهارم نیز شامل «سند سیاسی مصوب کنگره‌ی هجدهم کومه‌له» است که جهت‌گیری‌ها، وظایف و اولویت‌های کومه‌له در کردستان را تشریح کرده است. این سند با تبیین و تحلیل طبقاتی و سیاسی از گره‌ترین تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که جامعه‌ی کردستان را دستخوش تغییر قرار داده است، بر روی وظایف و اولویت‌های کومه‌له در قبال جنبش طبقاتی و توده‌ای کارگران و زحمتکشان در کردستان و نیز آترناتیو کومه‌له برای رهایی مردم کردستان از ستم ملی و ضرورت همبستگی سراسری با کارگران و ستمدیدگان ایران در راستای سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، تمرکز کرده است.

در فصل پنجم، قرار مصوب کنگره‌ی سیزدهم حزب در مورد جریان انشعابی از حزب و کومه‌له را ملاحظه می‌کنید. در پی آن بیانیه‌ی کمیته مرکزی حزب در این رابطه آمده است که

عمدتاً به فرآیند کشمکش‌ها و مؤلفه‌های سیاسی و تشکیلاتی دخیل در این انشعاب را بررسی و به تصویر می‌کشد.

سرانجام، فصل ششم دربرگیرنده‌ی ترجمه‌ی مقاله‌ای از برتل اولمن تحت عنوان «هشت گام در روش دیالکتیک مارکس» است که بر ضرورت به‌کارگیری روش دیالکتیکی مارکس برای فهم و شناخت پیچیدگی‌های نظام سرمایه‌داری تأکید دارد. این مقاله به‌ویژه برای نیروهای انقلابی و سوسیالیست که بنا دارند از رهگذر مبارزه‌ی طبقاتی به فراسوی نظام سرمایه‌داری گام بردارند، بسیار آموزنده و مؤثر است.

در اولین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگره‌ی سیزدهم حزب کمونیست ایران: نصرت تیمورزاده، حمید سعیدیان، صلاح مازوجی و عباس منصوران به‌عنوان هیئت تحریریه نشریه‌ی بسوی سوسیالیسم تعیین شدند. بدیهی است که علاوه بر اعضای هیئت تحریریه دیگر اعضای حزب هم می‌توانند برای این نشریه بنویسند و با آن همکاری کنند.

۱

متن پیاده شده‌ی سخنرانی افتتاحیه‌ی صلاح مازوجی**(دبیر کمیته اجرائی حزب کمونیست ایران)****در کنگره‌ی سیزدهم حزب کمونیست ایران**

ابتدا به سهم خود به همه شما رفقای عزیز، به‌ویژه به مهمانان گرامی که دعوت ما را برای شرکت در کنگره پذیرفته‌اند و با حضور در سالن‌ها و یا از طریق آنلاین در این کنگره شرکت دارند، خوش آمد می‌گویم و به همه درود می‌فرستم. من متأسفانه به دلیل مشکلات مربوط به مدارک سفر نتوانستم در سالن استکهلم حضور یابم و بالاجبار از طریق آنلاین در کنگره شرکت دارم، با این حال از دور دست همگی رفقا را به گرمی می‌فشارم و لحظات خوبی برایتان آرزو دارم.

کنگره سیزدهم حزب کمونیست ایران در شرایطی برگزار می‌شود که جنگ در اوکراین کل جهان را تحت تأثیر قرار داده است. با تهاجم روسیه به اوکراین و وقوع جنگ تمام‌عیار نقطه‌عطفی در نظم جهانی به‌وجود آمده و رقابت قدرت‌های امپریالیستی وارد فاز جدیدی شده است. تهاجم روسیه به اوکراین و این جنگ و کشتار و ویران‌گری رویدادی خلق‌الساعه و بدون زمینه نبود. این جنگ ریشه در تداوم و تعمیق بحران سرمایه‌داری معاصر و تلاش قطب‌های امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان و گسترش مناطق نفوذ دارد. آنچه که در حال حاضر جریان دارد، این است که دولت اوکراین، مانند مهره‌ای در جنگ و جدال درون قطب‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی عمل می‌کند. دولت اوکراین نه به نیابت از مردم اوکراین بلکه به نیابت از آمریکا و ناتو در برابر تهاجم روسیه می‌جنگد. در واقع مردم اوکراین قربانیان اصلی این جنگ هستند. این جنگ از یک طرف نتیجه سیاست‌های دولت آمریکا و متحدین آن در ناتو در دوره بعد از پایان

جنگ سرد و تلاش برای گسترش ناتو به کشورهای هم مرز روسیه و دیکته کردن سیاست اقتصادی «شوک درمانی» به اقتصاد آن کشور، و از سوی دیگر نتیجه سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت روسیه با تکیه بر ناسیونالیسم عظمت‌طلب روسی و الیگارش‌های میلیاردر است.

در اوکراین دولت‌های برآمده از کودتای سال ۲۰۱۴ که آن را «انقلاب میدان» نام نهادند، طی هشت سال جنگ داخلی عملاً در خدمت طبقه حاکم و جنگ‌سالاران فاسد اوکراینی بودند و برخلاف منافع مردم نه تنها هیچ راه صلح‌آمیز و دموکراتیکی برای حل بحران با مردم شرق اوکراین نداشتند؛ بلکه ادامه جنگ و سرازیر شدن کمک دولت‌های اروپایی عضو ناتو را به سود خود می‌دانستند.

بنابراین استراتژی و سیاست‌هایی که منجر به این جنگ ویرانگر شدند همه ارتجاعی و سرمایه‌دارانه هستند و ربطی به منافع کارگران و مردم ندارد. این طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه هستند که محکوم به تحمل هزینه‌های انسانی و اقتصادی، این جنگ و گسترش میلیتاریسم شده‌اند. طرف‌های این جنگ در عرصه تبلیغات رسانه‌ای به گرایش ناسیونالیستی، فاشیستی و دست‌راستی در سطح جامعه دامن می‌زنند و حتی جنبش ضد جنگ را به بیراهه برده و با تبلیغات جنگی مسموم کرده‌اند، پدیده‌ای که باید با آن به مقابله برخاست. کارگران و مردم اوکراین، روسیه و جمهوری‌های تازه "استقلال یافته" نباید در خارج از مرزها به دنبال دشمن بگردند، دشمن در خانه خودشان است و باید پیکان مبارزه علیه جنگ را به سوی دولت‌های خودی نشانه بگیرند.

حقیقت تاسف آور این است که اردوی کار، کمونیست‌ها و چپ رادیکال و انقلابی در سطح بین‌المللی در موضع تعرضی قرار ندارند و در موقعیتی نیستند که بتوانند تاثیر چندانی بر روند این اوضاع داشته باشد. اما کارگران در ایتالیا و یونان با تظاهرات علیه این جنگ امپریالیستی و ممانعت از ارسال محموله‌های نظامی به اوکراین راه را نشان دادند. باید حقیقت را در باره ماهیت این جنگ به کارگران و توده‌های زحمتکش گفت. کمونیست‌ها باید در برابر تمام طرف‌های این جنگ سرمایه‌دارانه و امپریالیستی در صف مبارزه برای انقلاب کارگری باقی بمانند.

رفقای گرامی!

کنگره سیزدهم حزب در شرایطی برگزار می‌شود که جامعه ایران گام به گام به یک موقعیت انقلابی نزدیک می‌شود. ما در فاصله دو کنگره شاهد خیزش سراسری دی ماه ۹۶ و خیزش آبان ۹۸ و اعتصابات عظیم کارگری بودیم، که جنبش کارگری و مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را وارد فاز نوبنی کردند.

این خیزش‌های توده‌ای ریشه در بحران عمیق سرمایه‌داری ایران و پیامد ویرانگر سیاست‌های نئولیبرالی و فقر و فلاکت بی‌سابقه‌ای داشت که به کارگران و فرودستان جامعه تحمیل شده بود. خیزش‌هایی که روند رو به گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگری وقوع آن‌ها را قطعیت بخشیده بود. تجربه این خیزش‌های سراسری و حضور جوانان و تهی‌دستان شهری در عمل انقلابی و همبستگی شورانگیز آنان در مقابله با نیروهای سرکوبگر نشان‌دهنده آن بود، ترسی که حکومت به پشتوانه‌ی ماشین سرکوب در دل‌ها افکنده بود جای خود را به خشم و همبستگی و مقاومت و سرکشی داده است. این پدیده در روانشناسی جامعه‌ای که آستان انقلاب است از اهمیت عظیمی برخوردار است. چون تجربه نشان داده است که تحولات انقلابی دقیقاً زمانی رخ می‌دهند که احساس ضعف و درماندگی کارگران و توده‌های فرودست جامعه از بین می‌رود، درست در هنگامی که این توده‌ها به ناگاه می‌اندیشند و به این نتیجه می‌رسند که دیگر نباید زیر بار ستم بروند، و بر مبنای این برداشت خود وارد عمل سیاسی می‌شوند. و باز تجربه نشان داده است که فقر و فلاکت اقتصادی و درد و رنج ناشی از آن و آگاهی از ظلم و زور و بی‌عدالتی‌ها به تنهایی برای ترغیب توده‌ها به شورش و انقلاب کافی نیست، بلکه توده‌ها لازم است دریابند که یک ساختار اجتماعی بهتر و به دور از ظلم و ستم و سرکوب و نابرابری را می‌توان متحقق کرد. به اعتبار این تجارب این خیزش‌های توده‌ای و روند رو به رشد اعتصابات کارگری از آن‌وقت تاکنون تحول عظیمی در آگاهی کارگران و توده‌های محروم جامعه و مناسبات آن‌ها با حاکمیت نشان می‌دهد. توده‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که برای رسیدن به خواسته‌هایشان

باید از رژیم جمهوری اسلامی عبور کنند. اما واقعیت این است که هنوز ملزومات عبور انقلابی از حکومت اسلامی و ملزومات به زیر کشیدن این رژیم فراهم نشده است. البته کارگران و با عمل خود در ابعاد توده‌ای نشان داده‌اند که به ضعف خود آگاهی دارند. فروکش خیزش‌های ۹۶ و ۹۸ فقط نتیجه سرکوب سبانه و خونین رژیم اسلامی نبود، بلکه تهی‌دستان شهری وقتی متوجه شدند که هنوز آمادگی نبرد نهایی با دشمن را ندارند، بدون آنکه مرعوب شوند عقب نشستند و این البته یک بلوغ سیاسی در بعد اجتماعی را نشان می‌دهد.

در هنگامه‌ی این خیزش‌های سیاسی طبقه کارگر به دلیل ضعف سازمانی و نبود یک رهبری سراسری نتوانست با اعتصابات سراسری خود ماشین سرکوب رژیم جمهوری اسلامی را زمینگیر کند و ادامه و پیشروی این خیزش‌ها را تضمین نماید. و این نشان‌دهنده آن بود که طبقه کارگر برای رهبری جنبش‌های اعتراضی و جنبش‌های پیشرو اجتماعی هنوز آمادگی لازم را ندارد. به رغم این ضعف‌ها جنبش کارگری ایران حتی زیر سایه مرگ‌بار پاندمی کرونا یک روز آرام نگرفته و از پا ننشسته است. در همین سالی که گذشت ما شاهد بیش از دو هزار اعتصاب و اعتراض کارگری بودیم، ما شاهد اعتصابات شکوهمند کارگران هفت تپه، اعتصاب، سراسری کارگران صنایع نفت و پتروشیمی، اعتصاب کارگران راه‌آهن، معادن، شهرداری‌ها و چندین اعتصاب و اعتراض سراسری معلمان و بازنشستگان بودیم. جامعه ایران پر از جنب و جوش و مبارزه بوده است. خیزش مردم خوزستان و مردم استان اصفهان علیه بحران کم‌آبی فقط نمونه‌هایی از اعتراضات توده‌ای هستند. در شرایط کنونی، حضور گسترده‌تر کارگران مراکز بزرگ صنعتی در صحنه‌ی سیاسی و نفوذ و تأثیر آنان بر سایر بخش‌ها یک امکان واقعی است. در این رابطه باید راه پرکردن شکاف موجود میان حرکات بخش‌های متمرکزتر و پیشرو جنبش کارگری با اعتراضات خیابانی توده‌های محروم شهری را پیدا کنیم؟

در اینجا سؤال کلیدی این است، در شرایطی که بسیاری از این اعتصابات و اعتراضات در رشته‌های مختلف و بدون ارتباط با هم انجام می‌گیرند، چگونه می‌توانیم یک جنبش سیاسی توده‌ای و سراسری طبقه کارگر را تدارک ببینیم؟ چگونه می‌توانیم دیگر جنبش‌های پیشرو

اجتماعی و جنبش‌های اعتراضی در جامعه را با جنبش کارگری همراه کنیم؟ چون تا زمانی که جنبش اعتصابی کارگران ماهیتی پراکنده، محلی، رشته‌ای و منطقه‌ای داشته باشد، تا زمانی که جنبش کارگری با حضور خود در صحنه سیاسی نتواند دیگر جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی را در بعد سراسری با خود متحد و همراه کند، نمی‌تواند نظام سیاسی و اجتماعی حاکم را به زیر بکشد. رژیم جمهوری اسلامی هر اندازه هم در نتیجه بحران‌های تودرتو و فساد نهادینه شده تضعیف و پوسیده شده باشد، به‌خودی خود سرنگون نمی‌شود، به‌خودی خود فرو نمی‌ریزد. بنابراین باید ملزومات سرنگونی جمهوری اسلامی به شیوه انقلابی را فراهم آورد.

در این راستا تدارک جنبش سیاسی توده‌ای و سراسری طبقه کارگر نقش تعیین‌کننده دارد. طبقه کارگر برای این امر به تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی، به شوراهای، به متشکل شدن در حزب کمونیستی و به رهبری سیاسی و سراسری نیاز دارد. اما در شرایطی که هنوز توازن قوای مناسب برای ایجاد این تشکل‌های توده‌ای فراهم نشده است، لازم است راه میانجی را برای پر کردن این خلاء پیدا کرد. هم اکنون عنصر اصلی شکل‌گیری این رهبری سیاسی و سراسری و ماتریال انسانی و کادرهای آن در جنبش کارگری ایران موجود هستند. این کادرها و این رهبران در کوره اعتصابات کارگری و برگزاری مجامع عمومی در هفت‌تپه و صنایع نفت و پتروشیمی پرورده شده‌اند، این رهبران در سازماندهی اعتصابات کارگران راه‌آهن، معادن، شهرداری‌ها حضور داشتند. در جریان اعتصابات سراسری معلمان و بازنشستگان این رهبران توانمندی و ابتکار عمل خود را نشان دادند. به هم مرتبط شدن و پیوند و همکاری این طیف گسترده از رهبران، که رابطه زنده و ارگانیکی با کانون‌های مبارزه طبقه کارگر و مزدبگیران دارند، و نهادینه شدن این همکاری‌ها در شرایط کنونی تا حدودی خلاء نبود تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران را پر می‌کند و به نیاز جنبش کارگری به یک رهبری سیاسی سراسری پاسخ می‌دهد. در همین رابطه، لازم است حول این راهکارهای میانجی در جنبش کارگری و در سطح جامعه گفتمان سازی کنیم. پیوندهای ما با داخل، تبلیغات سیاسی ما، امکانات سازمانی ما لازم است در خدمت این امر قرار گیرد.

همکاری‌های ما با دیگر نیروهای موجود در جنبش کمونیستی ایران باید به همین امر کمک کند.

شکل‌گیری آلترناتیو سوسیالیستی در ایران در گرو حضور یکپارچه و متحدانه طبقه کارگر در صحنه سیاسی جامعه است. طبقه کارگر پایه اجتماعی اصلی و ستون فقرات آلترناتیو سوسیالیستی است. رمز موفقیت کنگره سیزدهم حزب در این است که بتواند تمام انرژی و ظرفیت تشکیلات و فعالین حزب در داخل را در خدمت متشکل کردن اراده طبقه کارگر و توده زحمتکشان بکار گیرد. نیروهای جنبش کمونیستی متحذب با به پراتیک درآوردن این جهت‌گیری‌ها و پاسخ دادن به نیازهای جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی است که می‌توانند با آن نیروی عظیم چپ اجتماعی در جامعه پیوند تنگاتنگ تری برقرار کنند.

کنگره سیزدهم حزب کمونیست ایران همچنین در شرایطی برگزار می‌شود که بعد از یک دوره کشمکش‌ها حاد سیاسی و تشکیلاتی سرانجام جناح راست حزب با سازماندهی و برگزاری کنگره جناحی تحت عنوان "کنگره هجدهم کومه‌له" که مطابق آیین‌نامه‌ی آن، کلیه اعضای جناح چپ تشکیلات را از شرکت در پروسه انتخابات نمایندگان کنگره منع کرده بودند، به انشعاب خود از حزب کمونیست ایران و از کومه‌له به عنوان سازمان کردستان این حزب رسمیت داد. جناح راست همه اعضا و کادرهای حزب را که در این کنگره حضور دارند و تعداد زیادی اعضا که در این کنگره حضور ندارند را از شرکت در کنگره جناحی خود منع کردند با این حال ادعا کردند که کنگره روتین و مشروع را برگزار کرده‌اند. آن‌ها در حقیقت از حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن انشعاب کردند. مضمون اختلافاتی که منجر به این انشعاب شد به لحاظ سیاسی راست‌روانه و در مغایرت با برنامه و استراتژی سوسیالیستی و سیاست‌های رسمی حزب کمونیست و کومه‌له، و به لحاظ تشکیلاتی به شدت انحلال‌طلبانه بود. رهبری جناح راست مدت‌ها بود با این ادعا که اختلاف نظر سیاسی و وجود ندارد و زیر لوای فریادهای وحدت‌طلبانه با اقدام به تصفیه‌های سیاسی در ارگان‌های مختلف حزبی تحت اختیار خود قصد داشتند که گرایش کمونیستی و رادیکال درون حزب کمونیست و کومه‌له را از سر راه پروژه‌های راست‌روانه‌ی خود

بردارند. اما این تلاش‌ها با علنی کردن اختلافات سیاسی از جانب ما و روشنگری در مورد پروژه‌های آنها و دخالت دادن فعالین کارگری و مبارزین سیاسی در داخل در تعیین سرنوشت سیاسی حزب و کومه‌له با شکست روبرو شد.

نامه تهدیدات‌آمیز دبیرخانه رهبری جناح راست علیه رفقای ما در کردستان، در آستانه انشعاب‌شان و سکندال‌هایی که به‌بار آوردند، اشتباهات و لغزش‌های آئی نبودند، بلکه فقط نمونه و جلوه‌هایی از رفتار سیستماتیک جریان راست در تمام طول کشمکش‌های درون تشکیلاتی بودند. جریان انشعابی هر تبیینی از ماهیت اختلافات و از انشعاب خود داشته باشد، تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که این جریان امید خود را به پیروزی طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه از دست داده بود، امیدشان را به انقلاب کارگری از دست داده بودند. اینکه این جریان با احزاب ناسیونالیست همگرا شده و نقشه می‌ریزند تا در دوره‌ی قیام توده‌ها یعنی در هنگامه‌ای که جریان سوسیالیستی باید تمام توانش را برای برپائی شوراها و ارگان‌های حاکمیت توده‌ای به‌کار اندازد، سودای حاکمیت مشترک احزاب را در سر می‌پروراند، نشان از آن دارد که این جریان ربطی به استراتژی سوسیالیستی در کردستان ندارد. جریان انشعابی در راستای همین استراتژی جدیدشان با به انحصار درآوردن تمام امکانات این تشکیلات که محصول فعالیت مشترک چهل ساله همه‌ی ما بود، فکر می‌کنند می‌توانند مانع فعالیت کمونیستی ما شوند، بی‌خبر از آنکه این رفتارشان هم بیش از پیش ماهیت واقعی آن‌ها را برای کارگران و زحمتکشان روشن خواهد کرد. کارگران و زحمتکشان آگاه کردستان که کومه‌له را به‌عنوان یک جریان کمونیستی در دامان خود پرورده کرده‌اند این عمل آن‌ها را نمی‌بخشند.

تحت این شرایط باید اذعان کرد که در سال‌های اخیر به دلیل بحران درونی، توسعه فعالیت‌های حزب کمونیست ایران با سرعت رشد و تکامل و بلوغ جنبش کارگری و توده‌ای و روند تضعیف موقعیت و ریزش پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی و با تب‌وتاب جامعه‌ای که به موقعیت انقلابی نزدیک می‌شود خوانائی نداشته است. این موقعیت اگر چه یک استثنا نیست و

ممکن است توسعه حزب عقب‌تر از سایر عناصر سازندهٔ موقعیت انقلابی در جامعه باشد، اما ایجاب می‌کند که حزب کمونیست ضمن پافشاری و تأکید هرچه بیشتر بر اهداف و سیاست‌های کمونیستی و انقلابی خود، مطابق نیازها و ملزومات عصر حاضر خود را برای پاسخگویی برای نیازهای جنبش کارگری و دوره‌ای که پیش رو داریم آماده کند. لازم است کلیهٔ ظرفیت‌های موجود در حزب را در جهت گسترش فعالیت در راستای پاسخ‌گویی به نیازهای این دوره و چه باید کردها به کار گیرد.

طبیعتاً انشعاب در جریانی که با رشته‌های مختلف به جامعه مربوط است بازتاب اجتماعی در پی خواهد است و ممکن است نوعی سرخوردگی و یأس و نومیدی در پی داشته باشد، اما ما باید با درست کردن امیدهای بزرگ‌تر دشواری‌های این دوره را پشت سر بگذاریم. ما در این کنگره جمع شده‌ایم و اراده کرده‌ایم که این امیدهای بزرگ‌تر را ایجاد کنیم. امید را نمی‌شود از کسی طلب کرد، امید را باید ساخت، امیدهای بزرگ‌تر را می‌سازیم.

در این‌جا با تشکر از همه‌ی رفقا سخن را به پایان می‌برم.

موفق و سرفراز باشید!

۲

بیانیه‌ی سیاسی مصوب کنگره‌ی سیزدهم حزب کمونیست ایران در مورد اوضاع جهان و خاورمیانه

۱. اوضاع جهانی

بحران سرمایه‌داری، رقابت و تنش‌های امپریالیستی

نظام سرمایه‌داری جهانی در آغاز سومین دهه‌ی قرن ۲۱، همچنان با تشدید بحران‌های اقتصادی، سیاسی، زیست‌محیطی، گسترش بحران کرونا و جنگ‌های منطقه‌ای و نیابتی روبه‌رو است. خاستگاه و عامل اصلی بحران‌های ساختاری و ادواری در سراسر دنیا، ریشه در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و تناقضات درونی آن دارد. کاهش فزاینده‌ی نرخ سود و به تبع آن رکود اقتصادی، تورم شدید و بحران انباشت سرمایه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، نظام سرمایه‌داری را با بحران و نابسامانی‌های شدید مواجه ساخت. بر متن این بحران، الگوی سرمایه‌داری نئولیبرالی به‌عنوان بدیلی برای «حل» بحران انباشت سرمایه ظهور کرد و از آن پس به‌گرایش غالب اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری جهانی تبدیل شد. سیاست‌های نئولیبرالی پدیده‌ی مجزا از سرمایه‌داری نیست بلکه‌گرایش مسلط آن در عصر جهانی‌شدن سرمایه است؛ راهبردی که مبتنی است بر استفاده‌ی نظام‌مند از قدرت دولتی برای تقویت سازوکارهای بازار آزاد، تسهیل شرایط مساعد و سازوکارهای نوین برای تقویت فرایند انباشت سرمایه و تعقیب یک پروژه‌ی طبقاتی بازتولید مناسبات اجتماعی و تولیدی در راستای سیطره‌ی حاکمیت سرمایه بر کلیه‌ی ساحت‌های حیات اجتماعی، به‌طوری که بازتولید نیروی کار را کم‌هزینه‌تر و فرآیند کسب سود و انباشت سرمایه را بهینه‌تر سازد. نظام سرمایه‌داری با اجرای این سیاست‌ها در طول نیم

قرن اخیر در همه‌ی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجبات تعمیق شکاف طبقاتی، نابرابری، تشدید عدم امنیت شغلی برای کارگران و محرومان، بینواسازی و بی‌خانمانی، و تضعیف زیرساخت‌های اساسی اقتصادی و اجتماعی در جهان را فراهم آورد و شدت بخشید. در همین راستا این سیاست‌ها منجر به کاهش و کالایی‌سازی خدمات اجتماعی و رفاهی، خصوصی‌سازی گسترده‌ی نظام آموزشی، خدمات بهداشتی و سلامتی، اموال و دارایی‌های عمومی تحت مالکیت دولت و بسیاری زمینه‌های دیگر شد. به‌ویژه پاندمی کرونا و پیامدهای وخامت‌بار آن طی دو سال گذشته نشان داد که حتی کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری نیز قادر نبودند نیازهای اساسی درمان و سلامت رایگان را برای مبتلایان تأمین کنند.

به‌رغم پیاده‌کردن این سیاست‌ها، سرمایه‌داری نه‌تنها از بحران‌هایش خلاصی نیافته، بلکه تناقضات و تضادهایش را از نو و در رخسارهای نوینی بروز داده است. شروع بحران عمیق سرمایه‌داری از سال ۲۰۰۸ که ابعاد و پیامدهای ژرف آن در تاریخ بی‌سابقه بودند، بار دیگر بر این واقعیت صحنه گذاشت که سرمایه‌داری فرماسیون اقتصادی-اجتماعی «ابدی» و «فراتاریخی» نیست و قادر نخواهد بود بر بحران‌ها و تناقضاتش غلبه کند. اگر دهه‌ی پایانی قرن بیستم با هژمونی جهان «تک‌قطبی» و ابرقدرتی آمریکا پایان گرفت، در عوض، قرن بیست‌ویکم با افول قدرت اقتصادی و سیاسی آمریکا همراه بوده و هژمونی این ابرقدرت سرمایه‌داری توسط سایر قدرت‌های سرمایه‌داری از جمله چین و روسیه و اتحادیه اروپا (با نقش پررنگ آلمان و فرانسه) و حتی قدرت‌های اقتصادی کوچک‌تری همچون سایر کشورهای «بریکس» به چالش کشیده شده است. نکته‌ی برجسته در این فرآیند این است که نظم جهانی و ساختار روابط بین‌المللی با ظهور تدریجی و پر قدرت چین، روسیه و دیگر قدرت‌های امپریالیستی در حال دگرگون شدن و «تثبیت» جهان «چندقطبی» است.

قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری در حین رقابت و کشاکش‌های جدی که با هم دارند، در وابستگی متقابل اقتصادی و مالی به سر می‌برند. آمریکا و چین به‌عنوان دو اقتصاد بزرگ جهان چه از حیث سرمایه‌گذاری خارجی و چه از لحاظ روابط تجاری دوجانبه دارای روابط اقتصادی

نزدیک و درهم تنیده‌ای هستند. با وجود این درجه از وابستگی اقتصادی و مالی، جهان شاهد «جنگ سرد جدید» و رقابت‌های متخاصم میان چین و آمریکا بر سر کسب موقعیت فرادست در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است. چین به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ و سومین قدرت نظامی جهان در رقابت با آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری غربی با تکیه بر استثمار شدید نیروی عظیم کار ارزان، می‌کوشد تا در این منازعه و رقابت‌ها در همه‌ی حوزه‌ها، به موقعیت خود برتری بخشد. پیش‌بینی می‌شود که چین در دو دهه‌ی آینده به پشتوانه‌ی استثمار مضاعف نیروی کار ارزان و پیشرفت‌های تکنولوژیک به بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا تبدیل شود، هرچند هم‌اکنون نیز از لحاظ شاخص «برابری قدرت خرید» بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است.

مقامات آمریکا بارها این تغییر کلان را «تهدید چین» ناشی از صعود اقتصادی و نظامی نامیده‌اند. در واقع به موازات عروج چین، دولت آمریکا، در اواخر سال ۲۰۱۱ با اتخاذ راهبرد «چرخش به آسیا» رسماً اعلام کرد که بنا دارد منطقه‌ی آسیا-پاسفیک را به اولویت سیاست خارجی‌اش تبدیل کند. این سیاست اساساً برای مهار ظهور قدرتمند چین و بازگرداندن موازنه‌ی قدرت به نفع آمریکا اتخاذ شد و تاکنون نیز وجه اصلی سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهد. در همین راستا، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا در دوره‌ی ریاست‌جمهوری ترامپ، اعلام کرد «نگرانی اصلی در امنیت ملی ایالات متحده، رقابت استراتژیک بینادولتی است، نه تروریسم». و اظهار کرد که چین «طرحی برای کسب هژمونی» بر اقتصاد جهانی ریخته است. دولت آمریکا تحت رهبری جو بایدن نیز در راستای سیاست‌های دولت ترامپ، چین را بزرگ‌ترین رقیب اقتصادی و روسیه را بزرگ‌ترین رقیب نظامی خود قلمداد می‌کند. تا جایی که در دوره‌ی کنونی تمرکز اصلی آمریکا بر تشدید جنگ سرد در رقابت با چین در منطقه‌ی اقیانوسیه و آسیای جنوب شرقی بنا نهاده شده است.

آمریکا گستره‌ی تجارت چین را که اینک علاوه بر بازار کشورهای اروپا و آمریکا، بازار کشورهای آسیا و قاره‌ی آفریقا را نیز فرا گرفته است، تهدید بزرگی برای بازار تجارت و تولیدات

خود به حساب می‌آورد. دولت آمریکا برای مقابله با گسترش نفوذ اقتصادی چین به اقصا نقاط دنیا، در هماهنگی با دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری اروپایی به مجموعه‌ای از اقدامات نظامی - اقتصادی دست زده است تا گسترش دامنه‌ی نفوذ چین را محدود و مهار سازد. سایر اقدامات آمریکا در زمینه‌ی نظامی در تقابل با ظهور چین، یعنی اعزام ناوگان‌های جنگی آمریکایی، آلمانی و بریتانیایی به آب‌های هند و منطقه‌ی اقیانوسیه (پاسیفیک)، تعرضات تحریک‌آمیز به آب‌ها و محدوده‌ی هوایی چین؛ برقراری روابط تنگاتنگ‌تری با دولت‌های آسیا و منطقه‌ی اقیانوسیه؛ امضای پیمان سه‌جانبه‌ی نظامی - امنیتی «آکوس» میان دولت‌های آمریکا، بریتانیا و استرالیا جهت به اشتراک گذاشتن فناوری‌های پیشرفته‌ی دفاعی از جمله زیردریایی‌هایی با محرک انرژی هسته‌ای؛ فعال کردن مجدد پیمان نظامی «کواد» با ژاپن استرالیا و هند؛ و نیز در اختیار قرار دادن سلاح‌های پیشرفته و زیردریایی‌های اتمی، همه‌وهمه تنش‌های ژئوپلیتیکی میان آمریکا و قدرت نوظهور چین را تشدید و تداوم بخشیده است.

در حوزه‌ی اقتصادی نیز آمریکا با وضع کردن تعرفه‌های تجاری و گمرگی بر کالاهای چینی و محدود کردن صادرات چین به آمریکا به رویارویی با این قدرت اقتصادی رفته است. هدف استراتژیک آمریکا و متحدانش از برپایی جنگ سرد جدید و رقابت با چین، محدود کردن پیشرفت‌های تکنولوژیک و ناکام گذاشتن اهداف ژئوپلیتیک و سنگ‌اندازی در مسیر گسترش حوزه‌ی نفوذ اقتصادی چین در جهان و بازیابی هژمونی از دست رفته‌ی آمریکا در دنیاست؛ اهدافی که امکان توفیق در آن بسیار نامحتمل است.

به‌رغم هم‌سویی آمریکا و اروپا در تلاش برای مهار چین و به‌رغم اینکه این دو بلوک سرمایه‌داری متحدین استراتژیک هم هستند، در بحبوحه‌ی جنگ تجاری میان آمریکا و چین، دولت‌های اصلی اتحادیه‌ی اروپا بسیار محتاطانه با چین برخورد کردند. این رویکرد نیز ناشی از منافع اقتصادی این قدرت‌ها در همکاری اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های عظیمی است که در چین کرده‌اند و از این لحاظ به‌طور چشم‌گیری به اقتصاد چین متکی و وابسته‌اند. در رابطه با روسیه نیز وابستگی شدید اتحادیه‌ی اروپا به واردات نفت و گاز از روسیه، این کشورها را در

تنش‌های ژئوپلیتیکی در اروپای شرقی و هم‌مرز با روسیه با چالش و احتیاط بیشتری روبه‌رو کرده است. آلمان به‌عنوان بزرگ‌ترین و موتور محرک اقتصاد اروپا که روابط اقتصادی نزدیک‌تری با روسیه دارد و به نفت و گاز این کشور شدیداً وابسته است در فرآیند تنش روسیه با اوکراین در چند سال اخیر بسیار محتاطانه وارد صحنه شد.

در عرصه‌ی دیپلماتیک، چین در همکاری با روسیه به فعال کردن «سازمان همکاری شانگ‌های» متشکل از ۱۴ کشور منطقه، تلاش کرده به مقابله با پیمان‌های «اکوس» و «کواد» بپردازد. این سازمان گرچه ظاهراً اهداف نظامی ندارد اما به مرور می‌خواهد به عرصه‌ی نظامی وارد گردد. سرگئی لاوروف وزیر خارجه‌ی روسیه اظهار نمود که: «ما برای مجهز کردن بیشتر آن سازمان کار می‌کنیم تا بتوانیم چالش‌های مختلفی که در جهان با آن روبه‌رو هستیم را مدیریت کنیم.» به این ترتیب، بر متن جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری، این نگرانی همواره وجود خواهد داشت که در نتیجه‌ی تعمیق بحران‌های اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری، دامنه‌ی تنش‌های ژئوپلیتیکی و جنگ سرد جدید به تقابل نظامی فراگیر و جهان‌گستر نیز کشیده شود، کم‌اینکه این تنش‌ها در کانون‌های بحران در قالب جنگ گرم و نیابتی در جریان است.

پیش از حمله‌ی نظامی روسیه به اوکراین، رقابت اقتصادی آمریکا با روسیه با وضوح بیشتری در تضاد با منافع اقتصادی قدرت‌های اصلی اروپا قرار داشت. آمریکا و برخی دولت‌های اروپایی به‌ویژه آلمان بر سر طرح موسوم به «نورد ستریم ۲» برای انتقال گاز طبیعی روسیه به آلمان و از آنجا به سایر نقاط قاره‌ی اروپا، در مقابل هم قرار گرفتند. این طرح که به مرحله پایانی خود نزدیک شده است، قادر است صادرات گاز روسیه به اروپا را تسهیل کند و چند برابر افزایش دهد؛ خطی که عملاً خط اصلی اوکراین را دور می‌زند. با شروع تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، این پروژه از سوی آلمان موقتاً به حالت تعلیق درآمده است.

این جنگ و رقابت‌ها در کلی‌ترین سطح تحلیل تبلور رانش قدرت میان قدرت‌های امپریالیستی و شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های جدید و بازآرایی نظم جهانی است. جنگ‌های سرد و

گرم و رقابت میان قدرت‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی در جهان با صرف هزینه‌های کلان و سرسام‌آور از هر دو طرف و با هدف بازتقسیم جهان و گسترش مناطق تحت نفوذشان جهت استثمار و غارت ثروت و منابع و نیروی کار ارزان‌تر دیگر کشورها انجام می‌گیرد. نتیجه و پیامدهای بلاواسطه‌ی این جنگ و توحش و بربریت نظام سرمایه‌داری انباشت بیشتر سرمایه در دست یک درصدی‌های جامعه و گسترش فقر و فلاکت زندگی و معیشت اکثریت ۹۹ درصدی توده‌های مردم محروم در سراسر دنیا است، تا جایی که گسترش فقر در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری نیز بیداد می‌کند. اعتراضات و اعتراضات کارگران و توده‌های مردم تهی‌دست واکنش اولیه‌ی آنان به این تعرض سرمایه‌داری به زندگی و معیشت‌شان می‌باشد.

جنگ در اوکراین

تهاجم نظامی روسیه به اوکراین و کشتار و ویرانگری‌های ناشی از آن پدیده‌ای ابتدا به ساکن و ناگهانی نبود. این جنگ ریشه در تداوم و تعمیق بحران سرمایه‌داری معاصر و تلاش قطب‌های امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان و گسترش مناطق نفوذشان دارد. این جنگ ادامه‌ی سیاست به شیوه‌ای دیگر و پیامد تحولاتی است که بخشی از مسئولیت آن مستقیماً بر عهده‌ی دولت امپریالیستی آمریکا به‌عنوان قدرت پیروز جنگ سرد است. بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، دولت‌های آمریکا در قبال روسیه مانند یک قدرت پیروز بی‌رحم در برابر حریفی مغلوب رفتار کردند. آن‌ها می‌خواستند با گسترش دامنه‌ی نفوذ ناتو به کشورهایی که قبلاً به پیمان ورشو تعلق داشتند و با دیکته کردن سیاست‌های اقتصادی «شوک درمانی» به اقتصاد روسیه، این کشور را چنان تحقیر کنند که قادر نباشد دوباره به صحنه‌ی رقابت‌های بین‌المللی بازگردد. دولت‌های آمریکا و ناتو با اعمال چنین سیاست‌هایی، فرصت به جولان درآوردن ناسیونالیسم و عظمت‌طلبی روسی را برای پوتین فراهم آوردند.

ولادیمیر پوتین به‌عنوان مظهر یک حکومت سرمایه‌داری استبدادی و احیاکننده‌ی سنت‌های امپراتوری روسیه به حمایت سرمایه‌ی بخش خصوصی و بخش دولتی - به‌ویژه صنایع اصلی تحت کنترل دولت هم‌چون صنایع نظامی و بخش نفت و گاز - و نیز به پشتیبانی ناسیونالیسم

روسی متکی است. دولت امپریالیستی روسیه با برخورداری از چنین موقعیتی و به پشتوانه‌ی افزایش قیمت نفت و گاز و تجدید حیات اقتصادی در دهه‌ی نخست قرن جاری، به مداخله‌ی نظامی در خارج از مرزها برای گسترش مناطق نفوذ روی آورد. مداخله‌ی نظامی روسیه در چین، گرجستان، اوکراین، قزاقستان، سوریه و جنوب صحرای آفریقا آشکارا سیاست توسعه‌طلبانه‌ی امپریالیستی روسیه را به نمایش می‌گذارد. به رسمیت شناختن استقلال جمهوری خلق دوتسک و جمهوری خلق لوهانسک و تهاجم ارتش روسیه به اوکراین ادامه‌ی سیاست توسعه‌طلبانه‌ی امپریالیستی دولت روسیه است. بنابراین ادعای پوتین و دولت روسیه که گویا تهاجم نظامی به اوکراین پاسخی به تهدید نظامی اوکراین و تهدیدات جنگ افروزان‌ه‌ی ناتو بوده، یک دروغ و فریب‌کاری بیش نیست.

در بلوک مقابل نیز ادعاهای جو بایدن و دولت آمریکا و دیگر دولت‌های عضو ناتو که سنگ دفاع از وحدت ارضی و آزادی اوکراین و دفاع از حقوق بشر و امنیت و آسایش مردم منطقه را به سینه می‌زنند به همان اندازه فریب‌کارانه و ریاکارانه است. مگر مردم جهان فراموش کرده‌اند که آمریکا و هم‌پیمانانش با لشکرکشی به بالکان و افغانستان و عراق و با برپاکردن جنگ‌های نیابتی در سوریه، لیبی و یمن چه مصائب دردناک و وضعیت فاجعه‌باری را به مردم این کشورها تحمیل کرده‌اند.

در این میان دولت‌های حاکم در اوکراین که بعد از اعتراضات موسوم به «میدان» در سال ۲۰۱۴ که آن را «انقلاب میدان» نام نهادند، قدرت را در دست گرفتند، طی هشت سال جنگ داخلی عملاً در خدمت جنگ‌سالاران فاسد اوکراینی بودند و بر خلاف منافع مردم، هیچ راه‌حل صلح‌آمیز و دمکراتیکی با مردم شرق اوکراین نداشتند و ادامه‌ی جنگ و سرازیر شدن کمک دولت‌های اروپایی را به سود خود می‌دانستند. دولت زلنسکی که سه سال پیش قدرت را در دست گرفت در هم‌دستی با ناسیونالیست‌های افراطی و حتی هم‌دستی با جریان‌های نازیستی و با تحت فشار قرار دادن روسی زبان‌ها احتمال دستیابی به راه‌حل مسالمت‌آمیز با مردم دوتسک

و لوهانسک و امکان پیوستن مجدد و داوطلبانه‌ی آن‌ها به اوکراین را به بن‌بست رساند و عملاً به نقشه‌های گروه‌های وابسته به روسیه که در این مناطق حاکم بودند خدمت کرد.

بنابراین استراتژی و سیاست‌هایی که منجر به این جنگ شدند تمام‌وکمال ارتجاعی و سرمایه‌دارانه‌اند و هیچ ربطی به منافع کارگران و مردم ندارد. در این شرایط جنبش ضدجنگ نباید در دام تبلیغات مسموم طرفین این جنگ گرفتار آید. مردمی که در دام تبلیغات پوتین گرفتار آیند و از الحاق اوکراین به خاک روسیه دفاع کنند در واقع بندهای اسارت خود را محکم‌تر می‌کنند. مردم اوکراین، روسیه و جمهوری‌های تازه «استقلال‌یافته» نباید در خارج از مرزها به دنبال دشمن بگردند، این کشورها لازم است به کانون اصلی جنبش ضد جنگ و اشغالگری تبدیل شوند. لازم است شعار خاتمه‌یافتن جنگ و پایان اشغالگری بی‌درنگ همه‌جا با بانگ رسا فریاد زده شود. مردم کشورهای عضو ناتو نباید فریب لفاظی‌های صلح‌طلبی دروغین دولت‌های خودی را بخورند. لازم است با گسترش جهانی و توده‌ای کردن جنبش ضدجنگ و راه‌یافتن این جنبش به مراکز صنعتی و کارگری توازن نیرو را به سود مردم صلح‌طلب اوکراین و روسیه و جمهوری‌های تازه «استقلال‌یافته» تغییر داد. این امر اگر چه دشوار، اما ممکن می‌باشد.

گسترش ابعاد پناهندگی، پیامد دیگر بحران سرمایه‌داری

با تداوم و تشدید بحران نظام سرمایه‌داری، بحران پناهندگی و آوارگی به یکی از چالش‌های پرخطر بشریت در قرن حاضر تبدیل شده است. گسترش بی‌سابقه‌ی پناهندگی و مهاجرت ریشه در عوامل چندگانه‌ای هم‌چون جنگ‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی، تشدید و تداوم استبداد و خفقان در کشورهای مستبد سرمایه‌داری، گسترش روزافزون خشک‌سالی و قحطی و گرسنگی در نتیجه‌ی تغییرات فاجعه‌بار اقلیمی، بیکاری فزاینده و ساختاری در نتیجه‌ی بحران سرمایه‌داری و گسیل متداوم سرمایه از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر و افزایش نابرابری و فقر در کشورهای فقیر و غیرصنعتی و بسیاری پدیده‌های شوم دیگر دارد. این مسئله، هم بافت اجتماعی بسیاری از جوامع را تغییر داده و هم تنش‌های اجتماعی و سیاسی را پیوسته تشدید و قطبی‌تر کرده است.

به طوری که زمینه‌های رشد و گسترش گروه‌های دست‌راستی و نفوفاشیستی علیه پناهندگان و مهاجران را تقویت کرده است.

تحمیل فقر و گرسنگی بیشتر به توده‌های مردم در کشورهای جنگ‌زده امواج مهاجرت و پناهندگی به‌ویژه به کشورهای اروپای غربی نسبت به سابق گسترش بیشتری یافته است تا جایی که اکنون حدود ۸۰ میلیون پناهنده در جهان آواره هستند. در این میان علاوه بر برخورد وحشیانه‌ی دولت‌هایی مانند جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، پاکستان و غیره به پناهندگان، برخورد دوگانه و تبعیض‌آمیز و اقدامات سخت‌گیرانه و غیرانسانی دولت‌های اتحادیه اروپا، آمریکا و کانادا نیز آمیخته با تحریک احساسات راسیستی و شونیستی علیه پناهندگان بوده و معضلات میلیون‌ها نفر از آنان که برای یافتن لقمه‌ای نان و یا جای امنی برای زندگی ناخواسته مجبور به مهاجرت می‌شوند را چند برابر کرده است. این سیاست بعضاً به بروز فاجعه و جنایات دلخراشی انجامیده است. همایش بیش از ۳۰ تن از وزرا و دیگر مقامات کشورهای اتحادیه‌ی اروپا در ماه ژانویه ۲۰۲۲ در لیتوانی نمونه‌ی برجسته‌ی چنین برخورد ضدانسانی به پناهندگان است که در آن تحت عنوان حفاظت از مرزها و حمایت از «مردم خود» بر راه‌اندازی یک سیستم جدید برای اخراج پناهندگان تأکید کردند.

پناهندگان قربانیان جنگ و کشتارهایی هستند که دولت‌ها و قدرت‌های امپریالیستی به‌خاطر حفظ و گسترش منافع سرمایه راه می‌اندازند. آنان قربانیان فقر و گرسنگی ناشی از تشدید بحران و سودجویی نظام سرمایه‌داران هستند. برخورد غیرانسانی و نامسئولانه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری به پناهندگان و مهاجرین تاکنون موجب شده که بسیاری از آن‌ها به دام باندهای مافیایی بیافتند و هزاران نفر آنان جان خود را از دست بدهند. این در حالی است که هر انسانی حق دارد به سهم خود از امکانات، ثروت و منابع طبیعی موجود بر روی کره‌ی زمین بهره‌مند گردد و در مکانی امن و آسایش اسکان یابد. اما نظام ستمگر سرمایه‌داری میلیارد‌ها انسان را به فقر و گرسنگی کشانده، مجبور به آوارگی و مهاجرت کرده و آنان را از حقوق انسانی محروم ساخته است.

سرمایه‌داری، بحران زیست‌محیطی و آلترناتیوها

یکی از بزرگ‌ترین تهدید و چالش‌های تاریخی که گونه‌های حیاتی سیاره‌ی زمین (ما انسان‌ها و دیگر جانداران) در هزاره‌ی سوم با آن مواجه‌اند، تغییرات اقلیمی فاجعه‌بار و بحران زیست‌محیطی و پیامدهای دهشتناک آن است. درحقیقت، بشریت چنان با خطر انقراض فزاینده‌ی طبیعت دست به گریبان است و آینده‌ی حیات بشری چنان به لبه‌ی پرتگاه یک فاجعه‌ی قریب‌الوقوع سوق داده شده، که این اصل بنیادین، که نظام اقتصادی سرمایه‌داری بانی و منشأ اصلی این بحران زیست‌محیطی است، اکنون به آگاهی عمومی‌تری تبدیل شده است.

پرواضح است که انگیزه‌ی اصلی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر محوریت سوداندوزی و انباشت سرمایه، از رهگذر چرخه‌ی بی‌پایان تولید و رشد شتابان اقتصادی به هر قیمتی می‌چرخد و طبیعت را هم‌چون «هدیه‌ای رایگان» برای سرمایه تلقی می‌کند و با همین منطق از هیچ تلاشی برای تخریب محیط زیست و بهره‌کشی بیش‌ازحد از زمین و طبیعت فروگذار نمی‌کند. در نظام سرمایه‌داری، به جای پرداختن و «بهره‌برداری آگاهانه و منطقی از طبیعت و زمین، به‌عنوان مالکیت اشتراکی ابدی، به‌عنوان شرط جدانشدنی زندگی و بازتولید زنجیره‌ی نسل‌های انسانی، ما شاهد بهره‌برداری و ائتلاف قوای زمین هستیم.» در حقیقت، حرص و طمع بی‌پایان سرمایه، تعادل منطقی بین نیازهای انسانی و گنجایش قوای زمین و قوانین بازتولید حیات طبیعی را عمیقاً برهم زده و آن را قربانی سوداندوزی و تولید تصاعدی کالایی کرده است. تشدید فزاینده‌ی سرمایه‌داری انحصاری از طریق تمرکز و کنترل منابع اصلی تولیدی، مالی، مواد خام، بازارهای سرمایه و کالا در چنگ شرکت‌های فراملیتی، فرآیند ویران‌سازی طبیعت هم‌چنان به‌شکل عنان‌گسیخته‌ای ادامه دارد. بنابراین سرمایه‌داران، شرکت‌های غول‌پیکر و فراملیتی و دولت‌های حاکم بر جهان سرمایه‌داری هیچ رغبتی به محافظت از طبیعت ندارند و هیچ سازوکاری برای مقابله با تداوم ویرانگری محیط زیست در دستورکار قرار نمی‌دهند. به‌قول کارل مارکس، جهان اکنون با پدیده‌ی «شکاف متابولیک» یعنی «شکاف ترمیم‌ناپذیر در روند به‌هم پیوسته‌ی متابولیسم اجتماعی، متابولیسمی که توسط قوانین طبیعی خود زندگی تعیین شده،»

مواجه است؛ شکافی که رابطه‌ی متابولیک انسان با طبیعت و زمین بیش از هر زمانی تعمیق برگشت‌ناپذیر یافته است.

در برآیند چنین شرایطی است که جهان شاهد روند فزاینده‌ی آب‌شدن یخ‌های قطبی، بیابان‌زایی‌های گسترده و خشک‌سالی‌های مداوم، توفان ریزگردها، گرسنگی، قحطی، کاهش و کمبود شدید آب آشامیدنی، آوارگی و مرگ‌ومیر میلیونی توده‌های مردم کارگر و زحمتکش است. هم‌زمان شدت و گستره‌ی سیل و سونامی و گردبادهای ویرانگر، آتش‌سوزی‌های وسیع در جنگل‌ها و بسیاری فجایع «طبیعی» دیگر، همه‌وهمه سالانه هزاران انسان و جاندار دیگر را با خود به کام مرگ فرو می‌برد و خانه و کاشانه و زیستگاه آنان را ویران می‌سازد و این چنین خود را در هیأت «انتقام طبیعت» از انسان متجلی می‌سازد.

به‌رغم اینکه سران بیست دولت بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان بارها اعلام کرده‌اند که تا سال ۲۰۵۰ میزان انتشار دی‌اکسیدکربن و تولید گازهای گلخانه‌ای را به صفر برسانند، اما برنامه‌ی مشخصی برای حذف کامل سوخت زغال‌سنگ و انرژی‌های فسیلی مانند نفت و فرآورده‌های آن و آماده‌سازی جایگزین‌های پایدار در جهت کاهش میزان این گازها و جلوگیری از افزایش گرمایش زمین در میان نیست. این درحالی است که بنا به پیش‌بینی‌های کارشناسان زیست‌بومی چنان‌چه از حالا راهکاری برای به صفر رساندن تولید گازهای گلخانه‌ای به اجرا در نیاید، جهان با یک فاجعه بزرگ روبه‌رو خواهد شد.

در واکنش به این درجه از بی‌توجهی قدرتهای سرمایه‌داری نسبت به حفظ زیست و بوم و بی‌مسئولیتی آن‌ها در قبال خطراتی که از هم‌اکنون جامعه‌ی بشری و کل سیاره‌ی زمین با آن مواجه شده، در بسیاری از کشورها جنبش‌های عظیم اجتماعی رادیکال علیه دولت‌ها و شرکت‌های تخریب‌گر محیط زیست به راه افتاده است. صدها هزار انسان معترض در سراسر دنیا در اعتراض به چنین خطراتی به خیابان‌ها سرازیر می‌شوند و خواهان اقدامات جدی برای جلوگیری از نابودی کره‌ی زمین شده‌اند. دلیلی وجود ندارد که این خیل عظیم انسان کار و

زحمت و به حاشیه رانده‌شدگان جامعه، به بربریت نظام سرمایه در عرصه‌ی محیط زیست گردن نهند.

مطالبات و شعارهای اساسی «جنبش زیست‌محیطی» در سرتاسر جهان عمیقاً رادیکال و ضدسرمایه‌داری است. تحمیل هر اندازه از خواسته‌هایی مانند کنارگذاشتن استفاده از انرژی‌های فسیلی و آلوده‌کننده، کنترل و محدودسازی استفاده‌ی بی‌رویه از مواد پلاستیکی و تجزیه‌ناپذیر، جلوگیری از ریختن مواد شیمیایی و ضایعات و پس‌مانده‌های کارخانه‌جات و زباله‌ها به دریاها و اقیانوس‌ها، و نیز روی‌آوری جدی و گسترده به انرژی‌های پایدار و «سبز»، هر کدام به‌نوبه‌ی خود محدودیت‌هایی برای دامنه‌ی فعالیت سرمایه ایجاد خواهد کرد و در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، خطر انقراض کامل گونه‌های حیوانی و گیاهی را که برای بازتولید سوخت‌وساز طبیعی جهان حیاتی‌اند، کاهش می‌دهد. امروزه مقابله با ویرانگری مطلق ساختار تولیدی سرمایه‌داری، به یک ضرورت تاریخی و امر مبارزه برای نجات کل بشریت و سیاره‌ی زمین درآمده است. به همین دلیل است که این جنبش یکی از ستون‌های پر قدرت جنبش ضدسرمایه‌داری و یکی از متحدین اصلی جنبش کارگری و کمونیستی در سرتاسر جهان علیه کل نظام سرمایه‌داری جهانی است. مشارکت فعال نیروهای پیشرو و سوسیالیستی در چنین جنبش و اعتراضاتی و تلاش برای سمت‌وسو بخشیدن به آن در راستای مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری، یکی از وظایف اصلی فعالین کمونیست و رادیکال جنبش‌های اجتماعی است.

اینک بر همگان آشکار است که تغییر ریشه‌ای در سازوکارهای منطق سرمایه و جهت‌گیری‌های کلان نظام سرمایه‌داری در راستای نظامی مبتنی بر برآوردن مایحتاج اساسی انسانی و به اندازه‌ی کافی، تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری به امری ناممکن بدل شده است. بنابراین با تکیه به تجربه‌ی تاریخی دو قرن اخیر و واقعیت عینی کنونی نظام سرمایه‌داری، مدت‌های مدیدی است که جنبش کمونیستی و طبقاتی علل‌العموم، و جنبش زیست‌محیطی به‌طور اخص شعار و چشم‌انداز تغییر انقلابی زیست‌بومی در کل سیستم و در فراسوی سرمایه‌داری

را برافراشته و به امر مبارزاتی خود تبدیل کرده‌اند؛ دگرگونی‌ای که می‌تواند بشریت را از خطر حتمی فاجعه‌ی زیست‌محیطی نجات دهد.

با اتکا بر این واقعیت است که حل نهایی و اساسی بحران زیست‌محیطی، عمیقاً با نظام سوسیالیستی عجین شده است. نظامی که می‌تواند تعادلی منطقی را میان سوخت‌وساز و نیازهای انسانی و ضرورت‌های حیاتی بازتولید متابولیسم طبیعی سیاره‌ی ما برقرار سازد. همان‌گونه که مارکس در جلد سوم **کاپیتال**، بر آن تأکید داشت، جایگاه جامعه‌ای پایدار و زیست‌محیطی سالم در جامعه‌ی سوسیالیستی، لازمه‌اش این است که «انسان اجتماعی شده، تولیدکنندگان هم‌بسته، کنترل کردن سوخت‌وساز انسانی با طبیعت را به شیوه‌ای عقلانی اداره کنند ... و با صرف کم‌ترین نیرو و در شایسته‌ترین و درخورترین شرایط برای سرشت انسانی خود، آن را تحقق بخشد.» وی هم‌چنین در جلد یکم **کاپیتال** یادآور می‌شود که «حتی کل یک جامعه، یک ملت، یا هم‌زمان همه‌ی جوامع موجود، [به‌تنهایی] مالک و صاحب زمین نیستند. آن‌ها فقط تصرف‌کنندگان و بهره‌برداران آن‌اند و باید هم‌چون سرپرستان خوب خانواده، آن را در وضعیت بهتر و آبادتری به نسل‌های بعدی واگذار کنند.» در چارچوب چنین نظام و سازوکاری است که تعادل و رابطه‌ی متابولیک میان انسان‌ها و طبیعت برقرار می‌شود که در آن سایر جانداران نیز از مواهب طبیعت و زیستگاه سالم و سرسبز بر روی سیاره‌ی زمین بهره‌مند خواهند شد و حق حیات می‌یابند.

فاجعه‌ی کرونا و ناکارآمدی نظام سرمایه‌داری

پاندمی کرونا و چگونگی مواجهه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری با آن، آشکارا بی‌توجهی و ناتوانی نظام سرمایه‌داری را در مقابله با این ویروس نمایان ساخت. دولت‌ها و نهادهای وابسته به آن ابتدا در بسیاری از کشورها بنا به مصالح سیاسی و اقتصادی ابعاد و ماهیت این بحران را از مردم پنهان کردند. پس از آن نیز به جای تلاش برای حفاظت از جان و سلامت مردم، تلاش کردند تا این بیماری خانمان برانداز را نیز به فرصتی برای انباشت بیش‌تر سرمایه تبدیل کنند، و هم‌زمان

تولید واکسن و فروش آن را در انحصار قدرت‌های سرمایه‌داری و شرکت‌های بزرگ و چندملیتی نگه دارند و عملاً کشورهای فقیر را از آن بی‌بهره ساختند.

دولت‌های سرمایه‌داری بیش از چهار دهه است با پیروی از آموزه‌های نئولیبرالی و دستورالعمل‌های نهادهای بین‌المللی مالی (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، با کاهش فزاینده‌ی بودجه در حوزه‌ی بهداشت و سلامتی، سیاست‌های ریاضت اقتصادی را بر این بخش‌ها و زیرساخت‌هایش وضع کرده و در ابعاد وسیعی خدمات پزشکی و درمانی را به بخش خصوصی واگذار کرده و آن را در انحصار و انقیاد سازوکارهای بازار آزاد درآورده‌اند. به این ترتیب با کالایی‌کردن ابتدایی‌ترین خدمات بهداشتی و سلامت و با بازگذاشتن دست مافیای احتکار در ایجاد بازار سیاه، صدها میلیون نفر از کارگران و دیگر اقشار تهی‌دست دنیا را از دسترسی به امکانات اولیه‌ی پزشکی و دارویی لازم برای معالجه این بیماری محروم ساختند. عمل‌کرد سرمایه‌داران و دولت‌هایشان موجب شده تا در کشورهای پیرامونی و کم‌درآمد تنها حدود دو درصد از مردم واکسینه شوند. به این گونه، دولت‌های سرمایه‌داری در همه‌ی کشورها مردم جهان را در مقابل این ویروس به حال خود رها کرده و هم‌زمان صدها میلیارد دلار از ثروت عمومی و پول مردم را به جیب صاحبان سرمایه سرازیر کردند. متأسفانه بر اثر بی‌توجهی به جان‌زدگی بخش اعظم جامعه، تاکنون بیش از شش میلیون انسان بر اثر ویروس کرونا جان‌شان را از دست داده‌اند.

در چنین شرایطی اولویت دولت‌های سرمایه‌داری جبران زیان‌های ناشی از رکود اقتصادی در دوران بحران کرونا به شرکت‌های خصوصی بوده است و می‌خواهند با تحمیل برنامه‌های ریاضت اقتصادی به زندگی و معیشت توده‌های مردم تهدیدست و از طریق کاهش مداوم خدمات اجتماعی، درمانی و تحصیلی رایگان این برنامه را پیش برند. در بحبوحه‌ی گسترش دامنه‌ی همه‌گیری کرونا در جای‌جای این جهان، در شرایطی که بیکاری افسارگسیخته هردم زندگی و معیشت میلیون‌ها انسان در جهان را به ورطه‌ی نابودی می‌کشد، شکاف طبقاتی و نابرابری فزاینده میان فقیر و ثروتمند را عمیق‌تر کرده، میلیون‌ها انسان را به خاطر از دست‌دادن

عزیزان‌شان در سوگ و ماتم فرو برده و در یک کلام، زندگی اجتماعی را برای اکثریت مردم جهان به جهنم تبدیل کرده است. اما حتی این بحران خانمان‌سوز نیز جهان را به بهشتی سودآور برای ابرثروتمندان و شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری تبدیل کرد.

این جاست که حرص و طمع سیری‌ناپذیر سرمایه‌داران و دولت‌های سرمایه‌داری در راستای بیشینه‌سازی انباشت سرمایه، حتی در بحران‌های فاجعه‌بار این‌چینی نیز به آشکارترین وجه ممکن خودنمایی می‌کند. به این ترتیب نظام سرمایه‌داری در همه‌ی زمینه‌ها برای حفظ و تداوم منافع سرمایه‌مرزهای اخلاقی و موازین انسانی را لگدمال می‌کند و در این دوره آشکارتر از پیش نشان داد که صلاحیت اداره‌ی جامعه را ندارد. توده‌های مردم ستم‌دیده و محروم جهان نیز برای رهایی خود از توحش نظام سرمایه‌داری، بدیلی جز سوسیالیسم برای اکنون و آینده‌اشان نخواهند داشت.

بحران سرمایه‌داری و آلترناتیو سوسیالیستی

در دهه‌ی نود قرن گذشته به دنبال سقوط دیوار برلین و فروپاشی «بلوک شرق» ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری فریاد «پایان تاریخ» سر می‌دادند و به تبع آن بر شیپور «پایان ایدئولوژی» میدنند. بسیاری از احزاب و سازمان‌هایی که تحت عنوان چپ و کمونیست فعالیت می‌کردند در هم‌سویی با این کارزار، دسته‌دسته از کمونیسم و سوسیالیسم اعلام براءت کردند و به کمپ سرمایه‌داری و بورژوازی جهانی شیفت کردند و برای اینکه «متعارف» جلوه کنند خود را حزب «غیرایدئولوژیک» معرفی کردند و یا در بهترین حالت به صف نیروهای سوسیال‌دموکرات پیوستند. اما سده‌ی بیست‌ویکم به آشکارترین شیوه‌ی ممکن دو گزینه و آلترناتیو را در مقابل بشریت قرار داده است: سوسیالیسم یا بربریت. از سویی، جهان با انبوهی از بحران‌ها و انحطاط سرمایه‌داری، جنگ‌های پیاپی مستقیم و یا نیابتی در بسیاری از نقاط دنیا، خطر نابودی کره‌ی زمین و کل بشریت، همه‌گیری‌های کشنده و بی‌پایان، بیکاری، گرسنگی و نابرابری فزاینده، تعمیق شکاف‌های طبقاتی و تنش‌های اجتماعی و سیاسی، همه‌وهمه جلوه‌های بربریت

سرمایه‌داری را نمایان می‌سازد. از درون این بربریت و بحران‌ها، دمل‌های چرکین برخاسته از سرمایه‌داری بحران‌زا در قالب ظهور و گسترش نیروهای راسیستی و نئوفاشیستی در اشکال مختلفی پدیدار می‌شوند (در این برهه‌ی تاریخی) بخش عمده‌ی فعالیت و هویت‌سازی‌های جمعی این نیروها - حتی از جانب پلیس و مقامات دولتی - را در قالب مسلمان‌هراسی و پناهنده‌ستیزی بیان می‌کنند. در دل تعمیق بحران‌های موجود، عدم مشروعیت دولت‌های سرمایه‌داری و ناکارآمدی آن‌ها در حل بحران‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، این نیروهای دست‌راستی و نئوفاشیستی در شکل منکران نقش سرمایه‌داری در تغییرات اقلیمی و بحران زیست‌محیطی و یا منکران همه‌گیری و بروس کرونا عرض‌اندام می‌کنند.

اما در واقع، رهایی از مصائب و بحران‌های همه‌جانبه‌ی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی، همگی با افق سوسیالیسم عجین شده‌اند. جنبش کارگری و کمونیستی مجدداً از زیر آوار فروپاشی «بلوک شرق» سربرآورده و شعله‌ور شده است. اکنون ضرورت انقلاب و نظام سوسیالیستی با وضوح و قدرت بیشتری در مقابل جامعه قرار گرفته است. استمرار خیزش‌های انقلابی و مبارزات کارگری و اجتماعی علیه نظام سرمایه‌داری و نابرابری‌های اجتماعی، در واقع زمینه‌ها و سیر رشد و گسترش گرایش‌ها و سوسیالیستی در جای‌جای جهان، در قرن بیست‌ویکم را نشان می‌دهد.

امروزه هر اعتراضی علیه وضع موجود، حتی با افق محدود، برای نمونه از جنبش‌های اعتراضی علیه سیاست‌های ریاضت اقتصادی و احزاب محافظه‌کار و دست‌راستی در آمریکا و انگلیس در قالب پدیده‌ی «سندرز» و «کوربین» گرفته تا ظهور و رشد جنبش‌های توده‌ای همچون «سیریزا» در یونان، «پودموس» در اسپانیا و پیروزی گابریل بوریج، جوان‌چپ‌گرا در انتخابات ریاست جمهوری در شیلی، همگی از جانب ایدئولوگ‌های طبقه‌ی حاکم برچسب سوسیالیسم می‌خورند. بر متن تشدید تضادها و بحران‌های نظام سرمایه‌داری اعتصاب و راهپیمایی میلیونی کارگران در هند، شورش‌های عظیم توده‌ای علیه سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری نئولیبرالی در آمریکای لاتین و اعتراض «جلیقه زردها» در فرانسه تا خیزش‌های

انقلابی در لبنان و عراق و ایران، همه‌ی این‌ها پژواک عصیان و دادخواهی تاریخ پر افت‌وخیزی است که از کالبد جامعه‌ی نابرابر سرمایه‌داری جهانی فواره می‌زند و ندای دگرگونی وضع موجود را سرمی‌دهد و اعلام می‌کند: «جهان دیگری ممکن است».

به‌رغم رشد فزاینده‌ی گرایش سوسیالیستی، بسیاری از جنبش‌های چپ‌گرایانه هنوز با چالش و نقطه‌ضعف‌های استراتژیکِ جدی و کلان مواجه‌اند. برای نمونه، از سوی رهبری سیاسی سیریزا در یونان سرانجام در برابر نهادهای مالی جهانی سرمایه‌داری و مراکز مالی و دولت‌های اتحادیه اروپا تسلیم شد و هیچ گامی به فراسوی منطق سرمایه و نظام سرمایه‌داری مسلط برنداشت. جنبشی که در یونان شکل گرفته بود، نهایتاً سیاست تسلیم و تداوم سیاست‌های دیکته شده از سوی نهادهای مالی و سیاسی اتحادیه اروپا را در پیش گرفت و جنبش قدرتمند رادیکال را برای دوره‌ای با ناکامی سخت مواجه ساخت. از دیگر سو، سوگیری‌های بخشی از نیروهای چپ عمدتاً معطوف به سیاست‌های «ضدنئولیبرالی» و «ضدریاضتی» بوده و قادر به اتخاذ سیاست کلان استراتژیک برای گذار انقلابی از سازوکارهای نظام سرمایه‌داری نبوده‌اند. بنابراین، ضرورت‌های مبارزاتی مستلزم در پیش گرفتن استراتژی معطوف به تشکیل بلوک هم‌مونیکی چپ و سوسیالیستی در وسیع‌ترین معنای آن است؛ به‌طوری که هم‌پای مبارزه برای تحقق هر درجه از خواست و مطالبات فوری کارگران و ستم‌دیدگان، ضرورت‌های مبارزاتی از نیروهای انقلابی و سوسیالیستی می‌طلبد در راستای سازماندهی یک نیروی قدرتمند کارگری و سوسیالیستی گام بردارند تا با پشتوانه‌ی جنبش سازمان‌یافته‌ی کارگری در اتحاد و همبستگی با دیگر جنبش‌های ضدسرمایه‌داری و رادیکال و با افق سوسیالیستی روشن، راه مبارزه برای یک انقلاب اجتماعی و برپایی نظامی سوسیالیستی و شورایی را فراهم و تسهیل نمایند.

۲. اوضاع خاورمیانه

چهار روند کلان در منطقه

پویش‌ها و تحولاتی که تاریخاً در خاورمیانه رخ داده‌اند و آنچه هم‌اکنون و در سطوح مختلف در جریان است، نتیجه‌ی بلاواسطه‌ی تغییر و تحولات اقتصادی و سیاسی جهانی، مداخله‌گری‌های قدرت‌های امپریالیستی و نیز روند متحول مبارزات سیاسی و اجتماعی در منطقه بوده است. با اینکه خاورمیانه همواره یکی از کانون‌های اصلی رقابت و تنش‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی و منطقه‌ای و نیز جولان‌گاهی برای گروه‌های واپس‌گرای اسلامی و میلیشیای مذهبی بوده، با این حال مبارزات سیاسی و طبقاتی پیوسته جریان داشته و سیمای سیاسی این منطقه را دست‌خوش دگرگونی‌های چشم‌گیری کرده است. تحولاتی که خاورمیانه‌ی بزرگ (کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا و برخی کشورهای آسیای میانه) از سر می‌گذراند با چهار روند کلان و اساسی همراه است که مهم‌ترین مؤلفه‌های آن عبارتند از:

یکم، بلوک‌بندی‌ها، معادلات کلان منطقه‌ای و موازنه‌ی قدرت بینادولتی در خاورمیانه‌ی بزرگ در حال بازآرایی و تغییر است. این دگرگونی‌ها نیز خود تابع تحولات و آرایش مجدد نظم جهانی است. با اینکه آمریکا پس از «جنگ خلیج» و متعاقباً با حمله‌ی نظامی به عراق و افغانستان، تلاش کرد هژمونی و ابرقدرتی خود را از طریق میلیتاریزه کردن و قدرت‌نمایی نظامی در منطقه حفظ کند، اما این موازنه با توجه به افول قدرت اقتصادی آمریکا، در امتداد دو دهه‌ی نخست قرن بیست‌ویکم به هم خورده و سلطه‌ی نظامی و سیاسی آمریکا به‌طور جدی تضعیف شده است. استراتژی و سیاست‌های میلیتاریستی آمریکا در منطقه با شکست جدی مواجه شده و به تبع آن چند سالی است در حال عقب‌نشینی نظامی می‌باشد. همان‌گونه که گفتیم، ظهور قدرتمند چین منجر به تغییر اولویت استراتژیک آمریکا شده که در نتیجه‌ی آن، آمریکا در جهت مهار چین، اولویت خود را از خاورمیانه به منطقه‌ی جنوب شرقی آسیا (اقیانوسیه) تغییر داده است. این مسائل «خلاء قدرتی» در منطقه‌ی خاورمیانه‌ی بزرگ پدید آورده که دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای و گروه‌های اسلام سیاسی مسلح و سازمان‌یافته در حال شکل‌دادن به

بلوک‌بندی‌های جدید برای سهم‌بری در نظم جدید امپریالیستی هستند. از یک‌سو، روسیه با حضور و مداخله‌ی نظامی مستقیم و یا در قالب جنگ نیابتی به یکی از بازیگران اصلی نظامی در این معادلات تبدیل شده است. از دیگر سو، برخی از دولت‌های منطقه‌ای که تاریخاً متحدین استراتژیک آمریکا و غرب بوده‌اند، اکنون از «استقلال» عمل و قدرت مانور بیش‌تری برخوردارند و کم‌وبیش مستقل از سیاست‌های آمریکا عمل می‌کنند. هم‌زمان دولت آمریکا نیز در تلاش است نوعی هماهنگی میان متحدین خود در منطقه ایجاد کند. میانجی‌گری آمریکا برای هم‌گرایی و عادی‌سازی روابط میان دولت اسرائیل و برخی کشورهای عربی بارزترین نمونه‌ی شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های جدیدی است که مدت‌هاست در جریان است تا خلاً ناشی از کمرنگ شدن حضور نظامی آمریکا در منطقه را پُر کنند. مسلماً اسرائیل نقش کلیدی در این معادلات به‌ویژه در رقابت و مقابله با مداخله‌گری‌های جمهوری اسلامی ایران در منطقه را بر عهده خواهد گرفت. هم‌چنین تلاش واشنگتن برای حل‌وفصل اختلاف و منازعه میان برخی کشورهای عربی از جمله کشورهای عضو «شورای همکاری خلیج» با دولت قطر، نمونه‌ی دیگری از این ابتکارات بوده تا جمهوری اسلامی نتواند در نتیجه‌ی خلاً ناشی از این افتراق‌ها، به موقعیت خود برتری بخشد. البته به‌رغم بهبود نسبی روابط میان این کشورها، تضاد منافع و رقابت و منازعه‌ی سرمایه‌دارانه و ژئوپلیتیکی میان این دولت‌ها به تداوم و استمرار بی‌ثباتی سیاسی در منطقه دامن می‌زند. به همین دلیل این بلوک‌بندی جدید و هماهنگی‌ها عمیقاً شکننده و ناپایدارند. در این میان، مداخله‌گری رژیم جمهوری اسلامی در کانون‌های بحران در خاورمیانه پیوسته با تنگنا مواجه بوده و بلوک‌بندی‌های جدید موقعیت آن را به تدریج تضعیف کرده است. بر بستر این تغییر و تحولات ژئوپلیتیکی، کشورهای خاورمیانه به یکی از مهم‌ترین بازارهای پررونق برای فروش تسلیحات نظامی و جنگی قدرت‌های امپریالیستی درآمده است. این منطقه کماکان در باتلاق جنگ و رقابت میان دولت‌ها و گروه‌های ارتجاعی، کشتار و ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی غوطه‌ور است.

دوم، قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری غرب، به موازات حضور نظامی و تشدید تنش‌های ژئوپلیتیکی، مداخله‌ی پُرننگ خود در منطقه را از رهگذر سازوکارهای ژئواکونومیکی استمرار بخشیده‌اند و سلطه‌گری امپریالیستی خود را با سازوکارهای اقتصادی و تثبیت و تداوم سیاست‌های «تعدیل ساختاری» در منطقه حفظ و تأمین می‌کنند. تقریباً تمامی کشورهای خاورمیانه، از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی به این سو، هم‌راستا با هژمونی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری نتولیبرالی بر جهان، آرایش نوینی به سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی خود بخشیدند و اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری تحت نظارت نهادهای مالی بین‌المللی را عملی ساختند. این سیاست‌ها با دو روند کلان همراه بودند. نخست، فرآیند ادغام اقتصاد خاورمیانه را در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی تسهیل و سرعت بخشید و به تبع آن، سلطه‌ی قدرت‌های سرمایه‌داری غرب (آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا) از طریق راه‌اندازی «اجلاس‌های اقتصادی»، پیمان‌ها و قراردادهای تجاری و مالی میان‌مدت و بلندمدت، ایجاد «مناطق آزاد تجاری و صنعتی»، اعطای وام‌های کلان به منظور اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری اقتصادی و اجتماعی و نیز صدور سرمایه‌های کلان به این مناطق، حفظ و تقویت شد. دوم این‌که، ساختار طبقاتی این جوامع، فرآیند انباشت سرمایه، ساختار قدرت دولتی و اقتصاد سیاسی خاورمیانه شکل نوینی به خود گرفته است. در واقع، به میزانی که سیاست‌های نتولیبرالی در تاروپود جامعه رسوخ می‌کرد، هستی اجتماعی و اقتصادی اکثریت این جامعه دگرگون می‌شد؛ ساختار طبقاتی بیش‌ازپیش فرآیند پرولتریزاسیون و تهی‌دست‌سازی را به خود گرفت؛ شکاف طبقاتی، نابرابری، بیکاری و تورم افسارگسیخته فزونی می‌یافت؛ و فساد در دستگاه حاکمیت سیاسی نهادینه‌تر شده است. خصوصی‌سازی خدمات اجتماعی و دارایی‌های دولتی به اجرا آمده‌اند و در چنگ نهادهای وابسته به دولت، نهادهای امنیتی و نظامی، افراد و نخبه‌های صاحب‌نفوذ در دستگاه قدرت حاکم متمرکز شده‌اند. درحقیقت، هم‌راستا با پیاده‌سازی این سیاست‌ها، بازتولید قوه قهریه‌ی دولتی (به‌ویژه سازوکارهای امنیتی و نظامی) بسیار پرهزینه و حجیم‌تر شده است. این روند هم‌چنان در اشکال مختلف ادامه دارد. مضاف بر این‌ها، پایه‌پای اینکه قدرت‌های غربی هم‌چنان بر سلطه و نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در منطقه‌ی خاورمیانه می‌افزایند، چین به‌سان یک قدرت نوظهور وارد معادلات کلان منطقه

شده و قدرت‌های غربی و آمریکا را (به‌ویژه از لحاظ اقتصادی) به چالش کشیده و در حال بازآرایی روابط قدرت تازه‌تری است. بسیاری از کشورهای عربی در خاورمیانه‌ی بزرگ (حتی متحدین استراتژیک آمریکا و غرب) اکنون به بزرگ‌ترین شریک تجاری چین تبدیل شده‌اند. سرمایه‌گذاری‌های چین در این منطقه روندی تصاعدی داشته‌اند و عملاً بخش مهمی از پروژه‌ی فرامنطقه‌ای و فراقاره‌ای «راه ابریشم نوین» را شکل می‌دهند. تقویت و تشدید روابط اقتصادی کشورهای منطقه با چین، فرآیند درهم‌تنیدگی و ادغام اقتصاد خاورمیانه با اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را تعمیق بخشیده است. همه‌ی این‌ها شکل و قواره‌ی متمایزی به اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و الگوی نئولیبرالی آن در منطقه می‌بخشد. از دل این وضعیت متحول، برآمدهای اعتراضی، شورش و خیزش‌های توده‌ای و انقلابی در منطقه شکل گرفته‌اند.

سوم، جریان‌ات اسلام سیاسی یکی از بازیگران مهم در تحولات کلان منطقه‌ای بوده‌اند. با این که جریان‌ات سیاسی اسلام‌گرا در اواخر قرن نوزدهم ظهور کردند، تنها پس از وقوع قیام ۵۷ در ایران و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و سپس قدکشدن مجاهدین افغان، القاعده و طالبان از دل «جنگ داخلی» افغانستان، که همگی در سایه و با حمایت قدرت‌های امپریالیستی قد کشیدند، به بازیگران مهم در جنبش‌های اجتماعی و ساحت قدرت سیاسی در منطقه تبدیل شدند. هرکجا بحران و ناسامانی‌های اجتماعی، فقر و فلاکت و ناعدالتی گسترش یافته و نیروهای سوسیالیستی و پیشرو قادر به بسیج و رهبری این مبارزات نبوده‌اند، گروه‌های متنوع اسلام‌گرا - از اخوان المسلمین گرفته تا جمهوری اسلامی و حماس و حزب‌الله، القاعده، طالبان، بوکوحرام، داعش و غیره - بر موج نارضایتی‌های اجتماعی سوار شده و با کمک و حمایت‌های نظامی و مالی قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه‌ای وارد معادلات سیاسی شده و قدرت سیاسی را تصرف کرده‌اند. آخرین نمونه‌ی آن بازگرداندن طالبان به قدرت در افغانستان است. این نیروها نه تنها ماهیتاً «ضدامپریالیستی» و رهایی‌بخش نیستند، بلکه بنا به خاستگاه طبقاتی‌شان، دائماً در نوسان سیاسی میان بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای و جهانی در حرکتند و از این‌رو به‌گواه تاریخ، تنها زیر پرچم قدرت‌های امپریالیستی توانسته‌اند در عرصه‌ی سیاسی

نقش آفرینی کنند. آنگاه که بر طبل حمایت از تهی‌دستان می‌کوبند در نقاط عطف تاریخی، آنگاه که تلاش برای درهم‌کوبیدن مناسبات طبقاتی و سرمایه‌داری در دستور کار کارگران و فرودستان قرار می‌گیرد، خیزش انقلابی آنان را عقیم و به تیغ می‌کشند و در هم‌سویی با سیاست‌های سرمایه‌داری (چه دولتی و متمرکز و چه بازار آزاد و نئولیبرالی)، بر گردهی تهی‌دستان، به انباشت سرمایه و ثروت‌های افسانه‌ای می‌پردازند. جمهوری اسلامی ایران نمونه‌ی بارز این پدیده‌ی بدخیم و ارتجاعی است. این جریان‌ها هم‌چنان در صحنه‌ی سیاسی حضور دارند و یکی از چالش‌های مهم برای پیشروی جنبش‌های بخش و مترقی مردم منطقه و کل جنبش سوسیالیستی هستند.

چهارم، جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی هیچ‌گاه سرنوشت شوم و محتوم ابدی‌ای نبوده‌اند که تاریخ جوامع موجود در خاورمیانه را تعیین کرده باشد، بلکه مقاومت و مبارزه‌ی جنبش‌های پیشرو اجتماعی و سیاسی همواره یکی از مؤلفه‌های اصلی و عاملیت تغییر بوده که در ژرفنای این جامعه در جریان بوده و رخدادهای انقلابی و متحول‌کلانی را رقم زده‌اند. جنبش‌های ضداستعماری و آزادی‌بخش در قرن بیستم نمونه‌ی برجسته‌ی آن است. در قرن حاضر نیز خیزش‌های موسوم به «بهار عربی» که با سرنگونی شماری از حکومت‌های دیکتاتوری همراه بود، کل منطقه را به لرزه درآورد و بارقه‌های امید به رهایی از چنگال دولت‌های استبدادی را شعله‌ور ساخت. خاستگاه اصلی این جنبش عظیم تحول‌خواه ریشه در تحولاتی سیاسی و اقتصادی‌ای دارد که بالاتر برشمردیم. استمرار سلطه‌گری امپریالیستی و سیاست‌های نئولیبرالی بر جامعه، استبداد و بی‌عدالتی، فقر و فلاکت و فقدان آزادی و منزلت اجتماعی، همه‌وهمه اکثریت مردم کارگر و تهی‌دست منطقه را هم‌چون سیلی خروشان به حرکت درآورد و موجی از شور و شوق مبارزاتی در نیل به رهایی از استبداد و بی‌عدالتی را شکوفا و خون تازه‌ای را در شریان‌های جنبش‌های بخش‌تهی‌دستان جاری ساخت. یقیناً این جنبش‌های انقلابی و پیشرو، چهره‌ی خاورمیانه را عمیقاً متحول ساختند و نشان دادند که هیچ سرنوشت شوم محتومی را نخواهند پذیرفت. اگرچه تمامی آمال و آرزوها، خواست و مطالبات و آرمان‌های این جنبش به دلیل

مداخله‌ی قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه به سرانجام نرسید؛ اگرچه در نتیجه‌ی میلیتاریزه‌کردن منطقه و نیز قدرت‌گیری جریان‌های اسلامی و واپسگرا، یأس و نومیدی برای مدتی بر این جوامع مستولی گشت، اما موج اعتراض و مبارزه‌ی مردم زحمتکش و کارگر در بسیاری از این کشورها از نو سر برآورده‌اند. خیزش‌های انقلابی در تونس و لبنان و عراق و ایران در چند سال اخیر، موج نوینی از این مبارزات را برانگیخت و تداوم این جنبش اعتراضی را استمرار بخشید. آن‌چه در سیر این مبارزات پرفراز و نشیب قابل تأمل است و تا حدود زیادی موجبات افول این جنبش و به‌فرجام نرسیدن کامل آن را فراهم آورد، عدم آمادگی و سازماندهی توده‌ای در سطوح مختلف، غایب بودن احزاب کمونیست و انقلابی در رأس و رهبری این جنبش‌ها و فقدان چشم‌اندازی روشن و سوسیالیستی برای هدایت و رهبری این خیزش‌ها تا سرمنزل نهایی آن بودند. از این‌ها می‌توان به‌عنوان درس‌هایی یاد کرد که باید برای آینده‌ی مبارزات مردم ایران لحاظ شوند.

در ادامه به‌طور مشخص‌تری این روند و مؤلفه‌ها را بر اوضاع و احوال چند کشور که کانون‌های اصلی بحران در این منطقه‌اند، تطبیق و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

افغانستان

افغانستان همواره نقطه‌ی تلاقی مجموعه‌ای پیچیده از منافع، کشمکش، تضادها و تقابلات نیروهای جهانی، منطقه‌ای و محلی بوده است. شکست سیاست‌های آمریکا و متحدانش، سقوط سریع دولت فاسد و دست‌نشانده‌ی اشرف غنی، هزیمت آمریکا و در پی آن قدرت‌گیری مجدد نیروهای طالبان، روی‌هم‌رفته چند مسئله‌ی اساسی و مهم را به روشن‌ترین وجه ممکن آشکار ساخت.

نخست، این واقعه در افغانستان برآیند رانش قدرت میان قدرت‌های امپریالیستی در منطقه و بازآرایی نظم جهانی نیز هست. اگر متوسل شدن آمریکا به جنگ و میلیتاریزه‌کردن منطقه، واکنشی به افول قدرت اقتصادی و موقعیت ازکف رفته‌اش بود تا با توسل به قدرت نظامی

سلطه‌ی بلامنازع خود را بر دیگر رقبایش تأمین و تثبیت کند، عقب‌نشینی مفتضحانه در شکل یک هزیمت نظامی تمام‌عیار از افغانستان، فروشکست سیاست‌هایش در منطقه و اضمحلال هیمنه و اقتدار نظامی و سیاسی‌اش در سطح جهانی را نیز در پی داشت. از طرفی، تضعیف چشم‌گیر بنیه‌ی اقتصادی آمریکا امکان استمرار حضور نظامی‌اش در افغانستان و تأمین هزینه‌های مالی آن را عملاً غیرممکن کرده بود و لذا ناچار به خروج از افغانستان شد. از طرف دیگر، خاورمیانه‌ی بزرگ اکنون نقش کم‌اهمیت‌تری به نسبت گذشته در استراتژی منطقه‌ای آمریکا بازی می‌کند. در راستای استراتژی «چرخش به آسیا» و مهار قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی چین، دولت آمریکا با برنامه‌ریزی برای عقب‌نشینی از افغانستان و برگرداندن طالبان به قدرت سیاسی، تلاش کرد منطقه‌ی آسیای میانه را برای رقبای اصلی‌اش یعنی چین و روسیه نامن و بی‌ثبات سازد. از آن‌جا که کریدورهای اقتصادی پروژه‌ی «راه ابریشم نوین» از آسیای میانه می‌گذرد، آمریکا با این اقدام می‌کوشید هم بی‌ثباتی داخلی چین درخصوص مسئله‌ی مسلمانان اوغور در چین که با افغانستان هم‌مرز است را تشدید نماید و هم منافع و موقعیت اقتصادی و سیاسی چین را در این منطقه با چالش روبه‌رو سازد. اما چین از سال ۲۰۱۹ وارد رابطه‌ی مستقیم با سران گروه طالبان شده بود و این روند، هم‌زمان با روند مذاکره‌ی آمریکا با طالبان در دوحه، به‌سرعت به رابطه‌ای نزدیک و تنگاتنگ‌تری میان چین و طالبان و نیز تداوم سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی در افغانستان منجر شد. چین تاکنون موفق شده این تهدید را به فرصتی برای تأمین منافع اقتصادی و سیاسی درازمدت‌تر خود تبدیل نماید.

دوم، در کنار هزیمت نظامی آمریکا از افغانستان، سرعت فروپاشی ساختار سیاسی و اداری دولتی که آمریکا و دیگر قدرت‌های ناتو در طول دو دهه‌ی اخیر در افغانستان سرهم‌بندی کرده بودند، نشان‌گر ابعاد گسترده‌ی شکست این سیاست‌ها بود. علاوه بر این، تمامی تبلیغات و پروپاگاندهای پرطمطراق و گسترده‌ای که بیش از دو دهه در ثنای «جنگ با تروریسم و گسترش دمکراسی، احقاق حقوق بشر و دولت - ملت‌سازی مدرن و دمکراتیک» سرایده بودند، هم‌چون حبابی پوشالی در یک چشم‌بهم‌زدن ترکیب. آنچه در نتیجه‌ی جنگ امپریالیستی قدرت‌های درگیر

در جنگ افغانستان، هزینه‌ی تریلیون‌ها دلار در این جنگ، تشکیل «دولت» افغانستان و سازوبرگ نظامی و امنیتی و اداری و غیره بر جای گذاشتند، چیزی جز کشتار و خونریزی، ویرانی و توحش، فروپاشی پایه‌ای‌ترین بنیان‌های تمدن و انسانیت، فقر و فلاکت، فساد و چپاول‌گری گسترده و به تباهی کشاندن هستی انسانی و شیرازه‌ی آن جامعه نبود. در عوض، این اوضاع به میدان تاخت‌وتاز نیروهای ارتجاعی و تروریستی طالبان، القاعده، داعش و دیگر گروه‌های تروریستی و اسلام‌گرا بدل شد که قربانیان اصلی این فجایع، اکثریت مردم ستمدیده، زنان و کودکان و آزادی‌خواهان افغانستان بودند.

سوم، آنچه در افغانستان جلوی چشم جهانیان به وقوع پیوست، سرنوشت محتوم و ابدی مردم افغانستان نخواهد بود. بدون شک زنان در صف اول قربانیان حاکمیت اسلامی طالبان قرار گرفته و خواهند گرفت. گرچه زدوبند قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه با جریانات اسلام سیاسی به یاری پاکستان، طالبان را مجدداً به‌عنوان تنها «الترناتیو» بی‌بدیل عَلم کرد و هم‌اکنون فرش قرمز را در اروپا برایشان پهن می‌کنند تا این توحش و تروریسم را نرمالیزه و مشروع جلوه دهند و سرانجام آن را به رسمیت بشناسند. اما همان‌گونه که اعتراضات زنان علیه سرکوب و زن‌ستیزی و بربریت در چند ماه اخیر نشان داد، مدنیت و مقاومت و مبارزه همچنان در اعماق جامعه جریان دارد. این روند به‌طور قطع در اشکال مختلف سر برخواهد آورد و تغییر و تحولات روشنی‌بخش را رقم خواهند زد.

عراق

تحولاتی که در سطح ماکرو در عراق در حال وقوع‌اند، بازتابی از تغییر و تحولات کلان منطقه‌ای‌اند. از سویی، با اینکه حمله به عراق تلاشی بود برای استفاده از قدرت نظامی جهت تأمین سلطه‌ی بی‌رقیب آمریکا بر منطقه‌ی ژئوپلیتیک خاورمیانه با منابع سرشار از نفت، با شکست مواجه شد. اکنون دولت آمریکا بخش عمده‌ی نیروهای نظامی‌اش را از عراق خارج کرده

است. این اقدام، نوعی خلاء قدرت در عراق خلق کرده که بازیگران منطقه‌ای دخیل در این کشور در حال بازآرایی موازنه‌ی قدرت تازه‌تری‌اند.

از سوئی، برخی دولت‌های عرب منطقه با محوریت عربستان و امارات وارد ائتلافی شده‌اند تا خلاء ناشی از خروج آمریکا را پر کنند و نقش اصلی را در میدان بازی این کشاکش‌ها به عهده بگیرند. هم‌زمان دولت ترکیه، عضو سازمان ناتو، نیز در معادلات قدرت در عراق نقش بازی می‌کند. تحرکات برخی دولت‌ها در جهت شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های جدید منطقه‌ای، عرصه را به‌طور جدی برای مداخله‌ی جمهوری اسلامی و نیروهای نزدیک و وابسته به آن در عراق تنگ کرده است. احزاب اصلی در عراق به شکل بارزتری به گفتمان ناسیونالیسم عربی و ائتلاف با قدرت‌های اصلی عربی منطقه‌ای روی آورده‌اند. سمت‌گیری سیاست‌گذاری دولت عراق در جهت کاهش وابستگی اقتصادی به ایران و جایگزینی آن با کشورهای عربی، جلوه‌ای از این تغییرات است. ایزوله شدن جمهوری اسلامی در میدان رقابت و کشاکش‌های موجود در عراق، هم در جریان خیزش توده‌ای و هم در آخرین انتخابات پارلمانی به‌وضوح نمود یافت. در انتخابات اکتبر ۲۰۲۱، احزاب شیعه‌ی نزدیک به رژیم جمهوری اسلامی شکست سختی را متحمل شدند. در چند ماه اخیر نیز نزدیکی و هماهنگی میان کشورهای عربی تقویت شده که این نیز به نوبه‌ی خود موقعیت جمهوری اسلامی را بیش‌ازپیش تضعیف کرده است.

آنچه در حال حاضر ساختار قدرت سیاسی در عراق را تعیین می‌کند نه میزان آراء کسب شده در انتخابات، بلکه میزان نیروی مسلح و قدرت نظامی، دستیابی به منابع مالی و دلارهای نفتی، توافقات پشت پرده بر سر تقسیم قدرت و سهم‌بری از ثروت و سامان جامعه میان گروه‌ها و فرقه‌های سیاسی و مذهبی و مداخله‌ی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در حمایت از گروه-بندی‌هایی است که تعیین‌کننده می‌باشد. هم‌زمان، بی‌ثباتی و ازهم‌گسیختن شیرازه‌ی این جامعه، میدان را برای عرض‌اندام و جولان گروه‌ها و میلیشیای اسلامی و ارتجاعی مهیا ساخته است. همه‌ی این‌ها فضای جامعه را برای اکثریت مردم ستم‌دیده و تنگ‌دست عراق متشنج و ناامن می‌کند.

هم‌زمان با آنچه در میان حاکمان در جریان است، اعتراضات و مبارزات اجتماعی در ژرفای جامعه علیه وضع موجود پیوسته در جریان بوده است. آن خیزش انقلابی که در اکتبر ۲۰۱۹ در عراق و لبنان برپا شد تبلور این غلیان‌های اجتماعی و جنبش‌های رادیکال سیاسی است. این خیزش توده‌ای که علیه فقر و فلاکت اقتصادی، فساد و غارت‌گری نهادینه شده در ساختار سیاسی حاکم، سلطه‌گری امپریالیسم به رهبری آمریکا و مداخله‌گری‌های قدرت‌های ارتجاعی منطقه، به‌ویژه جنگ‌افروزی و مداخله‌ی جمهوری اسلامی بر پا شده بود، برکناری دولت و پارلمان حاکم در محور خواسته‌های آن قرار داشت. پیامدهای بلاواسطه‌ی این خشم و نارضایتی اجتماعی در تحریم گسترده و سراسری انتخابات پارلمانی اخیر از سوی اکثریت بالای مردم این کشور تجلی یافت. با اینکه این جنبش اعتراضی به‌مدد سرکوب خونین از سوی دولت حاکم و در رأس آن گروه‌های میلیشیای مسلح وابسته به رژیم اسلامی ایران و همه‌گیری ویروس کرونا به مرور فروکش کرد، اما ابعاد بحران و انسدادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی چنان در اعماق این جامعه ریشه دوانیده، که غلیان‌های نهفته در گستره و ژرفای جامعه در دوران‌های مختلف و هرازگاهی فوران می‌کنند و قدرت حاکم و گروه‌های ارتجاعی و تروریستی و دولت‌های دخیل در اوضاع عراق را به‌چالش می‌گیرند. در این میان، موقعیت جمهوری اسلامی نه‌تنها در عرصه‌ی رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای در عراق تضعیف شده، بلکه با موج اعتراضی توده‌های مردم ستم‌دیده و معترض در عراق نیز به تنگ آمده است. مردم خشمگین عراق با اعتراض و راهپیمایی آشکار علیه جمهوری اسلامی و نیروهای وابسته و دست‌نشانده‌ی آن، علناً خواستار خروج جمهوری اسلامی و عدم مداخله‌گری در امور داخلی عراق شدند.

اقلیم کردستان عراق

پیکره‌بندی اقتصاد سیاسی مسلط در اقلیم کردستان بر پایه‌ی اقتصاد تک‌محصولی نفت، حامی‌سازی، بودجه‌ی ارسال از بغداد و تا حدی گمرگات متکی بوده است. با این استثناء که استخراج نفت و فروش آن هم‌چنان در دست احزاب حاکم باقی مانده، بسیاری از فعالیت‌های

اقتصادی و زیرساخت‌های خدمات اجتماعی عمدتاً به بخش خصوصی و افراد صاحب نفوذ در حاکمیت سیاسی واگذار شده است. سرمایه‌گذاری در بخش تولیدی و بخش کشاورزی نیز در سطح محدودی انجام گرفته است. بسیاری از سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی هم به حوزه‌ی تجاری و ساخت‌وساز سرازیر شده‌اند. این مسائل باعث شده اقلیم کردستان برای تأمین ابتدایی‌ترین منابع غذایی و معیشتی مردم به کشورهای همسایه (از جمله ایران و ترکیه) وابسته گردد. مردم این مناطق هنوز از بسیاری از زیرساخت‌های خدماتی و زیستی و مایحتاج اساسی زندگی (هم چون آب آشامیدنی کافی، تأمین برق دائمی، تأمین سوخت مورد نیاز و غیره) بی‌بهره بوده‌اند. درآمدهای نفتی نیز به دلیل ماهیت طبقاتی حکومت، ناکارآمدی آن و فساد نهاده شده، در خدمت رفاه و آسایش عمومی مردم به کار گرفته نمی‌شود. منبع درآمد بسیاری از مردم عمدتاً بر فعالیت‌های اقتصاد غیررسمی نظیر دست‌فروشی، کسب‌وکار خرد و روانه کردن غیررسمی برخی کالاها و وارداتی به داخل ایران تأمین می‌شود. هم‌چنین درآمد بخش زیادی از مردم کردستان به حقوق دولتی متکی است که این هم حامی‌سازی و وابستگی شدید مردم به احزاب حاکم را حفظ و استمرار بخشیده است. از این طریق، نان بخش عمده‌ی مردم در گرو احزاب حاکم است و در بسیاری مواقع، پرداخت حقوق کارمندان ماه‌ها به تعویق می‌افتد یا پرداخت نمی‌شود.

در طول سه دهه‌ی اخیر شکاف طبقاتی و نابرابری به بارزترین وجه ممکن تعمیق شده است. طی این سال‌ها، پایه‌پای بیکاری و استثمار فزاینده‌ی نیروی کار، فقر و گرسنگی، تورم و گرانی افسارگسیخته در میان اکثریت مردم ستم‌دیده‌ی کردستان، تعداد میلیونرها در اقلیم کردستان به چند هزار نفر رسیده است. از سویی ساختمان‌ها و تالارهای مجلل، دهکده‌های مدرن و ویلاهای لوکس در دامنه‌ی کوه‌ها و مکان‌های پرجاذبه ابعاد گسترده و بی‌سابقه‌ای پیدا کرده‌اند. در مقابل اما، بخش چشم‌گیری از مردم تنگ‌دست در حاشیه‌ی شهرها و روستاها از حداقلی از امکانات سرپناه و زیستی بی‌بهره‌اند. در واکنش به این وضعیت وخامت‌بار، مردم معترض و تهی‌دست، جوانان، معلمان و کارمندان بارها دست به اعتراض و تظاهرات برای کسب

ابتدایی‌ترین حق و حقوق‌شان زده‌اند، اما با سد سرکوب نیروهای امنیتی حکومت اقلیم روبه‌رو شده‌اند.

وابستگی شدید درآمد حکومت به فروش نفت و دریافت سهم بودجه‌ی کردستان از حکومت مرکزی عراق، وضعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مردم کردستان را همواره با بی‌ثباتی و بحران مواجه کرده است. این مؤلفه‌ها همواره از سوی دولت مرکزی به‌عنوان اهرم فشار علیه حکومت اقلیم و مردم کردستان به‌کار گرفته می‌شود و بحران و نابسامانی‌ها را وخیم‌تر کرده است. این تنش و فشارها از سوی دولت مرکزی پس از حوادث اکتبر ۲۰۱۷ تشدید شده‌اند و بسیاری از مناطق کُردنشین به کنترل دولت مرکزی عراق درآمدند. بدین ترتیب، ماهیت واقعی نظام فدرالیستی در رابطه‌ی میان حکومت مرکزی عراق و حکومت اقلیم کردستان به‌روشن‌ترین شکل خود را نشان می‌دهد به‌طوری‌که حکومت مرکزی با توسل به اهرم‌های اقتصادی، نظامی و امور روابط بین‌المللی که در کنترل دارد، حکومت محلی و مردم زحمتکش کردستان را پیوسته تحت فشار و مورد سرکوب قرار می‌دهد. این‌ها بیانگر این واقعیت‌اند که فدرالیسم نه‌تنها پاسخ و راه‌حلی برای رفع ستم ملی بر مردم کردستان نیست و نمی‌تواند راه‌گشای معضلات و مشکلات موجود باشد، بلکه به شکل پیچیده‌تری انواع ستمگری و تبعیض را علیه مردم کردستان تداوم می‌بخشد.

افزون بر این‌ها، تجاوزگری مداوم نظامی و بمباران‌های پیاپی از سوی دو رژیم جنایتکار ایران و ترکیه خسارت‌های مالی و جانی زیادی را برای مردم کردستان به بار آورده و امنیت را از آنها سلب کرده‌اند. دولت اقلیم هم به‌دلیل تعمیق شکاف میان حکومت و مردم کردستان هیچ‌گاه قادر نبوده و نخواسته با توسل به مقاومت و اعتراض توده‌ای در برابر تجاوزگری این دولت‌ها قاطعانه بایستد و از «استقلال» و «حق حاکمیت» خود دفاع کند، به‌طوری‌که عموماً حکومت اقلیم را در موضع ضعف و فرودستی قرار داده است. در نتیجه، این منطقه همواره به میدان تاخت‌وتاز و دست‌درازی نیروهای نظامی و امنیتی این دولت‌ها و دشمنان مردم کردستان تبدیل

شده است. تاکنون بارها محل استقرار احزاب سیاسی کردستان ایران توسط رژیم ایران بمباران شده و صدها فعال سیاسی در این منطقه را ترور کرده‌اند.

همه‌ی این فاکتورها مجموعاً نارضایتی عمومی و بیگانگی مردم نسبت به عملکرد احزاب حاکم را شدت بخشیده است. در نتیجه، درصد بالایی از مردم امید خود را به بهبود اوضاع تحت حاکمیت این حکومت از دست داده و باعث شده پای صندوق‌های رأی هم نروند. ناتوانی حکومت محلی و احزاب حاکم در پاسخ دادن به مطالبات و نیازمندی‌های توده‌های مردم، گسترش و تداوم فساد مالی و اداری، فلج‌شدن سیستم نیم‌بند دموکراسی پارلمانی، سرکوب هرگونه اعتراض و نارضایتی حق‌طلبانه‌ی مردم و فقدان چشم‌اندازی روشن و امیدبخش، همگی دست‌به‌دست هم داده‌اند و مردم کردستان را در ابعاد گسترده‌ای نسبت به احزاب حاکم رویگردان کرده است. تجربه‌ی این سال‌ها نشان داده است که این شکل از حاکمیت هیچ میزان از دخالت مردم در تعیین سرنوشت آنان و اداره جامعه را تأمین نکرده و نخواهد کرد. در نتیجه، جوانان کردستان دسته دسته با ناامیدی از آینده‌شان در کردستان با تقبل خطرات جانی و ریسک‌های بی‌شمار مسیر مهاجرت به کشورهای اروپایی را راه نجات خود دیده و آن را در پیش گرفته و می‌گیرند.

لبنان

نابسامانی و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، صف‌بندی و تنش‌های سیاسی میان احزاب و گروه‌های دخیل در عرصه‌ی سیاسی، و نیز مداخله‌ی قدرت‌های جهانی و دولت‌های منطقه‌ای در امور داخلی آن، روی هم رفته لبنان را در باتلاق بحران و بی‌ثباتی فزاینده‌تری غوطه‌ور ساخته است. ساختار اقتصاد سیاسی لبنان در چند دهه‌ی اخیر بر محور ترکیبی از الگوی نئولیبرالیسم - آزادسازی قوانین تجاری، مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی اموال و شرکت‌های دولتی، دریافت حجم بالای وام برای اجرای تعدیل ساختاری، به محاق رفتن خدمات و تأمین اجتماعی و فروپاشی زیرساخت‌های اساسی - و تنش‌های ژئوپلیتیکی دولت‌ها و گروه‌های خارجی در عرصه‌ی سیاست داخلی بر سر سهم‌بری از منابع اقتصادی و سیاسی چرخیده که جملگی به

بیکاری و فقر فزاینده، نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی و بی‌ثباتی و بحران‌های سیاسی مستمر انجامیده است.

از سویی، در نتیجه‌ی آخرین تحولات، تنش میان عربستان سعودی و برخی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس با دولت لبنان اوضاع سیاسی این کشور را ملتهب و بحرانی‌تر ساخته است. این تنش‌ها منجر به اخراج سفیران لبنان از ریاض، منامه و کویت و احضار آن‌ها در دوبی بوده است. این منازعات در شرایطی بالا گرفته که نگرانی‌ها در خصوص افزایش نفوذ میلیشیای حزب‌الله لبنان، نیروی وابسته و نیابتی رژیم اسلامی ایران در این کشور افزایش یافته است. کشورهای حوزه‌ی خلیج، مقامات دولت و احزاب سیاسی لبنان نیز حزب‌الله و جمهوری اسلامی ایران را عامل ایجاد بحران و بی‌ثباتی لبنان و حتی یمن دانسته و خواستار خروج رژیم ایران از لبنان هستند. این منازعات اساساً نمودهایی‌اند از تلاش برای تغییر موازنه‌ی قدرت میان ائتلافی از دولت‌های حوزه‌ی خلیج فارس (با پشتیبانی آمریکا و غرب) از یک طرف، و رژیم جمهوری اسلامی و حزب‌الله و بشار اسد از طرف دیگر، در عرصه‌ی سیاست داخلی لبنان که بخشی از روند کلان این رانش قدرت و بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای را به نمایش می‌گذارد.

افزون بر این فاکتورها، نظام سیاسی - اقتصادی و ساختار حکومتی در لبنان که سال‌هاست بر اساس معیار مذهبی میان احزاب و گروه‌ها سنی، شیعه و مسیحی تقسیم شده، همگی در فساد و چپاولگری غرق شده و با بن‌بست همه‌جانبه‌ای مواجه است. از زمان آغاز بحران اقتصادی در لبنان ذخایر ارزی این کشور از بین رفته و ارزش پول رایج این کشور نیز ۹۰ درصد سقوط کرده است. قدرت خرید مردم آن‌چنان کاهش یافته که فقر و گرسنگی و ذباله‌گردی برای سیرکردن شکم در میان اکثریت مردم تنگ‌دست و فقیر لبنان گسترش یافته است. به گزارش نهادهای کمک‌رسانی بین‌المللی در اواخر سال ۲۰۲۱، حدود ۵۰ درصد از مردم لبنان غذای کافی برای خوردن ندارند و این وضعیت شیب وخامت اوضاع اقتصادی و بحران بی‌سابقه‌ی گرسنگی را تشدید کرده است.

درهم‌تنیدگی بی‌ثباتی سیاسی و تداوم بحران‌های عمیق اقتصادی، اکثریت مردم کارگر و محروم جامعه را به تنگ آورده و در واکنش به آن، خیزش‌های توده‌ای و انقلابی در لبنان در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ بار دیگر قدرت سیاسی حاکم را به لرزه درآورد. جامعه‌ی لبنان شاهد مبارزه و پیکار طبقاتی و اجتماعی ستم‌دیدگان در کف خیابان علیه سیاست‌های نئولیبرالی، فرقه‌گرایی و حاکمیت فاسد و چپاولگر بود. مردم گرسنه و خشمگین در اعتراض به تداوم بحران عمیق اقتصادی و بی‌کفایتی دولت حاکم و ناتوانی‌اش در حل نابسامانی‌های اقتصادی بار دیگر در ژانویه‌ی ۲۰۲۲ دست به اعتصاب سراسری و پرقدرتی زدند که منجر به فلج‌شدن بسیاری از شهرها شد. نظر به اینکه سیاست‌گذاری‌های دولت حاکم همواره بر تداوم سیاست‌های ریاضت اقتصادی و تحمیل فقر و فلاکت بیش‌تر بر اکثریت مردم لبنان می‌چرخد و در واقع احزاب سیاسی حاکم قادر نیستند جامعه‌ی لبنان را از بحران‌های اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی و نابسامانی‌های اجتماعی خارج سازند، مبارزات اجتماعی و خیزش‌های انقلابی هرازچندگاهی شعله‌ور می‌شوند.

ترکیه

اگر مقامات و مدافعان دولت اردوغان در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ میلادی، اقتصاد ترکیه را مدلی «موفق» برای رشد و توسعه‌ی اقتصادی معرفی می‌کردند و حزب عدالت و توسعه را نمونه‌ای از اسلام سیاسی «معتدل» برای نوع جدیدی از حاکمیت سیاسی در خاورمیانه قلمداد می‌کردند، اما دیری نپایید که همه‌ی این لفاظی‌ها دود شدند و به هوا رفتند. ترکیه اکنون در یکی از عمیق‌ترین بحران‌های تاریخ حیات خود به‌سر می‌برد. دولت اردوغان اکنون یکی از ورشکسته‌ترین نمونه‌ی سیاست‌های اقتصادی و سیاسی در منطقه را یدک می‌کشد. بحران ساختاری و ادواری سرمایه‌داری که اقتصاد این کشور را با رکود و بی‌رمقی مواجه ساخته، آشفتگی‌های اجتماعی و سیاسی را شدت بخشیده است. اقدامات توسعه‌طلبانه و جنگ‌افروزانه‌ی دولت اردوغان برای رویارویی با بحران‌های داخلی در حمله و تجاوز به کردستان عراق و سوریه، نقش‌آفرینی جدی در واردشدن آذربایجان و ارمنستان به جنگ مستقیم، مداخله‌ی نظامی در لیبی و غیره، روی‌هم‌رفته نه تنها گشایشی در بحران‌های موجود ترکیه ایجاد نکرد، بلکه اوضاع اقتصادی این

کشور را با وخامت بیشتر، و زندگی و معیشت کارگران و مردم زحمتکش ترکیه را با تنگنایهای جدی‌تری روبه‌رو ساخته است. قدرت خرید مردم به شدت کاهش و میزان فقر افزایش یافته است. سیاست کاهش نرخ سود از سوی اردوغان که به گفته خود از اعتقادات مذهبی‌اش نشأت گرفته، تورم را افزایش داد و ارزش لیر ترکیه را بیش از ۵۰ درصد کاهش داد. در اعتراض به تورم افسارگسیخته و سقوط ارزش لیر، مردم معترض ترکیه وسیعاً به خیابان‌ها آمدند. در اوایل ماه فوریه‌ی ۲۰۲۲ نیز جهش پرشتاب بهای برق موجب اعتراضات خیابانی و اعتراض صاحبان مشاغل کوچک شد.

زیگزاگ اردوغان در روابط بین‌المللی میان آمریکا و روسیه و سیاست‌های پرهزینه‌ی توسعه‌طلبانه و تجاوزگرانه‌ی ترکیه پیامدهای ویرانگری بر اقتصاد این کشور داشته است. همه‌ی این‌ها درحالی در جریان است که دولت اردوغان بر دریایی از خشم و نفرت از سوی اکثریت مردم کارگر و زحمتکش، زنان آزاده و عصیان‌گر، مقاومت و مبارزه‌ی مردم کردستان برای احقاق حقوق انسانی، اجتماعی و سیاسی‌شان نشسته است.

دولت استبدادی و جنایتکار ترکیه همواره با شدیدترین سرکوب‌ها با مبارزات حق‌طلبانه‌ی مردم کردستان ترکیه مقابله کرده است. به‌رغم تداوم سرکوب و کشتار، بی‌عدالتی و بی‌حقوقی، میلیتاریزه‌کردن و تشدید فضای امنیتی بر مردم کردستان، زندانی کردن فعالین و رهبران سیاسی و اجتماعی و حتی محبوس کردن پارلمانتارهای حزب دموکراتیک خلق‌ها (HDP)، مبارزات مردم کردستان پیوسته در جریان بوده است. پیوند خوردن مبارزه برای رفع ستم ملی بر مردم کردستان با جنبش کارگری و سوسیالیستی، جنبش‌رهایی زن و دیگر جنبش‌های رادیکال اجتماعی و سیاسی، نقطه امیدهایی است که مسیر پیروزی مبارزات مردم کردستان را کم‌هزینه و آسان‌تر خواهد کرد.

سوریه

کشور سوریه هم‌چنان در آتش و خون جنگ مستقیم و نیابتی از سوی قدرت‌های امپریالیستی جهانی و دولت‌های ارتجاعی منطقه، جنگ و تنش میان گروه‌های تروریستی و اسلامی (داعش، القاعده، النصره و غیره) با رژیم جنایتکار بشار اسد، مداخله و جنگ‌افروزی‌های جمهوری اسلامی، بی‌ثباتی و آوارگی، و گرسنگی و قحطی غرق شده است. رژیم جلااد بشار اسد با کمک و پشتیبانی نظامی و سیاسی روسیه و رژیم اسلامی ایران و نیز تشدید نزاع‌های قومی و مذهبی، از سقوط حتمی نجات یافت و توانسته تاکنون به حاکمیت سیاسی خود ادامه دهد. در منازعه و رقابت میان تمامی بازیگران جهانی و منطقه‌ای که در جنگ سوریه مداخله داشته‌اند، سرانجام روسیه توانست دست بالا پیدا کند و موقعیت و نفوذ منطقه‌ای خود را تحکیم و تثبیت کند. سیاست‌های دولت ترکیه، به رهبری اردوغان نسبت به مداخله در بحران سوریه همواره با ناکامی مواجه بوده و در واقع یکی از بازندگان اصلی این کشاکش‌ها بوده است. اما برای لاپوشانی این ناکامی و فروشکست‌ها و نیز برای درهم‌شکستن تجربه‌ی خودگردانی کانتون‌های روژآوا و جلوگیری از گسترش تأثیرات آن، پیوسته مناطق کردستان سوریه تحت کنترل این کانتون‌ها را بمباران می‌کند و با بخش‌هایی از آن مناطق از جمله شهرهای عفرین و سره‌کانی و ده‌ها روستا را به اشغال نیروهای نظامی خود در همراهی با متحدین و دیگر گروه‌های تروریستی درآورده است. در این میان، موقعیت رژیم جمهوری اسلامی پیوسته در حال تضعیف است و فشارهای بین‌المللی و منطقه‌ای تا حدی منجر به عقب‌نشینی از مداخله‌گری در سوریه شده است. با این حال، این رژیم هم‌چنان به تداوم جنگ و خونریزی در هم‌سویی با رژیم جنایتکار بشار اسد ادامه می‌دهد.

در این میان، اقتصاد سوریه هم‌چنان بر محور «اقتصاد جنگی» چرخیده و بخشی از سرمایه‌داران تجاری و گروه‌ها و افراد ذی‌نفوذ در حاکمیت سیاسی بشار اسد با چپاولگری و سوداگری بر ثروت و سامان و منابع اقتصادی و تجاری به‌جامانده از جنگ چنگ انداخته‌اند. ساختار سیاسی و کل شیرازه‌ی جامعه عمیقاً از هم گسیخته و موازنه‌ی قدرت میان بازیگران خارجی و منطقه‌ای و داخلی در این میدان نزاع و جنگ‌های نیابتی و فرسایشی، صحنه‌ی سیاسی

پراشوب این کشور را رقم زده است. اما با حاشیه‌ای شدن این جنگ‌وگریزها، سرانجام مبارزات و خیزش‌های مردمی مجدداً برخواهند خواست و برای دستیابی به حق و حقوق‌شان به مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی ادامه خواهند داد.

تجربه‌ی خودمدیریتی کردستان سوریه و پیکار زنان و مردان آزادی‌خواه و برابری طلب روژآوا علیه گروه ارتجاعی داعش، نیروهای اشغال‌گر دولت ترکیه و دیگر نیروهای تروریستی اسلامی در سوریه، در جریان دفاع از کوبانی و عفرین، به لحاظ عینی امیدهای روشنی بخشی بودند که افق بهتری را به‌روی مبارزات مردم سوریه گشوده است. هم‌زمان با لحاظ کردن ضعف و کاستی‌ها، تجارب و فرازوفرودهای تاکنونی این جنبش پیشرو و مترقی درس‌های درخشانی را برای کل مبارزاتی آزادی‌خواهانه‌ی مردم خاورمیانه به‌ویژه مردم کردستان در بخش‌های دیگر به ارمغان آورده است. به این معنا که تکیه کردن به مقاومت توده‌ای، نیروی سازمان‌یافته و از پایین و مشارکت وسیع مردم در اداره‌ی جامعه قادر است ملزومات پیشروی و کسب حداقل‌هایی از خواست و مطالبات برحق مردم به‌پاخواسته را فراهم آورد. هم‌زمان درس دیگر این تجربه این است که اتکا و امیدستن‌واهی به قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه، بیش از آن‌که متضمن پیش‌روی و کسب حقوق انسانی مردم کارگر و زحمتکش و منافع درازمدت آنان باشد، بذر توهم و ناامیدی را در صفوف مبارزات و مقاومت مردم ستم‌دیده خواهد کاشت. برای نمونه، در کنار تجارب و درس‌های آموزنده‌ی جنبش روژآوا، نیروهای مسلط در این مناطق از آن‌جا که به نیروی دولت‌های امپریالیستی اعتماد و اتکا کردند، نتوانستند موقعیت خود را بر پایه‌ی توازن قوای عینی و واقعی‌شان تثبیت و امتیازهای بیشتری کسب کنند. مادامی که نیروهای رزمنده‌ی «یگان‌های مدافع خلق» و دیگر رزمندگان این جنبش نیروی اصلی مقابله و درهم‌شکستن «دولت اسلامی» داعش بودند و هزینه‌های جانی و مالی گزافی پرداختند، این امکان وجود داشت که موقعیت بایسته و شایسته‌تری را بر دولت سوریه و بازیگران جهانی و منطقه‌ای دخیل در این کشاکش‌ها تحمیل کنند.

فلسطین

مسئله‌ی فلسطین یکی از عمیق‌ترین زخم‌هایی است که قدرت‌های امپریالیستی در قرن بیستم بر کالبد خاورمیانه ایجاد کردند. تشکیل دولت اسرائیل از رهگذر کشتار و سرکوب، آوارگی و تخریب خانه و کاشانه‌ی مردم فلسطین، تجاوزگری و تحمیل بی‌حقوقی، و تداوم بی‌امان این سیاست‌ها در طول ۷۴ سال گذشته، همه‌وهمه‌ی به‌سان استخوان لای زخمی عمل کرده و مسئله فلسطین را تاکنون لاینحل باقی گذاشته‌اند. مردم فلسطین یکی از رنج‌دیده‌ترین و تحت‌ستم‌ترین مردمان این منطقه‌اند که تاکنون از حق تعیین سرنوشت خود محروم شده‌اند و پایه‌ای‌ترین حقوق انسانی‌شان توسط دولت فاشیستی و اشغالگر اسرائیل پایمال شده است.

مقاومت و مبارزات حق‌طلبانه و عادلانه‌ای که کارگران و زحمتکشان فلسطین در طول دهه‌های گذشته برای تشکیل دولت مستقل خود، احقاق حقوق حقه‌اشان، حق حیات و زندگی، و برای ابتدایی‌ترین حقوق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از خود نشان داده‌اند همواره با عریان‌ترین و قهرآمیزترین وجه ممکن از سوی دولت سرکوبگر اسرائیل پاسخ داده شده است. امپریالیسم آمریکا و لابی‌گری‌های پرنفوذ مدافع اسرائیل در کشورهای اروپایی، نه تنها اقدامی برای حل عادلانه‌ی مسئله‌ی فلسطین به عمل نیاورده‌اند، بلکه به حمایت‌شان از اشغالگری دولت اسرائیل ادامه می‌دهند و آن را با پیشرفته‌ترین سلاح‌های کشتار جمعی مجهز کرده‌اند و در نقش «ژاندارم» منطقه برای قدرت‌های امپریالیستی عمل می‌کند.

پرواضح است که مردم تحت‌ستم فلسطین و مردم آزادی‌خواه ساکن اسرائیل هیچ منفعتی در جنگ و کشتار و خشونت‌های اعمال‌شده و مستمر دولت اسرائیل ندارند. از سویی، گروه‌های اسلام سیاسی و ارتجاعی و دخالت‌گری‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران، منافع مردم فلسطین را نمایندگی نمی‌کنند و در هیچ شرایطی نمی‌خواهند و نمی‌توانند راه حلی برای پایان دادن به آوارگی و رنج، مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین بیابند. دولت فاشیستی و اشغال‌گر اسرائیل نیز با دامن‌زدن به نفرت‌پرانی و دشمنی میان مردم این مناطق، زمینه‌های رشد و گسترش جریان‌ات اسلام‌گرا و افراطی را فراهم آورده تا بر بستر نفاق و جنگ

به سلطه و سرکوب‌گری خود ادامه دهد. رهایی مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین تنها در گرو اتحاد و همبستگی با کارگران و زنجبران و نیروهای آزادی‌خواه و مترقی اسرائیل و سایر مردم جهان است که می‌توان از رنج و مشقت‌های این مردم بکاهد و حق تعیین سرنوشت و تشکیل دولت مستقل فلسطین در این سرزمین‌ها به‌عنوان بخشی از خواست دیرینه مردم را متحقق سازد.

فروردین ۱۴۰۱

آوریل ۲۰۲۲

۳

بیانیه‌ی سیاسی مصوب کنگره‌ی سیزدهم حزب کمونیست ایران در مورد اوضاع سیاسی ایران ایران آستان انقلاب

انحطاط سرمایه‌داری

سرمایه‌داری به‌مثابه یک نظام اجتماعی در ایران نیز در نتیجه‌ی بحران ساختاری و تناقضات درونی خود با شکست و درماندگی روبرو شده است. این بحران ساختاری در ناتوانی سرمایه‌داری ایران در بازتولید گسترده و رکود تولید صنعتی، حجم عظیم نقدینگی بحران‌زا و فرار سرمایه، بحران تحقق ارزش، انتقال سرمایه‌ها به روند سرمایه‌ی مالی و سوداگری و رکود سرمایه‌گذاری در حوزه تولیدات کشاورزی و مواد غذایی به دلیل سیاست‌های ویرانگر زیست محیطی و ورشکستگی بانک‌ها و مؤسسات مالی خود را بروز داده است.

رژیم جمهوری اسلامی که طی سه دهه‌ی گذشته با تکیه بر یک قانون کار ضدکارگری، با خارج کردن بخش‌های وسیعی از کارگران از شمول همین قانون کار، با تحمیل دستمزدهای چند مرتبه زیر خط فقر و با سرکوب اعتصابات و اعتراضات و محروم کردن کارگران از حق تشکل‌یابی مستقل و در واقع با تأمین نیروی کار ارزان، موجبات انباشت گسترده سرمایه‌داری ایران را فراهم آورده بود، اکنون اوج درماندگی خود را در کنترل این بحران نشان داده است. حکومت اسلامی به‌عنوان یک حکومت سرمایه‌داری مذهبی نه فقط قادر نیست که بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران را کنترل کند، بلکه خود عامل اصلی گسترش و تعمیق این بحران است. رژیم اسلامی نه‌تنها نتوانسته شرایط لازم ادغام اقتصاد ایران در بازارهای رقابت جهانی، جذب سرمایه و تکنولوژی کشورهای پیشرفته و رفت و آمد آزاد سرمایه و مبادله آزادانه

کالاهای تولید شده را تأمین کند، بلکه با ساختارهای ایدئولوژیک، حقوقی، اداری و سیاسی و سیاست‌های ماجراجویانه و برتری‌طلبانه‌اش در سطح منطقه، بحران سرمایه‌داری ایران را عمیق‌تر کرده است.

مداخله‌گری‌های رژیم جمهوری اسلامی در کانون‌های بحران‌های خاورمیانه به منظور کسب موقعیت برتر در دوره‌ی ضعف رهبری آمریکا و تجدید آرایش امپریالیستی منطقه، هم به‌عنوان ارکان یک استراتژی "تعرض بازدارنده" و هم به‌عنوان راهی برای برون‌رفت از بن‌بست اقتصادی، با شکست روبرو شده است. با بن‌بست این استراتژی، افق برون‌رفت از بحران اقتصادی برای رژیم جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری تیره و تار شده است. این بحران‌ها و ناکامی‌ها بر متن تداوم بحران جهانی سرمایه‌داری، بحران در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی رژیم و تشدید تحریم‌ها و نیز پیامدهای فاجعه بار شیوع گسترده و ویروس کرونا، و فساد نهادینه شده، اقتصاد بحران زده ایران را در معرض فروپاشی قرار داده است.

نشانه‌های گنبدیگی و انحطاط سرمایه‌داری ایران و پیامد ویرانگر سیاست‌های اقتصادی نتولیرالی و فساد و رانت‌خواری تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، همه‌جا چهره‌ی کریه و ضدانسانی خود را نشان داده است. اجرای برنامه‌های نتولیرالی، خصوصی‌سازی‌ها، تشدید استثمار و بیکارسازی، کالایی شدن آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و سایر خدمات اجتماعی و محرومیت شمار هرچه بیشتری از مردم در دسترسی به این خدمات اولیه در جامعه، بحران‌های زیست‌محیطی و نیز گسترش حاشیه‌نشینی با پیامدهای ویرانگر آن؛ وضعیت فاجعه باری را به طبقه‌ی کارگر، تهی‌دستان و توده‌های سراسر ایران تحمیل کرده است. دستمزدهای چند مرتبه زیر خط فقر، نپرداختن به موقع همین دستمزدها، گسترش شرکت‌های پیمان‌کاری، تورم و گرانی و سقوط قدرت خرید کارگران و حقوق‌بگیران جزء، زندگی بسیاری از خانواده‌های کارگری و محروم جامعه را به تباهی کشانده است. تشدید استثمار در شرایط فقدان وسائل ایمنی، محیط‌های کار را به شدت ناامن کرده است. سایه‌ی هیولای بیکاری و رواج قراردادهای موقت و سفید امضا

هرگونه امنیت شغلی را از کارگران سلب کرده است. بر بستر این فقر و فلاکت اقتصادی و ناامنی اجتماعی، پدیده‌ی کودکان کار و خیابان، امیدمی اعتیاد و رواج تن فروشی و گسترش دیگر آسیب‌های اجتماعی که میلیون‌ها خانواده را در دام خود گرفتار ساخته‌اند؛ زندگی را برای کارگران و لایه‌های آسیب‌پذیر جامعه به مرز غیر قابل تحملی رسانده است. در مقابل، باندهای حکومتی و وابستگان به آنها با ثروت‌های بادآورده ناشی از رانت‌های قدرت، زندگی افسانه‌ای برپا کرده و در ناز و نعمت به سر می‌برند. تحت این شرایط، قدرت و ثروت هر چه عظیم‌تری در دست اقلیت کوچکی از سرمایه‌داران، مقامات حکومتی، آقازاده‌ها و سرداران سپاه تمرکز یافته، فاصله‌ی طبقاتی عمیق‌تر شده و توده‌های هر چه بیشتری از اقشار پایین و حتی میانی جامعه به زندگی زجرآوری در پایین‌تر از خط فقر پرتاب شده‌اند.

موقعیت رژیم جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی به‌عنوان مظهر قدرت طبقه سرمایه‌دار ایران نمی‌تواند به شیوه‌ی سابق به حاکمیت خود ادامه دهد. با توجه به بحران همه‌جانبه‌ای که این رژیم به آن گرفتار آمده و فقدان هر گونه چشم‌اندازی جهت کنترل بحران اقتصادی و پایان‌یابی ابعاد فقر و فلاکتی که به مردم تحمیل کرده و نظر به این واقعیت که دستگاه روحانیت و ایدئولوژیک رژیم هم در مشروعیت‌بخشی به این وضعیت به بن‌بست رسیده‌اند، سران رژیم برای مقابله با روند رو به رشد مبارزات کارگری و جنبش‌های اعتراضی به ناگزیر می‌بایست شیوه‌ی حاکمیت خود را تغییر دهند. کادر رهبری سپاه پاسداران و هسته اصلی قدرت، این‌بار بیش از پیش نظارت استصوابی شورای نگهبان و ولایت فقیه را در خدمت تمرکز قدرت و یکدست کردن قوای قضائیه، مقننه و مجریه برای بازسازی "اقتدار" رژیم به کار گرفتند. حذف اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان در جریان انتخابات مجلس یازدهم و سپس برگماری ابراهیم رئیسی به‌عنوان رئیس‌جمهور و مجموعه‌ای اقدامات برای تجدید کنترل ساختار قدرت دولتی بطور نمادین نشانه این واقعیت است که رژیم جمهوری اسلامی برای بقاء خود استراتژی سرکوب‌گریان‌تر و گسترده‌تری را در پیش گرفته است.

اصلاح‌طلبان حکومتی که موقعیت خود را در بوروکراسی دولتی از دست داده و توان آن را ندارند تا مانند گذشته از توزیع رانت‌های شغلی و فرصت‌های سودآور اقتصادی و سیاسی بهره‌مند شوند، در وضعیت بحرانی و دشواری قرار گرفته‌اند. پایه‌ی اجتماعی این جریان مدت‌ها است مسیر تجزیه را در پیش گرفته است. لایه‌ی بالایی اصلاح‌طلبان حکومتی که هیچ‌گاه امید بازگشت به حلقه‌ی قدرت را از دست نداده‌اند با مد نظر قرار دادن موازنه‌ی قوا در شرایط کنونی و مخاطراتی که کل نظام جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند، عمدتاً به استراتژی تمرکز قدرت اجرائی در دست اصول‌گرایان و سپاه پاسداران گرویده‌اند. لایه‌هایی از "طبقه متوسط" و هواداران اصلاح‌طلبان حکومتی در بیرون از دایره‌ی قدرت، که خود را حافظ وضع موجود می‌دانستند بعد از شکست‌های پی‌درپی اصلاح‌طلبان حکومتی، به آن بخش از اپوزیسیون سکولار بورژوائی خارج از حکومت گرایش پیدا کرده‌اند که در ضدیت با انقلاب، خواهان گذار مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی هستند. آن بخش از توده‌های مردم هم که به پیروی از اصلاح‌طلبان حکومتی به ایجاد تغییر از طریق مکانیسم‌های انتخاباتی و مراجعه به صندوق‌های رأی خوش باور بودند، تحت تأثیر تحولات چند سال گذشته بویژه خیزش‌های دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ به کلی از آن‌ها بریده و به جنبش‌های اعتراضی جاری پیوسته‌اند. این تحولات باعث ریزش هر چه بیشتر پایه‌های اجتماعی رژیم اسلامی شده است.

رژیم جمهوری اسلامی از آن‌جا که در پاسخ‌گویی به مطالبات و نیازهای اولیه طبقه کارگر و اقل‌ت‌ها فرودست جامعه و مهار خیزش‌ها بیش از پیش ناتوان و درمانده شده، مناسبات آن با مردم بر سرکوب بی‌امان استوار شده است. این تحولات در شرایطی است که حربه سرکوب نیز کارائی گذشته را از دست داده است. با خارج شدن اصلاح‌طلبان حکومتی از دایره‌ی قدرت، یکی از سپرهای دفاعی رژیم از بین رفته و ضربه‌پذیرتر شده است. از سوی دیگر حکومت اسلامی با عمیق‌تر شدن بحران ایدئولوژیک روبرو است. نه تنها تلاش‌های این رژیم برای رواج اعتقادات دینی و مذهبی و مقید نمودن شهروندان به رعایت آن‌ها، با شکست مواجه شده است، بلکه نفرت عمومی مردم از دستگاه روحانیت و رویگردانی آنان از خرافات مذهبی و باورهای دینی و مساجد

و حسینیه‌ها و به تبع آن بیزاری و نفرت از هر جریان و نیروی سیاسی مذهبی، به یکی از ویژه‌گی‌های بالنده‌ی جامعه ایران تبدیل شده است. افزون بر این فاکتورها، از آن‌جا که زیر فشار تحریم‌های فلج‌کننده‌ی بین‌المللی، اقتصاد ایران در معرض خطر فروپاشی قرار گرفته، رژیم راهی جز سازش در برابر فشارهای ایالات متحده آمریکا ندارد. اما با سازش رژیم و احیای برجام بحران بیکاری و فقر و فلاکت اقتصادی ادامه خواهد یافت و گشایشی در زندگی مردم ایجاد نخواهد شد، در حالی که این سازش برای رژیمی که شعار ضدیت با آمریکا را به بخشی از هویت سیاسی، ایدئولوژیک و مشروعیت خود تبدیل کرده شکست بزرگی خواهد بود و "اقتدار" آن را بیش از پیش تضعیف خواهد کرد و توازن قوا را باز هم به سود مبارزات کارگری و توده‌ای تغییر خواهد داد. علاوه بر این‌ها بلندپروازی‌های منطقه‌ای رژیم جمهوری اسلامی و مداخله‌گری‌های نظامی آن در کانون‌های بحران به دلیل ناخوانائی با بنیه اقتصادی ضعیف آن و همچنین به دلیل مواجه شدن این سیاست‌ها با خیزش‌ها و اعتراضات توده‌ای در عراق و لبنان که آشکارا جهت‌گیری ضدیت با جمهوری اسلامی داشتند با موانع جدی روبرو شده است.

یکی دیگر از میدان‌های بروز درماندگی و استیصال رژیم، مقابله با بحران کرونا بوده است. رژیم با پنهان‌کاری، دروغ‌پردازی و عدم اطلاع‌رسانی درست، بی‌توجهی آشکار به رعایت استانداردهای علمی و بهداشتی بین‌المللی، عدم تأمین امکانات و تجهیزات پزشکی لازم، عدم وجود یک زیرساخت بهداشتی و درمانی کارا و نابودی و غارت ثروت بیمه‌های تأمین اجتماعی کارگران و امنیتی کردن عرصه اطلاع‌رسانی، خود به عامل اصلی شیوع گسترده این پاندمی مرگ‌آور نه‌تنها در ایران، بلکه در خاورمیانه و جهان تبدیل شد. در ایران، ضعف شدید زیرساخت‌های بهداشتی، فساد و دزدی‌های نهادینه شده در دستگاه حاکم، شانه خالی کردن دولت در قبال مسئولیت‌های اجتماعی و دروغ‌پردازی‌های پی‌درپی سران حکومتی، جامعه را در زمینه‌ی مهار این بحران با یک فاجعه انسانی روبرو کرد. در چنین شرایطی تلاش بی‌وقفه و از خودگذشتگی ستودنی کادر درمانی اعم از پزشکان، پرستاران و سایر کارکنان بخش‌های درمانی برای نجات جان مردم نتوانست از ابعاد فاجعه‌بار شیوع و کشتار این ویروس جلوگیری کند. این

بحران و توسل سران رژیم به خرافات مذهبی، تکثیر و راه‌اندازی امام‌زاده‌ها، زیارتگاه‌ها، تبلیغات عقب مانده دستگاه روحانیت در بهره‌برداری از احساسات و باورهای عقب‌مانده‌ی مذهبی مردم به سود فساد اقتصادی و درآمدهای کلان انحصار داروها و واکسن‌های خارج از استانداردهای علمی، ضربه‌ی دیگری به پایه‌ی ایدئولوژیک رژیم اسلامی وارد آورد. همچون دیگر نقاط دنیا، بحران مرگ‌بار کرونا در ایران نیز با روشنی هر چه تمام‌تر ضدیت حاکمیت نظام سرمایه‌داری با منافع بشریت و دشمنی با تأمین رفاه و سلامت انسان‌ها را به نمایش گذاشت.

یکی از تحولات سیاسی دیگر که "اعتبار" و "مشروعیت" رژیم را حتی در صفوف طرفداران حکومت زیر سؤال برد، نمایش انتخابات مجلس یازدهم و ریاست جمهوری بود. این "انتخابات" حتی به روایت خودی‌های رژیم، سوت و کورتین انتخابات سراسر عمر جمهوری اسلامی به شمار می‌آیند. عدم شرکت اکثریت قاطع واجدان شرایط در این انتخابات‌ها نشان داد که پایگاه اجتماعی رژیم حتی در میان آن بخش از لایه‌های میانی و حتا بالایی "طبقه متوسط" که خواهان حفظ وضع موجود بودند به شدت ریزش پیدا کرده است. توده‌های به جان آمده مردم در ادامه خیزش‌ها و اعتراضات خود بار دیگر نشان دادند که نه‌تنها امیدی به اصلاح رژیم و بهبود زندگی خود از طریق صندوق آرا ندارند، بلکه برای رسیدن به مطالباتشان عزم جزم کرده‌اند که از جمهوری عبور کنند. اگر انتخابات مجلس یازدهم و انتخابات ریاست جمهوری برای توده‌های به جان آمده، فرصتی بود که نمایش مشروعیت ادعایی حکومت اسلامی را قاطعانه به شکست کشانده و بحران مشروعیت رژیم را تشدید کنند، اما برای کادر رهبری سپاه پاسداران و حلقه‌ی بیت رهبری که از روند این تحولات آگاه و نگران هستند مقطعی بود تا با حذف کامل اصلاح‌طلبان حکومتی و حتی "اعتدال‌گرایان"، از آن برای تجدید آرایش سیاسی و فشرده‌تر کردن و یکدست کردن صفوف خود نهایت بهره را ببرند.

موقعیت طبقه کارگر

رشد و گسترش سرمایه‌داری در ایران طی سه دهه‌ی اخیر و تداوم روند صنعتی شدن، موقعیت طبقه کارگر و جنبش این طبقه را نیز دگرگون کرده است. ادامه روند صنعتی شدن، شمار کارگران شاغل در واحدهای صنعتی و خدماتی را چند برابر کرده و موقعیت‌شان در تولید و بازتولید اجتماعی را بیش از پیش تثبیت کرده و سطح خواست‌های آنان را بالا برده است. بازتاب این تحولات خود را در رشد و گسترش اعتصابات و اعتراضات روزمره‌ی کارگران نشان داده است. به طوری که طی بیش از یک دهه و نیم گذشته بخش قابل توجهی از کارخانه‌ها و مراکز بزرگ تولیدی و خدماتی به کانون گرم اعتراضات و اعتصابات کارگری تبدیل شده‌اند. روند رو به رشد مبارزات کارگری در یک دهه و نیم گذشته، اعتصابات شکوهمند کارگران هفت‌تپه و فولاد اهواز، هپکو، آذرآب، اعتصاب سراسری کارگران راه آهن، اعتصاب سراسری کارگران نفت و گاز و پتروشیمی، اعتصاب کارگران معادن، اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان و بازنشستگان، اعتراضات کارگران شهرداری‌ها نشانه‌ی پا به میدان گذاشتن نسل جدیدی از رهبران، فعالین و پیشروان کارگری است که در سازماندهی و هدایت این اعتصابات و اعتراضات نقش انکارناپذیری داشته‌اند. درهم آمیختن مطالبات اقتصادی و سیاسی در جریان این مبارزات بیانگر موقعیت امیدوارکننده‌ای است که جنبش کارگری ایران به آن دست یافته است.

روند رو به گسترش مبارزات طبقه کارگر در این مدت، هر چند یک جنگ فرسایشی با نتایج محدود اقتصادی و سنگربندی در برابر تعرض همه جانبه کارفرمایان و دولت بود، اما دستاوردهای بزرگی برای طبقه کارگر به همراه داشته است. این مبارزات و این جنبش طبقاتی، طبقه‌ی کارگر را به لحاظ آگاهی و رویکردهای مبارزاتی در موقعیت جدیدی قرار داده است. طبقه کارگر ایران با این مبارزات و با برپا کردن یک جنبش عظیم مطالباتی نشان داد که نه تنها توده‌ای سرخورده و بی‌افق نیست، بلکه می‌تواند کل فضای سیاسی جامعه را تحت تأثیر قرار دهد. طبقه کارگر ایران در جریان این مبارزه فعال اقتصادی که خصلتی سیاسی داشته است بیش از هر مقطع تاریخی دیگری هویت‌یابی طبقاتی را در میان صفوف خود گسترش داده است. این جنبش

اعتراضی و اعتصابی نشان داد که طبقه کارگر، به تغییر و دگرگونی امید بسته و همین افق به فردایی روشن زمینه‌های بسیار مناسبی را برای رشد و پیشروی جنبش سوسیالیستی این طبقه فراهم آورده است. اعتراضات و اعتصابات قدرتمند کارگران نیشکر هفت تپه، فولاد اهواز، هپکو، آذرآب و کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و مقاومت‌های پرشور آنان در برابر توطئه‌های کارفرمایان و دستگاه سرکوب رژیم، علاوه بر اینکه گام‌های مهمی را در سیر مقاومت و پیشروی جنبش کارگری ایران به ثبت رساند، در همان حال توجه عمومی جامعه را به کارگران و مبارزات پیشرو و حق‌طلبانه‌ی آنان نیز جلب نمود. طنین فریاد و شعار «نان، کار، آزادی، اداره‌ی شورایی» در صفوف مبارزه‌ی متحدانه‌ی این کارگران و پژوهاک‌های آن در جامعه، به روشن‌ترین وجهی حقانیت مبارزه‌ی رهایی‌بخش طبقه‌ی کارگر و نقش آن در ارتقای سطح مبارزه‌ی عمومی و لزوم کسب رهبری اجتماعی این مبارزات توسط طبقه‌ی کارگر را نشان داد. طبقه کارگر فقط با این بستر مبارزاتی، چشم‌انداز روشنی در زمینه برپائی تشکل‌های طبقاتی و توده‌ای خود و متحد کردن کارگران در این تشکل‌ها برای مقابله با تعدیات طبقه حاکم و نیز جلوگیری از تبدیل کردن کارگران به ابزارهای بی‌تفاوت در پیش روی خود قرار داده است. اگر چه در مسیر کسب این دستاوردها کارگران از کار اخراج شده‌اند، گرسنگی کشیده‌اند، شلاق خورده‌اند، رهبرانش به زندان و شکنجه و مرگ محکوم شده‌اند، اما طبقه کارگر در این کارزار نسل جدیدی از رهبران میدانی و سازمانده و آگاه خویش را در دامن خود پرورش داده و با سربلندی موانع و دشواری‌های موجود را به چالش کشیده است.

تداوم روند رو به گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگران و در مراکز بزرگ تولیدی و نقش فعالین و پیشروان کارگری در رهبری این اعتراضات که با ده‌ها رشته با تهی‌دستان حاشیه شهرها پیوند دارند، نقش قاطعی در ایجاد زمینه‌های ذهنی برپائی خیزش‌های دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ ایفا کرد. این خیزش‌ها به نوبه‌ی خود، توازن قوا را به گونه‌ی چشمگیری به سود جنبش کارگری تغییر دادند.

خیزش آبان ماه ۱۳۹۸ و گسترش صاعقه‌آسای موج خروشان آن به بیش از صد و پنجاه شهر ایران در ادامه خیزش دی ماه ۹۶ و بر متن تشدید بحران سرمایه‌داری ایران و پیامدهای ویرانگر آن و روند رو به گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگری و جنبش‌های اعتراضی به وقوع پیوست. تجربه خیزش سراسری آبان ماه و حضور جوانان و تهی‌دستان شهری به ویژه زنان پیش‌تاز در این اعتراضات و همبستگی شورانگیز آنان در رویارویی با نیروهای سرکوبگر نشان‌دهنده‌ی آن بود ترسی که حکومت به پشتوانه‌ی ماشین سرکوب در دل‌ها افکنده بود جای خود را به خشم و همبستگی و مقاومت داده است. با خیزش آبان ماه، به گفتمان "گذار مسالمت‌آمیز" و "ضدیت با انقلاب" تحت عنوان "مرزبندی با خشونت" ضربه کاری وارد آمد. استراتژی سیاسی و راهکار آن بخش از اپوزیسیون بورژوازی تحت عنوان "برگزاری رفراندوم قانون اساسی"، "برگزاری انتخابات آزاد"، برای نقل و انتقال قدرت از بالای سر توده‌ها بیش از پیش رنگ باخت. این خیزش سراسری دوباره زمین را برای رشد مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران و جنبش‌های اعتراضی شخم زد و تقویت کرد. این خیزش نیز مانند خیزش دی ماه ۹۶ گسترش مبارزات کارگران و حرکت‌های اعتراضی را در پی داشت و نشان داد که این برآمدها و موج‌های جوشان مبارزه سیاسی چگونه به محرک‌های نیرومندی برای مبارزه اقتصادی و سیاسی تبدیل شده و میل درونی کارگران را برای مبارزه شدت بخشیده‌اند.

طبقه کارگر به دلیل ضعف سازمانی و نبود رهبری سراسری نتوانست در هنگامه این خیزش‌های سیاسی با اعتصابات سراسری خود ماشین سرکوب جمهوری اسلامی را زمینگیر کند و ادامه این خیزش‌ها را تضمین نماید. این دو خیزش به مانند دو تجربه‌ی عینی و دو آزمون اجتماعی نشان دادند که جنبش کارگری ایران به لحاظ سازمانیابی برای رهبری جنبش‌های اعتراضی در جامعه و تأمین رهبری بر جنبش‌های پیشرو اجتماعی هنوز آمادگی لازم را ندارد. اما به رغم این کاستی‌ها اعتصابات و اعتراضات کارگری در ماه‌های اخیر و به‌ویژه آغاز اعتصاب سراسری کارگران صنایع نفت و پتروشیمی درست یک روز بعد از پایان نمایش انتخاباتی و بیرون آوردن نام ابراهیم رئیسی از صندوق آراء به‌عنوان نماد استراتژی گسترش سرکوب، نشان داد که

کارگران ایران نه تنها مرعوب سرکوب‌های خونین رژیم نشده‌اند، بلکه عزم کرده‌اند تا با عبور از سد سرکوب به زندگی به روال گذشته پایان دهند. طبقه کارگر با اعتصابات پی در پی خود فضای سیاسی جامعه تحت تأثیر قرار داده و با برجسته کردن گفتمان طبقاتی افسانه‌پردازی در مورد نقش "طبقه متوسط" را به حاشیه راند.

رشد اعتصابات و اعتراضات کارگری در همان حال بستر بسیار مناسبی را برای سازمانیابی طبقه کارگر و غلبه بر این ضعف و کاستی تاریخی فراهم آورده است. سازمان‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران محصول مبارزه طبقاتی کارگران هستند. اعتصاب که ابزار مبارزه دسته جمعی کارگران و مدرسه‌ای برای آموزش طبقه کارگر و پیشروانش در مبارزات سرنوشت‌سازی است که پیش روی دارد، در همان حال وسیله و مکانیسمی است که کارگران از طریق آن به ضرورت سازمانیابی پی می‌برند. کارگران هفت‌تپه در دل مبارزات و اعتصابات شکوهمند خود با برگزاری مجامع عمومی به‌عنوان پایه‌ی سازمانیابی شورایی، با دخالت دادن مستقیم کارگران در تصمیم‌گیری‌ها، با انتخاب نمایندگان خود برای پیگیری خواسته‌های‌شان، نشان دادند که ایجاد شوراهای کارگری امری ضروری و ممکن است.

همین روند تاکتونی مبارزات کارگری نشان می‌دهد که جنبش کارگری در سیر تحولاتی که پیشروی جامعه قرار دارد آگاهانه‌تر حرکت خواهد کرد. این بار و در هر برآمد توده‌ای، جنبش کارگری نه حول مطالبات مبهم، بلکه با خواسته‌ها و مطالبات مستقل و مشخص طبقاتی خود به میدان می‌آید. در روند این مبارزات از آنجا که میان مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی کارگران ارتباط دیالکتیکی و تأثیر متقابلی وجود دارد، مبارزه اقتصادی کارگران عملاً با مبارزات سیاسی آنان در هم آمیخته می‌شود. کارگرانی که اکنون به رغم قانون دستمزد وزارت کار رژیم سرمایه، مطالبه ۱۶ میلیون تومان در ماه را مطرح می‌کنند، کارگرانی که سیاست خصوصی‌سازی یعنی یکی از سیاست‌های نئولیبرالی کلان رژیم را به چالش می‌کشند، کارگرانی که خواست حق آزادی ارگان‌های مستقل کارگری را مطرح می‌کنند، معلمانی که خواست تحصیل و بهداشت

رایگان را در سرلوحه خواسته‌های خود قرار داده‌اند، عملاً مرزهای مبارزه اقتصادی را پشت سر گذاشته و مطالبات‌شان با مبارزه سیاسی و طبقاتی در هم آمیخته است.

جنبش زنان

در ایران حضور چشمگیر زنان در بازار کار غیر رسمی، روی‌آوری آنان به تحصیلات عالی و نیز حضور خلاق و توانمند آنان در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی و مبارزه، بر متن تحولات اقتصادی و اجتماعی چند دهه اخیر، زمینه‌های عینی تحول جنبش زنان را هم فراهم آورده است. اگر چه زنان خانه‌دار کارگری که زیر ستم دوگانه‌ی جنسیتی و طبقاتی به کار بدون دستمزد در خدمت سرمایه به شدت استثمار می‌شوند، اما شرایط فلاکت‌باری که خانواده‌های کارگری و کم‌درآمد در آن قرار گرفته‌اند، شمار بیشتری از زنان را از کنج خانه بیرون آورده و به بازارهای کار و تحمیل شرایط توان‌فرسا و استثمار شدید روانه کرده است. شدت بالاتر استثمار نیروی کار زنان، وجود قوانین ضدانسانی و اسارت‌بار حکومتی علیه زنان، خشونت و تحقیر و تبعیض علیه آنان در محیط خانواده، در جامعه و محیط کار، بازتاب خود را در حضور و ایفای نقش هرچه بیشتر زنان در صف مبارزه علیه وضع موجود نشان داده است. زنان در صف مبارزه کارگران، به‌ویژه در صف مبارزه سراسری معلمان به‌عنوان بخش عظیمی از طبقه کارگر، در صف مبارزه بازنشستگان، در صف مبارزه دانشجویان، در مبارزه تهنی‌دستان حاشیه شهرها، در صف مبارزه اعتراضات توده‌ای علیه رژیم اسلامی به ویژه در خیزش‌های سراسری دی و آبان، در صف مبارزه علیه نابودی محیط زیست و بی‌آبی، در عرصه‌های مختلف جنبش انقلابی کردستان، در عرصه مقاومت در درون زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها، در کارزار به شکست کشاندن نمایش انتخاباتی رژیم؛ در همه‌جا در خط مقدم مبارزه قرار دارند و نمونه جسارت انقلابی و سرسختی در پیگیری خواست‌های بر حق خود هستند. مقاومت و مبارزه زنان در برابر قوانین تبعیض‌آمیز و ارتجاعی رژیم اسلامی، شکست‌های بزرگی را به این رژیم تحمیل کرده است. اعتراض زنان علیه حجاب اسلامی، یک تعرض سیاسی به رژیمی است که قوانین زن‌ستیزانه را به بخشی از هویت سیاسی و ایدئولوژیک خود تبدیل کرده است. مبارزه زنان در این عرصه و بازتاب گسترده‌ی آن در سطح

داخلی و بین‌المللی، نشان داد که تعرض جنبش زنان به قوانین و سیاست‌های ارتجاعی و اسارت‌آور حکومت اسلامی تا چه اندازه از مقبولیت اجتماعی برخوردار است. حضور چشمگیر زنان در این میدان‌های نبرد، تأثیرگذاری و نقش آنان در هرگونه تحول و دگرگونی سیاسی و اجتماعی را بیش از پیش نمایان ساخته است و بیانگر این واقعیت است که جنبش‌های اجتماعی و حرکت‌های آزادی‌خواهانه در جامعه بدون حضور و شرکت توده‌ای زنان نمی‌توانند پیشروی و پیروزی خود را تضمین کنند. حضور پرشور زنان در این نبردها نشان می‌دهد که زنان، فقط قربانیان نابرابری و آپارتاید جنسیتی نیستند، بلکه در همان حال چالشگران فعال مناسبات طبقاتی و اجتماعی حاکم و بخشی از آن موج عظیم و بنیان‌کنی هستند که در راه است.

شرط پیشروی جنبش رهائی زنان، توده‌ای‌تر شدن و اجتماعی‌تر شدن هر چه بیشتر آن است. برای تبدیل شدن جنبش زنان به یک جنبش قدرتمند توده‌ای و اجتماعی، ضرورت دارد توده میلیونی زنان کارگر و زحمتکش به میدان مبارزه آیند. حضور چشمگیر زنان در پیشاپیش اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان و بازنشستگان، حضور آنان در خیزش‌های توده‌ای نشان می‌دهد که این امر امکان‌پذیر است. برای انجام این امر بیش از پیش باید بر استقلال اقتصادی زنان و بر خواسته‌های رفاهی و برابری طلبانه آنان تأکید کرد و مسیر تحقق این خواسته‌ها را نشان داد. در چنین مسیری طبقه کارگر بنا به ماهیت خواسته‌هایی که دارد و از آنجا که اکثریت زنان را زنان کارگر و زحمتکش تشکیل می‌دهند، متحد استراتژیک جنبش زنان است. در روند این مبارزه زنان در همان حال که در محیط‌های کار و زندگی همراه با مردان در تشکل‌های مختلف طبقاتی و سیاسی متشکل خواهند شد، لازم است به منظور هر چه توده‌ای‌تر شدن جنبش رهائی زن، در ابعاد وسیع‌تری ارگان‌های رادیکال و پیشرو زنان را سازمان داد. حزب کمونیست ایران باید نقش فعالی در کمک و حضور در این سازمانیابی‌ها و ایجاد این تشکل‌ها داشته باشد.

جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی در این دوره بنابر دو عامل عینی و ذهنی در جهت همگرایی هر چه بیشتر با جنبش کارگری و اعتراضات سایر فرودستان سمت‌گیری کرده است. در شرایط کنونی افزایش شدید نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و ناگزیری بسیاری از دانش‌آموختگان مؤسسات آموزش عالی به روی‌آوری به مشاغل موقتی، کم درآمد، حتی به کارهایی مانند کولبری، سوخت‌بری و دستفروشی و بی‌نیاز از تخصص و با نرخ بسیار بالای استهتار موقعیت عینی آنان را تغییر داده است. به دلیل همین تغییرات عینی در موقعیت کار و زندگی دانشجویان نه تنها به دلایل آرمان‌خواهانه بلکه به دلیل تجربه زندگی هم بیشتر به همگرایی با اعتراضات فراگیرتر طبقات و افشار محروم، کارگران، معلمان، پرستاران و بازنشستگان و ... سمت‌وسو پیدا کرده‌اند. اکنون اگر بخش رادیکال و پیشرو جنبش دانشجویی با عبور از قالب‌ها و چارچوب‌هایی که اصلاح‌طلبان حکومتی پیش پای جنبش‌های اجتماعی می‌گذاشتند و با گسست کامل از استراتژی آنان، وارد فاز نوینی شده و با تشدید مبارزه علیه خصوصی‌سازی‌ها، کالایی کردن آموزش عملاً در تقابل با ایدئولوژی نئولیبرالی اصلاح‌طلبان قرار گرفته است، اما هنوز بخشی از دانشجویان مانند "دانشجویان عدالت‌خواه" با رویکرد به طبقات بالا و متوسط جامعه به‌عنوان ابزار دست ارگان‌های امنیتی حکومت اسلامی برای به بیراهه بردن جنبش دانشجویی عمل می‌کنند. اگر بخش رادیکال جنبش دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف با جهت‌گیری‌های روشن سیاسی و طبقاتی و در همبستگی با اعتراضات سراسری تهی‌دستان شهری و اعتصابات و اعتراضات شکوهمند کارگران، از جمله معلمان و دفاع از خواسته‌ها و مطالبات آنان، و همچنین افشای نیروهای اپوزیسیون بورژوازی رژیم و مرزبندی با آنان، تلاش می‌کنند، جریان ارتجاعی نیز برای به بیراهه بردن و شکست جنبش‌های اجتماعی از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند.

جنبش انقلابی کردستان

کردستان به‌عنوان یکی از کانون‌های مهم نبرد علیه جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر نیز با حضور در عرصه‌های مختلف مبارزه به اشکال مختلف همبستگی خود را با جنبش‌های اعتراضی سراسری نشان داده است. حضور چشمگیر مردم شهرهای کردستان در خیزش انقلابی آبان ۹۸ به رغم تلفات سنگینی که دادند، برپائی کمیته محلات و نهادهای همیاری با مردم در مقابله با بحران کرونا در برخی از شهرها و روستاهای کردستان؛ همراهی و همگامی با اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان و بازنشستگان در ایران، اعتراض علیه بگیر و بندها و اعدام زندانیان سیاسی، اعتراض خیابانی علیه تخریب محیط زیست، اعتراض علیه کشتار کولبران، به کار گرفتن ابتکارات توده‌ای برای ممانعت از اجرای مجازات اعدام، برپائی مراسم و آکسیون‌های ۸ مارس و اول ماه مه همچنان ظرفیت‌های یک جنبش پیشرو و انقلابی را برای تأثیرگذاری بر روند رویدادها در سطح سراسری حفظ کرده است. کارگران و مردم زحمتکش کردستان موتور و نیروی محرکه این اعتراضات بوده‌اند. این اعتراضات و نمودهای آن در همبستگی با جنبش سراسری نشان می‌دهد که جریان رادیکال و سوسیالیستی در جامعه کردستان از چه ظرفیت‌هایی برای عمیق‌تر کردن و گسترش پیوند جنبش انقلابی کردستان با جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی در سطح سراسری برخوردار است.

مختصات اوضاع سیاسی کنونی ایران

بحران ساختاری سرمایه‌داری ایران و تنزل موقعیت آن در بازار سرمایه‌داری جهانی درآمیخته با رانت‌خواری و فساد نهادینه شده در سراسر ارکان حکومت و تأثیرات ویرانگر آن بر کار و زندگی کارگران و زحمتکشان ایران و روند رو به گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگری در سال‌های اخیر نقش مؤثر و غیر قابل انکاری در فراهم آوردن زمینه‌های عینی و پیش شرط‌های اقتصادی و اجتماعی یک موقعیت انقلابی ایفا کرده است. همچنین خیزش‌های سراسری دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ که بر بستر این اوضاع به وقوع پیوستند با وضوح تمام نمایانگر این است که پیش‌شرط‌های اقتصادی و اجتماعی لازم برای یک موقعیت انقلابی در ایران وجود دارد و روز به روز زمینه‌های عینی آن تشدید می‌شود. حجم مبارزات کارگری و روند تکاملی آن و نیز اثرات متقابل این مبارزات در تقویت روند اعتراضات عمومی در جامعه، نشان می‌دهد وارد شدن جامعه به موقعیت انقلابی، یک پدیده ناگهانی نخواهد بود.

همان زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و تشدید فقر و فلاکت بیش از حد کارگران و اقشار فرودست جامعه، که زمینه‌ساز خیزش‌های سراسری دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ شد، و همچنان بستر تداوم اعتصابات کارگری و اعتراضات اقشار محروم جامعه است. فراگیر شدن اعتصابات کارگری و توده‌ای و اوج‌گیری روحیات انقلابی جامعه را وارد یک موقعیت انقلابی می‌کند. دوره‌ای که طبقه کارگر راه برون رفت از این همه فقر و بی‌حقوقی سیاسی را نه در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری حاکم، بلکه از مسیر برپایی یک قیام انقلابی علیه نظم موجود جستجو کند. در جریان خیزش انقلابی آبان ۹۸ بخش‌هایی از طبقه کارگر و تهیدستان که در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند با طرح شعارها و عمل انقلابی خود آگاهی به ضرورت گذار انقلابی از جمهوری اسلامی و مناسبات سرمایه‌داری حاکم را به روشنی نشان دادند. اما این روحیات و شور انقلابی که خصلت‌نمای یک موقعیت انقلابی است، هنوز توده‌ی کارگران در مراکز و مجتمع‌های بزرگ تولیدی و خدماتی را فرا نگرفته است. با این حال تحولات دو، سه سال گذشته و روند رو به رشد اعتصابات و اعتراضات کارگری به وضوح نشان می‌دهد که روحیه مبارزه‌جویی کارگران و

فروردستان جامعه تغییر کرده است. این تغییر روحیه در دانشجویان، معلمان، بازنشستگان هم به وضوح خودش را نشان می‌دهد. کارگران در جریان مبارزات خود به مرحله تعرض هم قدم می‌گذارند و جامعه به یک موقعیت انقلابی نزدیک می‌شود.

یکی دیگر از پیش‌شرط‌های سیاسی و ذهنی وارد شدن به موقعیت انقلابی این است که اوضاع اقتصادی و اجتماعی فاجعه‌بار کنونی و فقر و فلاکتی که به اکثریت مردم تحمیل شده است تغییراتی را در آگاهی و رویکرد اقشار خرده‌بورژوازی به‌وجود بیاورد. به این بیان که این لایه‌های وسیع اجتماعی، نه‌تنها از رژیم جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه‌دار که پایه اجتماعی آن به شمار می‌آیند سلب اطمینان و اعتماد کنند، نه تنها از حفظ وضعیت موجود دل برکنند، بلکه به سوی طبقه انقلابی تغییر جهت دهند و به تحول انقلابی برای پایان دادن به وضع موجود روی آور شوند و امید ببندند. برای وارد شدن به موقعیت انقلابی این تغییر گرایش لازم و ضروری است، چون اگر حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه‌دار که در اقلیت قرار دارند، تداوم دارد، فقط به این دلیل است که علاوه بر تکیه بر نیروهای سرکوب و دستگاه‌های فریب، همراهی یا حداقل بی‌طرفی "طبقه متوسط" و قشرهایی را به دست آورده است که پیوند مستقیم و بلاواسطه‌ای با تحول انقلابی در جامعه ندارند.

در ایران رژیم جمهوری اسلامی روی قشر وسیع صاحبان سرمایه‌های کوچک، صاحبان و مدیران فروشگاه‌های زنجیره‌ای و یک قشر وسیع تکنوکرات، طیف بسیار گسترده‌ی کارمندان و مدیران فرادست که از امتیازاتی در نهادهای اداری برخوردارند و قشر گسترده‌ای از خرده بورژوازی مرفه و "طبقه متوسط" حساب باز کرده است. رژیم بخشی از حاکمیت خود را به‌وسیله همین قشر تکنوکرات و مدیران اداری که از امتیازات دولتی برخوردارند اعمال می‌کند. این اقشار منافی را نمایندگی می‌کنند که حتی در ظاهر هم نمی‌تواند بیان منافع عینی عموم جامعه باشد. در جریان بحران‌های سیاسی که منافع اقتصادی این اقشار به مخاطره می‌افتد، همراهی آن‌ها با دستگاه حاکمیت متزلزل می‌گردد و دستگاه حاکمیت نیز به‌شدت ضربه‌پذیر می‌شود. رفتار و

سمت‌گیری این افشار به موقعیت عینی و ذهنی دو طبقه اصلی در جامعه یعنی طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر بستگی دارد. این نیروها را نمی‌توان با کار تبلیغی و روشنگرانه به جبهه‌ی انقلاب جلب کرد. طبقه کارگر تنها در صورتی که بتواند نیروی اجتماعی خود را به‌طور سازمانیافته به صحنه مبارزه سیاسی بیاورد، حمایت جنبش‌های پیشرو اجتماعی را جلب کرده باشد و در نقش رهبری جامعه ظاهر شود، قادر خواهد شد بر سمت‌گیری این لایه‌های اجتماعی تأثیرگذار باشد. البته شناخت درست از اوضاع سیاسی و شرایط مبارزه طبقاتی که طبقه کارگر بر متن آن نبرد خود را پیش می‌برد و اتخاذ سیاست و تاکتیک‌های درست و به‌هنگام عامل مهمی در سمت‌گیری سیاسی افشار خرده‌بورژوازی مرفه جامعه است.

یکی دیگر از پیش شرط‌های موقعیت انقلابی این است که طبقه حاکم و رژیم حامی آن نتوانند بدون ایجاد تغییراتی در ساختار قدرت به شکل سابق به فرمانروایی و سلطه طبقاتی خود ادامه بدهند. تلاش نقشه‌مند کادر رهبری سپاه پاسداران جهت یکدست کردن قوای سه‌گانه و آخرین اقدام آن مبنی بر مهندسی کردن انتخابات برای بیرون کشیدن نام ابراهیم رئیسی از صندوق‌های آراء به‌عنوان رئیس‌جمهور، نشانه بارز این واقعیت بود که رژیم جمهوری اسلامی قادر نیست به شکل سابق به حاکمیت خود ادامه دهد. کادر رهبری سپاه پاسداران با آگاهی به این واقعیت که جمهوری اسلامی با آرایش سیاسی پیشین توانائی کنترل بحران‌های همه جانبه‌ای که به آن گرفتار آمده را ندارد، درصدد بر آمد با حذف و به حاشیه راندن زوائد دست‌وپاگیر در درون ساختار حکومت، قدرت را به‌طور کامل قبضه نماید و با امنیتی کردن فضای سیاسی جامعه و به نمایش گذاشتن ظرفیت‌های خود برای سرکوب جنبش‌های اعتراضی، رضایت خاطر قدرت‌های امپریالیستی را نیز جلب کند.

موقعیت انقلابی

همه آنچه گفته شد و روند اوضاع سیاسی ایران نشان می‌دهد که جامعه به سوی یک موقعیت انقلابی پیش می‌رود. از آنجا که انقلاب محتمل‌ترین راه به قدرت رسیدن طبقه کارگر است، وارد شدن به موقعیت انقلابی از این روی برای کمونیست‌ها اهمیت حیاتی دارد که برای طبقه کارگر فرصت سرنگونی انقلابی حاکمیت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی را فراهم می‌آورد. نباید در این شکی داشت که بدون فراهم آمدن مؤلفه‌های یک موقعیت انقلابی، انقلاب امری غیر ممکن خواهد بود.

اما ورود به یک موقعیت انقلابی به خودی خود، وقوع انقلاب و پیروزی طبقه کارگر در تصرف قدرت سیاسی را تضمین نمی‌کند. برای وقوع انقلابی که نظام جمهوری اسلامی را به شیوه انقلابی به زیر بکشد، طبقه کارگر به قدرت سیاسی برسد و تحول در بنیادهای مناسبات سرمایه‌داری را در دستور کار خود قرار دهد، علاوه بر آن تغییرات و زمینه‌های عینی و اجتماعی که به آن‌ها اشاره شد و از اراده احزاب و نیروهای سیاسی خارج است، لازم است طبقه کارگر انقلابی یعنی لوکوموتیو اصلی انقلاب به میزان کافی سازمانیافته، آگاه و نیرومند باشد تا بتواند رسالت تاریخی خود را به انجام برساند. این کافی نیست که طبقه حاکم نتواند به شکل سابق به حاکمیت خویش ادامه دهد، فقر طبقات فرودست به شرایط و موقعیت غیرقابل تحملی رسیده باشد و کارگران به میدان عمل مستقل علیه وضع موجود کشانده شوند، بلکه علاوه بر این پیش شرطها، لازم است طبقه کارگر توانائی انجام رسالت تاریخی را هم در خود به وجود آورده باشد. طبقه کارگر بدون سازمانیابی در تشکلهای طبقاتی و توده‌ای و حزب سیاسی کمونیستی خود و ایجاد تشکل و نهادهایی از نوع کمیته‌های اعتصاب و رویکرد شورایی که اعتصابات و مبارزات جاری کارگران را هدایت و رهبری کند، نمی‌تواند ظرفیت‌های خود را برای ایجاد این تحولات انقلابی به کار گیرد.

در لحظه کنونی چیره شدن بر تضاد بین آمادگی شرایط عینی و پیش شرطهای اقتصادی و اجتماعی ورود به یک موقعیت انقلابی و عدم آمادگی طبقه کارگر و احزاب و سازمانهای کمونیستی یک وظیفه استراتژیک را بر دوش کمونیست‌ها می‌گذارد. لازم است با حضور فعال در مبارزات جاری و جنبش مطالباتی کارگران تلاش کرد که بین خواسته‌های روزمره کارگران و استراتژی سوسیالیستی انقلاب پلی برقرار کرد. باید به کارگران نشان داد که برای رسیدن همین خواسته‌ها و دستیابی به یک زندگی مرفه و انسانی به‌طور اجتناب‌ناپذیری باید از رژیم سیاسی و مناسبات طبقاتی حاکم عبور کرد و فتح قدرت سیاسی در جامعه و خلع ید از سرمایه‌داران را در دستور کار و اقدام مستقیم گذاشت. چرا که پیش شرطهای اقتصادی و اجتماعی انقلاب به مرحله‌ای از تکامل رسیده که بحثی بر سر فرم‌های سیستماتیک و بهبود سطح زندگی توده‌های تحت حاکمیت جمهوری اسلامی نمی‌تواند در میان باشد.

موقعیت حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران با مبارزه‌ی پیگیر در راه تحقق استراتژی سوسیالیستی که تلاش در راه فراهم آوردن ملزومات به قدرت رسیدن طبقه‌ی کارگر در محور آن قرار دارد از اعتبار خاصی در میان طیفی از فعالین و رهبران جنبش کارگری ایران و دیگر جنبش‌های اجتماعی برخوردار است. حزب کمونیست در بخشی از جامعه و از طریق سازمان کردستان خود از نفوذ و پایگاه اجتماعی وسیعی برخوردار است. در میان احزاب و نیروهای جنبش کمونیستی ایران نیز صاحب اعتبار و به سهم خود مایه‌ی همبستگی و اتحاد عمل و همکاری پایدار میان بخشی از این نیروها و یاری رساندن به ایجاد ملزومات شکل‌گیری آلترناتیو سوسیالیستی در ایران بوده است.

اما حزب کمونیست ایران طی سال‌های اخیر به دلیل بروز مسائل و مشکلات حادی که ناشی از وجود اختلاف سیاسی بر محور پاره‌ای از مبانی فکری، برنامه‌ای و استراتژی سوسیالیستی این حزب بود، انسجام تشکیلاتی آن لطمه خورد و این روند در ادامه خود موجبات شکل‌گیری یک بحران درونی را فراهم آورد. مضمون اختلاف‌ها، به لحاظ سیاسی راست‌روانه و مغایر با برنامه، استراتژی سیاسی و سیاست‌های رسمی حزب کمونیست و سازمان کردستان آن (کومه‌له)،

و به لحاظ تشکیلاتی، انحلال طلبانه بود. این اختلافها حزب را به دو جناح سیاسی متمایز تقسیم کرد و مکانیسم‌های فعالیت آن با اخلال روبرو گشت. در ادامه این کشمکش‌ها سرانجام جناح راست با سازماندهی و برگزاری کنگره جناحی تحت عنوان "کنگره هجدهم کومه‌له" که مطابق آیین‌نامه‌ی آن کلیه اعضای جناح چپ تشکیلات را از شرکت در پروسه انتخابات نمایندگان کنگره منع کرد، به انشعاب خود از حزب کمونیست ایران و از کومه‌له به‌عنوان سازمان کردستان این حزب رسمیت داد.

تحت این شرایط باید اذعان کرد که در سال‌های اخیر به دلیل بحران درونی، امکان توسعه فعالیت‌های حزب کمونیست ایران به رغم اعتباری که از آن برخوردار بوده است با سرعت رشد و تکامل و بلوغ جنبش کارگری و توده‌ای و روند تضعیف موقعیت و ریزش پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی خوانائی نداشته است. حزب کمونیست ایران به تناسب نیازهای واقعی سیر رو به رشد جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی در شرایطی که جامعه به یک موقعیت انقلابی نزدیک می‌شود رشد و توسعه پیدا نکرده و برای انجام وظایفی که پیش‌روی آن قرار گرفته از وحدت و انسجام لازم برخوردار نبوده است. این موقعیت پر تناقض اگر چه یک استثنا نیست و ممکن است توسعه حزب عقب‌تر از سایر عناصر سازنده موقعیت انقلابی در جامعه باشد، اما ایجاب می‌کند که حزب کمونیست ضمن پافشاری و تأکید هرچه بیشتر بر اهداف و سیاست‌های کمونیستی و انقلابی خود، همراه با نقد و آسیب‌شناسی بحران، مطابق نیازها و ملزومات عصر حاضر خود را بازسازی کند، وحدت اصولی و انسجام تشکیلاتی خود را بازابد و کلیه ظرفیت‌های موجود در حزب را در جهت گسترش فعالیت‌های خود در راستای پاسخگویی به نیازهای این دوره و چه باید کردها به کار گیرد.

بدون شک انشعاب در حزب کمونیست ایران و کومه‌له در اوضاع متحول کنونی موجبات نگرانی فعالین و دوستداران حزب در داخل و احزاب و سازمان‌ها و چهره‌های خوشنام جنبش کمونیستی ایران را فراهم آورده و حزب کمونیست ایران و کومه‌له را با موقعیت جدید و نسبتاً

دشواری روبرو می‌سازد. به رغم این دشواری‌ها حزب کمونیست ایران مصمم است به وظایف سیاسی و حزبی و کلیه تعهدات اعلام شده‌ی خویش پیگیرانه عمل نماید. حزب کمونیست ایران و کومه‌له به‌عنوان بخشی از جنبش کمونیستی ایران در اوضاع متحول کنونی جهان، منطقه و ایران همچنان در سنگر دفاع از منافع کارگران برای اهداف کمونیستی و انترناسیونالیستی خود مبارزه می‌کند. رهبری حزب کمونیست ایران با بازسازی فوری کلیه عرصه‌های فعالیت حزب و کومه‌له که در نتیجه بحران و کشمکش‌های درونی چند سال گذشته زبان دیده‌اند، تلاش می‌کند اعتبار سیاسی و اجتماعی این جریان، اعتبار و نفوذ سیاسی کادرها و اعضای آن را در خدمت مبارزه برای اهداف کمونیستی حزب در سطح سراسری و استراتژی سوسیالیستی کومه‌له در جنبش انقلابی کردستان قرار دهد.

چه باید کرد؟ جهت‌گیری‌ها و وظایف

- اگرچه بحران کرونا در ایران نیز به نوبه خود بر دامنه گسترش جنبش‌های اعتراضی تأثیر منفی گذاشت، اما به پشتوانه دستاوردهای علم پزشکی در سطح جهان، جامعه ایران نیز از این دوره عبور می‌کند. تداوم اعتصابات و اعتراضات کارگری، اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان و بازنشستگان، خیزش علیه بحران آب در خوزستان و اصفهان و ... زیر سایه مرگبار کرونا بیانگر آن است که آن زمینه‌های عینی که موجبات خیزش انقلابی آنان را فراهم آوردند، همچنان به قوت خود باقی هستند و تشدید هم شده‌اند. از آنجا که مقابله با بحران کرونا خود به عرصه نمایش درماندگی جمهوری اسلامی تبدیل شده و سیاست‌های ضد انسانی و اعلام قرنطینه و تنگناهای بسیار بدون تأمین معیشت و ابعاد فقر و فلاکتی که به کارگران و اقشار محروم جامعه تحمیل کرد، خشم و انزجار مردم از موجودیت جمهوری اسلامی عمیق تر شده است. از این‌رو دوره پسا کرونا دوره گسترش اعتصابات کارگری و اعتراضات توده‌ای خواهد بود. دوره‌ای که جامعه به یک موقعیت انقلابی نزدیک‌تر می‌شود. در چنین دوره‌ای یکی از وظایف اصلی ما رواج دادن تصویری کامل از سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به معنای انحلال ارتش و سپاه پاسداران،

نیروهای انتظامی و کلیه ارگان‌های سرکوب و بوروکراتیک حاکم و نهادهای تبلیغاتی و ایدئولوژیک و العای قانون اساسی و سایر قوانین ضد انسانی رژیم اسلامی است. لازم و ضروری است که توقعات کارگران و فرودستان از سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را چنان ارتقا داد که هیچ کدام از بخش‌های اپوزیسیون بورژوازی نتوانند با جابه‌جایی و نقل و انتقال قدرت از بالای سر توده‌ها، انقلاب را عقیم بگذارند.

- برای ما کمونیست‌ها سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، عملی انقلابی با هدف سلب قدرت سیاسی و اقتصادی از کل طبقه سرمایه‌دار ایران است. از آن‌جا که تمام مصائب و شرایط ضد انسانی موجود ریشه در نظام سرمایه‌داری دارند و ایجاد هر تحول بنیادین در این مناسبات اقتصادی و اجتماعی از مسیر به زیر کشیدن رژیم جمهوری اسلامی از قدرت می‌گذرد. بنابراین مبارزه ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی، وجه جدایی‌ناپذیری از رویکرد سیاسی و مبارزاتی ما برای انقلاب اجتماعی است. انقلاب اجتماعی نه فقط به معنای دست به دست شدن قدرت سیاسی، بلکه به معنای دگرگونی و ریشه‌کن کردن مناسبات سرمایه‌داری و بنیاد نهادن نظم و سوخت‌وساز نوین اجتماعی می‌باشد که بر همه بخش‌های جامعه اثر گذارد و آزادی و رفاه و برابری همه انسان‌ها را تضمین کند.
- در ایران، وجود یک حکومت استبدادی سرمایه‌داری مذهبی و سلطه روحانیت بر آن و محرومیت‌هایی که در عرصه‌های مختلف حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی به اکثریت مردم ایران تحمیل کرده است، خواست و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به یک خواست و جنبش عمومی تبدیل شده است. از آن‌جا که طبقه کارگر به دلیل جایگاه و نقشی که در تولید اجتماعی و مبارزه علیه مناسبات سرمایه‌داری دارد بیش از همه از سرنگونی جمهوری اسلامی منتفع است، فعالیت کمونیست‌ها برای کسب هژمونی طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی از یک اهمیت حیاتی و استراتژیک برخوردار است. طبقه کارگر تنها در صورتی که صف طبقاتی خود را متشکل و متحد کرده،

در حزب یا احزاب و سازمان‌های سیاسی و کمونیستی خود سازمان یافته، بخش‌های مختلف زحمتکشان و اقشار فرودست جامعه را با خود همراه کرده باشد می‌تواند نقش رهبری‌کننده ایفا کند.

- تأمین هژمونی طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی حکومت اسلامی و انقلاب اجتماعی در گرو آن است که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بتواند به راه حل‌ها و راه کارهای خود جهت پاسخ‌گویی به معضلاتی که گریبان اقشار مختلف جامعه را گرفته است مقبولیت اجتماعی ببخشد. ما کمونیست‌ها لازم است با حضور فعالانه در جنبش‌های زن، جنبش دانشجویی، مبارزه برای رفع ستمگری ملی، دفاع از محیط زیست، دفاع از حقوق کودکان، مبارزه علیه اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی و ... و نشان دادن کارائی راه کارها و استراتژی سوسیالیستی در تحقق اهداف این جنبش‌ها به تأمین هژمونی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب اجتماعی یاری رسانیم. برای تأمین رهبری طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی انقلابی حکومت اسلامی حضور فعال در صحنه‌های مختلف مقاومت و مبارزه ضروری است. با این هدف لازم است در جریان نبردهای پی در پی در جبهه‌های مختلف، با تاکتیک‌های متنوع، این رژیم را به عقب نشینی واداشت، نیروهایش را خسته و فرسوده کرد و سرانجام کل رژیم را به زانو در آورد. از آنجا که جامعه ایران زیر فشار بحران‌های همه‌جانبه موقعیت انفجاری پیدا کرده است، لازم است مسئولانه هوشیار بود که فوران خشم توده‌ها در برابر وضع موجود، آن‌ها را به سوی رویارویی‌های زودرسی که هنوز به اندازه کافی برای آن آماده نشده‌اند، سوق ندهد.

- برای تضمین پیروزی کارگران در یک موقعیت انقلابی لازم است از هم اکنون و در دل جنبش جاری و مطالباتی کارگران و ضمن ادای سهم در پاسخگویی به نیازهای عملی این جنبش، ملزومات این پیروزی را فراهم آورد. طبقه کارگر و زحمتکشان با کسب آگاهی و سازمانیابی صفوف خود این آمادگی را کسب می‌کنند که در نقش نیروی مدعی کسب قدرت سیاسی و شورایی خویش ظاهر شوند. کارگران لازم است با تجربه و آگاهی خود

دریابند که راه پایان دادن به این همه محرومیت سیاسی و اقتصادی نه در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری حاکم، بلکه از مسیر یک قیام انقلابی علیه نظم موجود می‌گذرد. پیشروی طبقه کارگر در مبارزه و سازمانیابی آن در شوراها و سازمان‌های مستقل کارگری در جریان اعتصابات و اعتراضات رو به گسترش جاری و اتحاد آن با جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی پیشرو با افق سوسیالیستی است که می‌تواند سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و مناسبات طبقاتی حاکم را تضمین کند و افق‌هایی از کلیه مضامین نظام سرمایه‌داری را به روی جامعه بگشاید. در پرتو این نگرش به پروسه تأمین ملزومات پیروزی بر طبقه و مناسبات حاکم است که تداوم اعتصابات و اعتراضات کارگری و توده‌ای اهمیت حیاتی پیدا می‌کنند. جنبش مطالباتی و جاری کارگران در رشته‌های مختلف، اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان و بازنشستگان و جنبش‌های اعتراضی نه تنها می‌توانند فضای مبارزه را زنده نگاه دارند و با تحمیل خواسته‌های عاجل خود از خطر فلاکت اقتصادی و تشدید فضای پلیسی بکاهند، بلکه از این زوایه که جنبش کارگری و توده‌ای را در موقعیت مناسب‌تری برای غلبه بر ضعف سازمانیابی صفوف خود و دستیابی به یک افق روشن در مبارزه قرار می‌دهد از اهمیت استراتژیک برخوردار هستند.

- یکی دیگر از اولویت‌های ما کمک به شکل‌گیری رهبری سراسری مبارزات کارگری است. تجربه اعتصابات و اعتراضات سراسری و با شکوه معلمان به عنوان بخشی از طبقه کارگر بار دیگر نشان داده است که یکی از پیش‌شرط‌های به هم پیوستن و سراسری شدن اعتراضات و اعتصابات، مطالبات مشترک و وجود تشکل و سازمان سراسری است. در شرایط کنونی همین فقدان تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی سراسری کارگران است که مانع به هم مرتبط شدن و سراسری شدن اعتصابات و اعتراضات کارگران در مجتمع‌های صنعتی، مراکز تولیدی و خدماتی مختلف شده است. با توجه به نبود تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی، این وظیفه بر دوش رهبران و فعالان کارگری در مراکز مختلف کارگری افتاده است. رهبران و فعالان کارگری که در کانون‌های داغ مبارزه کارگران حضور دارند، با

برخورداری از روابط زنده و ارگانیک با کارگران، می‌توانند در ارتباط و پیوند با هم و با ایجاد تشکل و نهادی مانند شورای همکاری فعالان کارگری که فعالین و رهبران بخش‌های مختلف طبقه کارگر از جمله معلمان در آن گرد هم آیند، قادر خواهند شد تا حدودی خلاء نبود تشکل‌های توده‌ای و سراسری کارگران را پر کرده و با سازماندهی پیوندها و ارتباطات لازم، نقش خود را جهت سراسری کردن اعتصابات و اعتراضات کارگری ایفا نمایند. به هم مرتبط شدن و پیوند آن نیروی عظیم چپ اجتماعی با نیروهای چپ متحزب و سازمان‌یافته نیز از مسیر پاسخگویی به همین نیازهای واقعی مبارزات جاری با چشم‌انداز سوسیالیستی می‌گذرد.

- یکی از ارکان تأمین هژمونی طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی نقد رادیکال و ریشه‌ای سازشکاری‌ها، راه‌کارها و آلترناتیوسازی بخش‌های مختلف اپوزیسیون بورژوازی است. این نیروها کماکان به اصلاح جمهوری اسلامی یا دست به دست شدن قدرت سیاسی از بالا و به کمک قدرت‌های امپریالیستی امید بسته‌اند. سلطنت‌طلبان سیر قهقرازی حیات اجتماعی در ایران بعد از شکست انقلاب ۵۷ را دلیل تخطئه انقلاب آتی می‌دانند. نباید بگذاریم این نیروها چنین بی‌پروا، علیه انقلاب، بذر تردید و ناباوری بکارند. هیچکدام از بخش‌های اپوزیسیون بورژوازی غیر از پیروی از الگوی نئولیبرالیسم اقتصادی و خصوصی‌سازی با مدیریت غیراسلامی و تداوم بیکارسازی‌ها و فقر و فلاکت اقتصادی بدیل دیگری برای مقابله با بحران عمیق اقتصادی ایران ندارند. لازم است تناقض برنامه‌های اقتصادی این نیروها با وعده‌ها و پلاتفرم مطالباتی آن‌ها را برای کارگران و تهری‌دستان هر چه بیشتر برملا کرد.

- بیش از چهار دهه حاکمیت یک رژیم استبدادی سرمایه‌داری و در عین حال مذهبی و نهادینه شدن سیاست آپارتاید جنسیتی، اعمال ستمگری ملی و مذهبی، نه فقط طبقه کارگر، بلکه اکثریت مردم ایران را از حقوق و آزادی‌های سیاسی و حقوق فردی و اجتماعی به شدت محروم کرده است. از این رو حضور فعال و پیگیر در مبارزه برای کسب آزادی‌های سیاسی و حقوق اجتماعی و فردی، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، مبارزه علیه

ستمگری ملی و مذهبی، مبارزه برای جدائی دین از دولت، مبارزه علیه سیاست‌های ویرانگر زیست‌محیطی و مبارزه علیه مجازات اعدام و ... بخش ضروری و جدایی‌ناپذیری از مبارزه سوسیالیستی و مبارزه برای تأمین هژمونی طبقه کارگر و جلب افشار بینایی به صف انقلاب است.

- از آنجا که کشمکش رژیم جمهوری اسلامی با آمریکا و غرب همچنان یکی از عرصه‌های بحران‌آفرینی رژیم در منطقه برای تضمین بقا و امنیتی کردن فضای حاکم بر جامعه است، افشای ماهیت سرمایه‌دارانه و ارتجاعی این کشمکش‌ها از هر دو طرف این منازعه؛ افشای ماهیت ضد انسانی تحریم‌های اقتصادی؛ مقابله با هرگونه توهم نسبت به اقدامات و ادعاهای دولت آمریکا و احزاب و جریان‌هایی که به دخالت خارجی امید بسته‌اند؛ مقابله با دفاع‌طلبی جناح‌های مختلف رژیم و هرگونه تبلیغات ناسیونالیستی و شوونیستی و اقدام برای تقویت روحیه انترناسیونالیستی و جدایی‌ناپذیری از وظایف آگاه‌گرانه‌ی ما در میان کارگران و مردم زحمتکش است.

- در سال‌های اخیر بحران و سیاست‌های ضد زیست‌محیطی حکومت اسلامی که هستی، امنیت و رفاه انسان‌ها را تهدید می‌کند، زمینه‌ساز شکل‌گیری اعتراضات و مبارزات توده‌ای در مناطق مختلف ایران شده است. شرکت فعالانه در این جنبش‌ها و حرکت‌های اعتراضی در دفاع از محیط زیست و تلاش برای بالندگی این مبارزات یک وجه مبارزه‌گونیست‌ها برای تأمین رهبری جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در مبارزه همگانی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نظام طبقاتی حاکم است. تنها با حضور فعال در این مبارزات است که می‌توان مانع به بیراهه رفتن این مبارزات شد و از تبدیل شدن این اعتراضات به نیروی ذخیره جناحی از بورژوازی علیه جناح دیگر جلوگیری کرد.

- در کردستان یکی از اولویت‌های فعالیت کومه‌له به عنوان یک تشکیلات کمونیستی، گسترش تشکیلات محل کار و زیست آن مطابق با نیازهای این دوره است. لازم است بر متن حضور در عرصه‌های مختلف مبارزه کارگران و مردم زحمتکش شبکه‌های تشکیلاتی

و حزبی کومه‌له به تناسب نفوذ معنوی و اعتبار اجتماعی آن گسترش پیدا کند. تا از این طریق بتوانیم همه ظرفیت‌های کومه‌له را برای به میدان آوردن و سازمان دادن نیروی کارگران و مردم زحمتکش به کار بندیم، به طوری که در هر توازن قوایی بتوانیم وحدت و یکپارچگی این نیروی اجتماعی را حفظ کنیم. لازم است در برابر نقشه‌ی راه نیروها و احزاب ناسیونالیست که برای تقسیم قدرت در بین خود و از بالای سر مردم و متکی کردن آن به یک سیستم پارلمانی تلاش می‌کنند، آلترناتیو اداره شورایی جامعه که بخشی از تجربه مبارزه انقلابی خود این مردم نیز بوده است را به یک گفتمان و راه کار نیرومند در جامعه کردستان تبدیل کرد. لازم است ایده سازمان و حاکمیت شورایی را به میان هر جمع و محفلی برد. در شرایطی که جامعه گام به گام به یک دوره انقلابی نزدیک می‌شود لازم است پا به پای تضعیف موقعیت رژیم برای برپا کردن شوراها در هر کارخانه و مرکز تولیدی، در هر محله، شهر و شهرک و روستایی تلاش کرد. اگر بر این باوریم که جنبش سوسیالیستی در کردستان در ابعاد اجتماعی یک جنبش سازمان یافته و متحد است، این ظرفیت و سازمان یافتگی لازم است در هر چه نیرومندتر کردن گفتمان حاکمیت شورایی مردم در کردستان خود را نشان دهد. پا به پای تضعیف موقعیت رژیم جمهوری اسلامی، تلاش برای برپائی نهادهای حاکمیت توده‌ای و شوراها در دوره اعتلای جنبش توده‌ای یکی از رمزهای پیروزی جنبش انقلابی کردستان است. بدون رویکرد فعال برای فراگیر شدن جنبش شورایی نیرومند، این نگرانی وجود دارد که توده‌های مردم کردستان در تعبیر و تحولات آینده یک بار دیگر به حاشیه رانده شوند و پس از بیش از چهل سال مبارزه امکان این را نیابند که به شیوه‌ای مستقیم در حاکمیت و اداره و مدیریت جامعه نقش ایفا کنند. با پرداختن به این اولویت‌ها و حضور در تمام عرصه‌های مبارزه آزادیخواهانه است که می‌توان هم‌زمنی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در مبارزه آزادیخواهانه همگانی و مبارزه برای رفع ستمگری ملی را تأمین کرد. از آنجایی که بار اصلی ستم ملی بر شانه‌های مردم کارگر و زحمتکش و توده‌های فرودست که اکثریت ساکنان این جامعه را تشکیل می‌دهند، سنگینی می‌کند؛ مبارزه برای رفع این ستم بیش از پیش به مبارزه‌ی کارگران و

مردم زحمتکش کردستان گره خورده است. پس بایستی برای تأمین هژمونی این طبقه و جنبش سوسیالیستی آن در مبارزه برای رفع ستم ملی سخت‌کوشانه تلاش کنیم.

- در این برهه که جامعه ایران به عرصه اعتراضات و اعتصابات کارگری و خیزش‌ها و مبارزات پرشور توده‌ای علیه طبقه حاکم و حکومت اسلامی تبدیل شده است، در خارج از کشور سازمان دادن کمپین‌های سیاسی و تبلیغی گسترده برای تحت فشار قرار دادن آن دولت‌ها که از رژیم اسلامی حمایت می‌کنند و به‌خصوص جلب پشتیبانی افکار عمومی و سازمان‌ها و نهادهای پیشرو از جنبش کارگری و جنبش انقلابی مردم ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. باید تلاش ورزید که کمونیست‌ها در نقش پیگیرترین مدافعان جنبش انقلابی کارگران و مردم ایران در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی حضور پیش‌تازانه داشته باشند. باید با جلب حمایت تشکل‌ها و نهادهای کارگری، چپ و پیشرو از جنبش کارگری و علیه موج سرکوبگری‌ها، هزینه سیاسی سرکوب را برای رژیم بالا برد. تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران می‌تواند با ایجاد هماهنگی و جلب همکاری این نیروهای کمونیست و چپ و پیشرو نقش فعالی در انجام این امر داشته باشد.

- در این شرایط و با توجه به روند تحولات سیاسی در ایران و سیر رو به گسترش مبارزات کارگری و توده‌ای و تبدیل شدن خواست سرنگونی جمهوری اسلامی به خواست اکثریت مردم ایران و تلاش نیروهای مختلف اپوزیسیون بورژوازی در راستای به بیراهه بردن این اعتراضات، همکاری نیروهای موجود در جنبش چپ و کمونیستی ایران با هدف تقویت و تداوم و گسترش این مبارزات، فرارویی و بالندگی آگاهی توده‌ها از معنای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و مفهوم واقعی پیروزی و تبدیل راه‌کارهای بدیل سوسیالیستی به یک گفتمان نیرومند در جامعه، بیش از هر زمان دیگری به یک ضرورت سیاسی و عملی تبدیل شده است. در این راستا تشکیل شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، پافشاری آن بر مبنای یک استراتژی سوسیالیستی و سیاست رادیکال، تأسیس کانال تلویزیونی مشترک آلترناتیو شورایی، عکس‌العمل به‌موقع این نیروها در مورد رویدادهای سیاسی یکی از

دستاوردهای غیر قابل انکار جنبش چپ و کمونیستی ایران است. نیروهای چپ و کمونیست که حول مبارزه برای شکل دادن به آلترناتیو سوسیالیستی، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و حاکمیت شورائی کارگران وارد همکاری شده‌اند لازم است همکاری‌های خود را ارتقاء دهند و تلاش در جهت پاسخگویی به مهم‌ترین معضلات سر راه جنبش کارگری و توده‌ای را امر تعطیل‌ناپذیر خود بدانند. معیار اجتماعی برای ارزیابی از پیشرفت این همکاری‌ها، همانا پاسخگویی به نیازهای عملی و استراتژیک جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی در جامعه است. تنها در این صورت است که می‌توان توجه فعالین و رهبران جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی را به این حرکت جلب کرد و نگاه جامعه را به سوی گزینه‌ی رهایی بخش ضرورت سوسیالیسم برگرداند.

فروردین ۱۴۰۱

آوریل ۲۰۲۲

۴

سند سیاسی مصوب کنگره‌ی هجدهم کومه‌له
(سازمان کردستان حزب کمونیست ایران)
جهت گیری‌ها، وظایف و اولویت‌های کومه‌له در کردستان

گسترش مناسبات تولید سرمایه‌داری در ایران در طی سه دهه اخیر و تداوم روند صنعتی‌شدن، هر چند با آهنگی کاملاً نامتوازن موقعیت طبقه کارگر و جنبش این طبقه و شهرهای کردستان را نیز دگرگون کرده است. در این دوره از یک طرف ماشینی‌شدن کشاورزی، خشک‌سالی‌های پی‌درپی و فقر روز افزون زحمتکشان روستایی و از سوی دیگر پیدایش مراکز جدید کار و تأسیس واحدهای تازه صنعتی در شهرها، رونق کارهای ساختمانی و راه‌سازی و پروژه‌های گازرسانی عوامل مهمی در مهاجرت زحمتکشان روستا به شهر و چند برابر شدن جمعیت شهرهای کردستان بودند. این موج از روی‌آوری زحمتکشان روستا به شهرها و اسکان آن‌ها در حاشیه شهرها که جز فروش نیروی کار راه دیگری برای تأمین معیشت خود نداشتند و نیز گسترش مناسبات تولید سرمایه‌داری جمعیت کارگران و تهیدستان شهری در کردستان را نیز به‌طور چشمگیری افزایش داده است.

اگر چه موج روی‌آوری زحمتکشان روستا به شهرها از یک سو و تشدید سرکوبگری‌ها و استبداد سیاسی از سوی دیگر بر سطح خواسته‌ها و مبارزات کارگران در دهه‌ی هفتاد تأثیرات خود را بر جای گذاشت، اما کارگران کردستان همراه با هم طبقه‌ای‌های خود در سراسر ایران این دوره را پشت سر گذاشته‌اند. این موج مهاجرت در شرایطی که زیرساخت‌ها و خدمات شهری و اجتماعی پاسخگوی این افزایش جمعیت نیستند، پدیده حاشیه‌نشینی در شهرهای کردستان را نیز گسترش داده است. کمبود و یا فقدان خدمات شهری و نرخ بالای بیکاری به‌ویژه در میان

جوانان این مناطق را به کانون خشم و ناراضیتی از وضعیت موجود تبدیل کرده است. آبان ۱۳۹۸ فقط فرصتی بود که خشم و اعتراض تهی‌دستان در شهرهای کردستان نیز فوران کرد و نشان داد که چه پتانسیل عظیم مبارزاتی در این شهرها نهفته است. خروش تهی‌دستان شهری در جریان اعتراضات سراسری آبان نشان داد که قیام شهری محتمل‌ترین شکل به زیر کشیدن سلطه رژیم جمهوری اسلامی در کردستان است.

این تحولات بر متن تداوم و تعمیق بحران سرمایه‌داری ایران شکاف طبقاتی در جامعه کردستان را نیز عمیق‌تر کرده است. اگر در نتیجه بیکاری و فقر و فلاکت بی‌سابقه‌ای که به کارگران و زحمتکشان تحمیل شده اکثریت آنان به زندگی کردن در زیر خط فقر سوق داده شده‌اند، در مقابل اقلیتی کوچک از سرمایه‌داران و تجار با تشدید استثمار و بهره‌مندی از برخی امتیازات دولتی به ثروت‌های افسانه‌ای و زندگی در ناز و نعمت دست یافته‌اند. بر بستر این اوضاع کارگران بیش از پیش هویت طبقاتی خود را باز یافته و قطب‌بندی سیاسی در کردستان شفافیت بیشتری پیدا کرده است. به هم مرتبط شدن فعالین جنبش کارگری در کردستان در یک شبکه گسترده از روابط اجتماعی و مبارزاتی، پیوند و ارتباط آنان با فعالین جنبش کارگری در سطح سراسری، ابراز وجود آنان در صحنه سیاسی کردستان فقط نمودی از این هویت‌یابی طبقاتی کارگران در کردستان است.

تعمیق شکاف طبقاتی، مبارزه کارگران برای بهبود شرایط کار و زندگی، نقش آنان در برپایی مراسم و آکسیون‌های اول ماه مه و هشت مارس و حضور آنان در صحنه سیاسی جامعه، بسترهای رشد جنبش سوسیالیستی در کردستان بوده‌اند. این واقعیات به بهترین شکل نقش و جایگاه طبقه کارگر در تحولات کردستان را نشان می‌دهد و همین موقعیتی که طبقه کارگر با طرح مطالبات طبقاتی در صحنه سیاسی و مبارزاتی کردستان پیدا کرده است به روشنی زمینه‌های تقویت کومه‌له به‌عنوان یک جریان رادیکال کمونیستی را توضیح می‌دهد. کومه‌له برای کارگران کردستان سازمانی است که آرزوها و منافع طبقاتی آنان در صحنه سیاسی جامعه را نمایندگی می‌کند، سازمانی که خود را در قبال معضلات و مشکلات سر راه مبارزات کارگران پاسخگو، و

مشارکت در مبارزات روزمره کارگران برای بهبود شرایط زندگی‌شان را امر خود می‌داند. کارگران و زحمتکشان کردستان کومه‌له را به اعتبار کمونیست بودن و دفاع از مصالح و منافعتشان سازمانی مربوط به خود می‌دانند. طی این سال‌ها کومه‌له به هر میزانی که بر خصلت کارگری و کمونیستی خود تأکید کرده و در پراتیک روزانه خود تلاش کرده که با زندگی و مبارزات کارگران و توده‌های زحمتکش در کردستان عجین شود به همان میزان توجه کارگران را بخود جلب کرده و اعتبار و محبوبیت بیشتری در میان آنان پیدا کرده است. از سوی دیگر بنا به عامل وجود ستمگری ملی و مقاومت و مبارزه‌ی توده‌ای علیه آن در کردستان، وجود سنت مبارزه مسلحانه و نقشی که کومه‌له به‌عنوان مدافع منافع کارگران در تبدیل شدن به یک وزنه‌ی مؤثر در صحنه سیاسی کردستان داشته، طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه را در موقعیت مناسب‌تری برای پیشروی قرار داده است. کومه‌له به هر میزان که توانسته کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده کردستان را از زیر تأثیرات استراتژی و سیاست‌ها و افکار احزاب ناسیونالیست بیرون بکشد، به همان میزان موقعیت خود را در رهبری جنبش انقلابی کردستان تقویت کرده و شرایط مناسب‌تری را برای تقویت مبارزه کمونیستی فراهم آورده است.

این روندها و سنگین شدن وزن اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در کردستان و اعتباری که کومه‌له به‌عنوان مدافع منافع این طبقه از آن برخوردار است ریشه در تعمیق و گسترش مناسبات تولید سرمایه‌داری دارد. کومه‌له تنها با تکیه بر نیروی کارگران و زحمتکشان و زنان ستمدیده کردستان و پاسخ دادن به همه مسائل و معضلات جامعه کردستان و از جمله مسئله ملی از جایگاه منافع آنان است که می‌تواند پیشروی خود را تضمین کند. در همان حال جریان‌های ناسیونالیست و بورژوازی که ربطی به منافع کارگران و زحمتکشان و مبارزه و اعتراض آنان ندارند، در نتیجه روند خودآگاهی و سازمانیابی این توده رنج و کار به‌طور اجتناب‌ناپذیری تضعیف می‌شوند. بنابراین وظایف و اولویتهای کومه‌له را باید از این واقعیات اجتماعی در کردستان نتیجه گرفت.

اولویت‌ها و وظایف اصلی کومه‌له

سازماندهی توده‌ای کارگران

یکی از وظایف و اولویت‌های ما ایفای نقش در سازمانیابی توده‌ای و طبقاتی کارگران در کردستان است. اینجا سخن از فراخوان یک حزب کاملاً مخفی و در تبعید برای ایجاد سازمان‌های توده‌ای کارگران نیست، بلکه سخن از اولویت و وظایف کومه‌له است که فعالین و هواداران آن در یک شبکه گسترده‌ی روابط طبیعی اجتماعی و مبارزاتی به گستردگی شهرها و روستاهای کردستان به هم مرتبط شده‌اند. این طیف گسترده از فعالین و دوستداران کومه‌له در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و محیط‌های کار و زندگی کارگران حضور داشته و ارتباط زنده و ارگانیک با کارگران دارند. این طیف گسترده از فعالین کمونیست در دو دهه‌ی اخیر، نقش تعیین کننده‌ای در سازماندهی اعتراضات عمومی علیه سرکوبگری‌های رژیم، و ده‌ها حرکت توده‌ای داشته‌اند. در اوضاع سیاسی متحول کنونی و با توجه به اینکه توازن قوای طبقاتی به نفع مبارزات کارگری و توده‌ای تغییر کرده است، زمینه برای برپائی سازمان‌های طبقاتی و توده‌ای کارگران مستقل از دولت بیش از پیش فراهم آمده است. فقط برای نمونه تلاش سازمان‌یافته برای ایجاد سندیکای کارگران ساختمانی، تشکیل سندیکای‌های کارگران خباز مستقل از نهادهای دولتی در شهرهای مختلف کردستان، ایجاد شورای کارگران بیکار و ... و به هم پیوستن و پیوند آن‌ها در کنفدراسیون تشکل‌های کارگران کردستان، ایجاد کمیته‌های محلات بویژه در محلات حاشیه‌نشین شهرها، از زنان و مردان مبارز و ... عرصه‌هایی از فعالیت در زمینه سازماندهی توده‌ای کارگران هستند که باید در دستور کار قرار گیرند.

دامن زدن به اعتراضات توده‌ای در کردستان

یکی دیگر از اولویت‌های فعالیت کومه‌له دامن زدن به اعتراضات توده‌ای در کردستان است. در این دوره که جنب‌وجوش مبارزاتی سراسر ایران را فرا گرفته است، یکی از اولویت‌های فعالیت

ما تلاش در این زمینه است که نگذاریم جنبش انقلابی و حق طلبانه مردم کردستان از جنبش اعتراضی سراسری عقب بماند. کومه‌له همواره بر ضرورت پیوند و همبستگی مبارزه حق طلبانه مردم کردستان با دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی در سراسر ایران مانند جنبش کارگری، جنبش معلمان به‌عنوان بخشی از جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی، و جنبش‌های اعتراضی در سراسر ایران به‌عنوان ممکن‌ترین و نزدیک‌ترین راه دستیابی مردم کردستان به خواسته‌های‌شان تأکید کرده است. تلاش در جهت تقویت این پیوند و همبستگی در شرایط کنونی که ما شاهد اعتصابات عظیم کارگری مانند اعتصاب کارگران معادن، فولاد اهواز، هپکو و آذرباک در اراک، کارگران شهرداری‌ها، پرستاران و اعتصابات و تجمع‌های اعتراضی معلمان و بازنشستگان و ... هستیم، اهمیت سیاسی و عملی بیشتری پیدا کرده است. در شرایط کنونی این احساس هم‌سرنوشتی در کردستان لازم است خود را در اعتراضات توده‌ای علیه بی‌حقوقی‌ها و شرایط فلاکت‌باری که رژیم جمهوری اسلامی به کارگران و اکثریت مردم تحمیل کرده خود را نشان دهد.

همزمان شدن اعتراضات توده‌ای در کردستان با اعتصابات کارگران و جنبش‌های اعتراضی در سراسر ایران از زاویه بهبود هر چه بیشتر توازن قوا به سود طبقه کارگر و تهری‌دستان و به زیان رژیم جمهوری اسلامی نیز ضروری است. بنابراین لازم است به استقبال فرصت‌هایی که پیش می‌آیند بشتابیم و برای ایجاد فرصت‌های تازه جهت تحکیم این پیوند و همبستگی از هیچ تلاشی دریغ نکنیم. اگر چه طی سال‌های اخیر معلمان و بازنشستگان در کردستان و زنان در پیشاپیش آنان، به‌عنوان بخشی از جنبش سراسری معلمان و بازنشستگان برای پیگیری مطالبات مشترک در اعتصابات و اعتراضات سراسری شرکت کرده‌اند، اما این مشارکت می‌تواند بسیار فعالانه‌تر، گسترده‌تر و سازمان‌یافته‌تر باشد. فعالین کومه‌له در کردستان لازم است نقشه‌مند و پیگیر به استقبال این فرصت‌ها بروند. فعالین جنبش کارگری و انسان‌های مبارز که در یک شبکه‌ی گسترده با هم پیوند دارند، لازم است برای پیوستن دانش‌آموزان و خانواده‌های آنان به

تجمع‌های اعتراضی معلمان و بازنشستگان که در شهرهای مختلف کردستان برگزار می‌شوند نهایت تلاش خود را به عمل آورند. در این راستا تلاش برای ایجاد شوراهای دانش آموزان با مطالبات مشخص در سطح مدارس و به هم پیوستن این شوراها با تشکل معلمان و همبستگی آنان با اعتراضات معلمان از زمینه عینی برخوردار است. لازم است وقوع جنایاتی تحت نام قتل‌های ناموسی در کردستان را، به زمینه‌ای برای سازماندهی و برپائی اعتراضات توده‌ای علیه قوانین ارتجاعی زن ستیز و خشونت دولتی علیه زنان و به بستری برای سازمان‌یابی توده‌ای زنان تبدیل کرد. در کردستان با توجه به تشدید فقر و فلاکت اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری به‌ویژه در میان جوانان، و همچنین با توجه به اینکه هر هفته تعدادی از کولبران زحمتکش در مسیر حمل کوله‌بارهای خود آماج شلیک مزدوران رژیم قرار گرفته و کشته و زخمی می‌شوند، زمینه عینی برای برپائی جنبش بیکاران علیه بیکاری و علیه جنایات رژیم در حق کولبران و ایجاد شورای بیکاران وجود دارد. فعالین کومه‌له لازم است نقشه‌مندان در همه عرصه‌های فعالیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و عرصه‌های ابراز وجود توده‌ای از جمله مبارزه علیه تخریب محیط زیست، دفاع از حقوق کودکان، مبارزه علیه بگیر و به بند فعالین سیاسی و مبارزه علیه مجازات اعدام و ... حضور فعالی داشته باشند.

گسترش تشکیلات حزبی

گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران یکی دیگر از مهم‌ترین اولویت‌های فعالیت کومه‌له است. واقعیت این است که طول و عرض تشکیلات حزبی کومه‌له در میان کارگران و در داخل شهرها با میزان نفوذ و اعتبار اجتماعی و معنوی کومه‌له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران تناسبی ندارد. کومه‌له حتی آن طیف وسیعی از کارگران و انسان‌های زحمتکش کردستان که خود را هوادار کومه‌له می‌شمارند در یک سازمان حزبی گرد هم نیاورده است. بنابراین کومه‌له به‌عنوان یک تشکیلات کمونیستی لازم است به نفوذ سیاسی و معنوی خود در میان کارگران هر چه بیشتر بعد و دامنه تشکیلاتی ببخشد. فعالین کومه‌له لازم است به‌عنوان یک فعالیت روتین بر متن حضور در عرصه‌های مختلف مبارزه‌ی کارگران و توده‌های زحمتکش، با تبلیغ و

ترویج سوسیالیستی، با کار پر حوصله و سنگ‌برسنگ گذاشتن شبکه‌های سازمانی و حزبی کومه‌له را در میان کارگران سازمان و گسترش دهند. کار ترویجی و پایه‌مند ساختن و ایجاد حوزه‌های کمونیستی در میان کارگران یک عرصه اصلی فعالیت کومه‌له و فعالیت کمونیستی است و نباید در هیچ شرایطی از انجام آن کوتاهی کرد. با توجه به اینکه کومه‌له در طی بیش از چهار دهه گذشته در نقاط عطف جنبش کردستان از جایگاه دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان کردستان به نیازهای جنبش انقلابی کردستان پاسخ داده از اعتبار خاصی در میان کارگران برخوردار است. همین واقعیت در اوضاع متحول سیاسی کنونی و تغییر توازن قوا به نفع مبارزات کارگری و توده‌ای تسهیلات زیادی را برای گسترش تشکیلات حزبی در سطح کلان در میان کارگران فراهم آورده است.

حزبی که سیاست‌ها و تاکتیک‌های آن با مبارزه کارگران و توده‌های زحمتکش درهم آمیخته شده باشد، حزبی که از فرصت‌های که پیش می‌آیند با احساس مسئولیت در راستای منافع آنان بهره بگیرد، حزبی که در همین راستا به پیشواز ایجاد فرصت‌های جدید برود، بدون تردید بستر و فضای سیاسی معنوی مناسبی برای گسترش سریع تشکیلات حزبی در میان کارگران فراهم می‌آورد. فعالین کومه‌له که خود را در ادامه سنت سازماندهی کوچ مریوان، برپائی بنک‌های محلات در سنندج و سازماندهی اعتصابات عمومی در کردستان، در ادامه سنت سازماندهی مراسم اول مه و هشت مارس و برپائی کمیته‌های محلات در مقابله با کرونا، سیل و زلزله و حوادث محیط زیست و غیره ... می‌بینند، در شرایط کنونی نیز راه پیشروی خود را برای گسترش تشکیلات حزبی پیدا می‌کنند. آنچه روشن است این است که اوضاع سیاسی کنونی ایران و تغییر توازن قوا به سود جنبش‌های اعتراضی و نیز پیوندهای نزدیک طیف نسبتاً وسیعی از فعالین کومه‌له به همدیگر در یک شبکه از روابط طبیعی اجتماعی و مبارزاتی، ضرورت درجه‌ای از تمرکز در امر سازماندهی برای پاسخگویی به نیازهای این دوره را پیش کشیده است که لازم در این زمینه با سنجیدگی عمل شود.

حاکمیت شورایی مردم در کردستان

یکی از وظایف و اولویتهای دیگر که لازم است بر آن تأکید کنیم، تلاش سازمان یافته در راستای تبدیل کردن بدیل و آلترناتیو حاکمیت شورائی مردم به یک گفتمان نیرومند در میان توده‌های مردم کردستان است. با توجه به اینکه جامعه ایران گام به گام به یک موقعیت انقلابی نزدیک می‌شود، موقعیتی که پرونده قدرت سیاسی را به روی جامعه باز می‌کند، مسئله شکل دادن به بدیل حکومتی اهمیت سیاسی حیاتی پیدا کرده است. در برابر آلترناتیو و نقشه‌راه نیروها و احزاب ناسیونالیست که برای کسب قدرت سیاسی و تقسیم آن در بین خود و از بالای سر مردم و متکی کردن آن به یک ارتش میهنی و سیستم پارلمانی تلاش می‌کنند، لازم است آلترناتیو اداره شورایی جامعه را که بخشی از تجربه‌ی مبارزه انقلابی خود مردم کردستان نیز بوده است به یک گفتمان نیرومند در جامعه تبدیل کرد. لازم است ایده سازمان و حاکمیت شورایی را به میان هر خانواده، جمع و محفلی برد. در شرایطی که جامعه گام به گام به یک دوره انقلابی نزدیک می‌شود لازم است برای برپا کردن شوراها در هر کارخانه و مرکز تولیدی، در هر محله و روستایی بسترسازی کرد. بدون تبدیل بدیل شورایی حاکمیت مردم به یک گفتمان نیرومند که یکی از عنصرهای تعیین کننده و رمزهای پیروزی جنبش انقلابی کردستان است، این نگرانی وجود دارد که توده‌های مردم کردستان در تغییر و تحولات آینده یک بار دیگر به حاشیه رانده شوند و بعد از بیش از چهل سال مبارزه امکان این را پیدا نکنند که به شیوه‌ای مستقیم در حاکمیت و اداره و مدیریت جامعه ایفای نقش کنند. تجربه کردستان عراق نمونه بسیار گویایی است که نشان می‌دهد حاکمیت احزاب ناسیونالیست از طریق پارلمان و وزارتخانه‌ها نه تنها هیچ مجریایی برای دخالت مردم در قدرت سیاسی و اداره جامعه باقی نمی‌گذارد، بلکه پارلمان به وسیله‌ای برای دور نگاه داشتن مردم از دسترسی به اهرم‌های اداره و مدیریت جامعه تبدیل شده است. نباید بگذاریم این تجربه در کردستان ایران نیز تکرار شود.

اگر کارگران و مردم ستم‌دیده کردستان نمی‌خواهند به این سرنوشت گرفتار آیند، لازم است از هم اکنون به فکر پایه‌ریزی حاکمیت شورایی خودشان باشند. کارگران و زحمتکش‌ان و مردم

ستمیدیده کردستان باید به فکر پایه‌ریزی دولتی باشند که هر زن و مرد کارگر، و هر انسان زحمتکشی بتواند به شیوه‌ی شورایی اهرمهای قدرت آن را در دست بگیرند و مستقیماً در حیات سیاسی و اداره جامعه نقش رهبری ایفا کنند. برنامه کومه‌له برای حاکمیت مردم در کردستان امکان‌پذیری پایه‌ریزی همچون حکومتی، یعنی "حکومت شورایی" را به مردم نشان دهد. کومه‌له می‌خواهد ضرورت حاکمیت شورایی را به آگاهی جمعی مردم کردستان تبدیل کند با این هدف که کمتر از آن را پیروزی به حساب نیاورند و به کمتر از آن تن ندهند. برنامه کومه‌له برای حاکمیت شورایی امر حاکمیت در کردستان آزاد شده را حق بی‌چون و چرای کارگران و مردم ستم‌دیده کردستان می‌داند و کومه‌له حاضر نیست با هیچ حزب و گروهی بر سر تقسیم قدرت در آینده وارد مذاکره و گفتگو شود، زیرا حاکمیت را نه از آن این حزب و آن سازمان، بلکه قدرت سیاسی و اداره امور جامعه به سوی برابری و رهائی را از آن توده‌های مردم می‌داند. بر اساس برنامه کومه‌له برای حاکمیت مردم در کردستان، با در هم پیچیدن بساط حاکمیت جمهوری اسلامی در کردستان، کارگران و زحمتکشان، زنان ستم‌دیده و فرودستان که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، می‌توانند و قادر هستند قدرت را در دست بگیرند. مطابق برنامه کومه‌له برای حاکمیت شورایی مردم در کردستان، یک ساختار شورایی است که امکان شرکت و دخالت وسیع‌ترین توده‌ها را در امر حاکمیت و مدیریت جامعه فراهم می‌آورد و از منافع و مصالح آنها حمایت می‌کند.

آنچه در برنامه کومه‌له برای حاکمیت مردم کردستان بر آن تأکید می‌شود، حاکمیت شورایی است که در رأس آن کنگره سراسری نمایندگان شوراها و در پایین‌ترین سطح آن شوراهای محلی شهر و روستا و محل کار قرار دارند و از طریق سیستم شورایی مستقیماً به‌عنوان عضوی از دولت در امر حاکمیت نقش فعال دارند و از طریق نمایندگان خود در سطوح مختلف، شوراهای ناحیه‌ای، ایالتی، محلی و سراسری در همه عرصه‌های فعالیت اجتماعی، دخالت می‌کنند. نیروی مسلح محلی تحت فرماندهی کنگره سراسری شوراها امور مربوط به دفاع از دستاوردهای مردم

کردستان را در برابر تهدیدها و تعرض‌های دولت مرکزی و یا هر نیروی دیگری بر عهده خواهد داشت.

شکل دادن به قطب چپ و سوسیالیستی در کردستان

یکی دیگر از اولویت‌های کومه‌له شکل دادن به قطب یا بلوک چپ و سوسیالیستی در کردستان است. جامعه کردستان هم یک جامعه سرمایه‌داری و طبقاتی است. در این جامعه نیز بر متن جدال و کشمکش و رویارویی طبقات و جنبش‌های اجتماعی، گرایش‌ها و سنت‌های مختلف سیاسی به‌عنوان واقعیات عینی و غیر قابل انکار وجود دارند که هر کدام از این سنت‌ها و گرایش‌های سیاسی اجتماعی و جا افتاده، خود بستر شکل‌گیری احزاب و جریانات مختلف سیاسی را به وجود آورده است. گرایش اسلام سیاسی، جنبش و سنت ناسیونالیستی و جنبش سوسیالیستی هر کدام بخشی از واقعیت عینی جامعه کردستان را تشکیل می‌دهند.

وجود گرایش سلفی‌گری به دلیل عملکرد تاریخی رژیم جمهوری اسلامی در استفاده از نیروهای اسلامی برای تضعیف و مقابله با نیروهای چپ و سوسیالیستی و رشد سکولاریسم و دیگر احزاب و نیروهای سیاسی در کردستان، هر چند ضعیف، اما یک واقعیت انکارناپذیر است. گرایش اسلام سیاسی، علاوه بر گرایش‌های درون حکومتی در قالب گروه‌های سلفی و یا جریان مفتی‌زاده بخشی از واقعیات جامعه کردستان هستند. یا همان‌گونه که می‌بینیم بر بستر گرایش ناسیونالیستی در کردستان احزاب و سازمان‌های مختلفی شکل گرفته و فعالیت می‌کنند و دارای کادر، پیشینه‌ی تاریخی و سنت‌های جاافتاده فعالیت خود هستند. در این میان جنبش سوسیالیستی در کردستان هم از این قاعده مستثنی نیست. بر متن این جنبش عینی و واقعی کومه‌له و احزاب مختلف سیاسی فعالیت می‌کنند. این جنبش هم کادر و فرهنگ و سنت‌های مبارزاتی شناخته‌شده‌ی خود را دارد. سنت اعتصابات عمومی، اعتصابات و اعتراضات کارگری، برگزاری مراسم اول ماه مه، برگزاری روز جهانی زن، دفاع از حقوق کودکان و ... بخشی از سنت‌های این جنبش و گرایش اجتماعی به شمار می‌آیند. درست است که کومه‌له از نفوذ اجتماعی و اعتبار غیر قابل انکاری در جامعه کردستان برخوردار است، اما احزاب سیاسی چپ و کمونیستی دیگر

نیز برای نمونه احزاب کمونیست کارگری بر متن همین سنت مبارزاتی در کردستان فعالیت می‌کنند. بنابراین اگر جنبش و گرایش ناسیونالیستی در کردستان یک گرایش تحزب یافته است، گرایش چپ و سوسیالیستی هم در این جامعه یک گرایش تحزب یافته است.

بر متن این اوضاع عمومی تلاش چند سال پیش احزاب ناسیونالیست در کردستان برای گرد آمدن در "مرکز همکاری" و توافق نظر آن‌ها بر سر مبانی مشترک همکاری به لحاظ تاریخی در جامعه تحزب یافته‌ای مانند کردستان یک گام به پیش است و انتخاب سیاسی بین راست و چپ جامعه را برای توده‌های مردم تسهیل می‌کند. کار ما مخالفت با نفس شکل‌گیری ائتلاف احزاب ناسیونالیست نیست، بلکه کومه‌له نیز باید از موضع پاسخگویی به نیاز مبارزه کارگران و زحمتکشان کردستان ابتکار عمل تلاش برای ایجاد یک قطب چپ و سوسیالیستی در کردستان را در دست بگیرد. شکل‌گیری قطب چپ و سوسیالیستی، جنبش سوسیالیستی در کردستان را در موقعیت مناسب‌تری برای بیرون کشیدن مردم از زیر تأثیر استراتژی و سیاست‌های احزاب ناسیونالیست و ائتلاف آنان قرار می‌دهد. این قطب می‌تواند بر پایه توافق مشترک حول مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، مبارزه برای سوسیالیسم و پیگیری استراتژی سوسیالیستی در جنبش انقلابی کردستان شکل بگیرد. تلاش برای جلب همکاری پایدار دیگر احزاب و نیروها و جمع‌های کمونیست در کردستان و شکل دادن به قطب رادیکال و سوسیالیستی و توافق بر سر پیشبرد پروژه‌ها و سازمان‌دادن کمپین‌های سیاسی و تبلیغی می‌تواند به تقویت جنبش سوسیالیستی در جامعه کردستان منجر شود. همان‌طور که بارها تأکید کرده‌ایم با سازماندهی کمپین مقابله با کشتار کولبران در کردستان، به‌راه انداختن جنبش علیه بیکاری، کمپین حول دفاع از بیانیه حقوق پایه‌ای مردم زحمتکش در کردستان، کمپین دفاع از حاکمیت شورائی مردم در جامعه تحزب یافته‌ای مانند کردستان که سرشار از تجارب مبارزاتی است و با این نوع کارزارها است که می‌توان رویداد خلق کرد و فرصت مناسب فراهم آورد. بر متن پیشبرد این فعالیت‌ها است که جنبش و گفتمان سوسیالیستی در کردستان می‌تواند نقش هژمونیک و رهبری به دست آورد. با سازماندهی این نوع کارزارهای مؤثر در کردستان است که هزاران

"منفرد" کمونیست، انسان‌های چپ و رادیکال با گرایش‌های سیاسی و نظری مختلف به آن می‌پیوندند و جایگاه خود را در این کارزارها پیدا می‌کنند. بنابراین تأکید بر سیاست سازماندهی قطب چپ و سوسیالیستی در کردستان راه واقع‌بینانه و ضروری جلب همکاری مبارزان سیاسی و فعالین سوسیالیست در کردستان و در خارج از کشور می‌باشد. کومه‌له با جلب همکاری احزاب چپ و کمونیست و تمام محافل چپ و رادیکال در این جامعه است که می‌تواند به تقویت گفتمان سوسیالیستی در کردستان کمک کند. تقویت کومه‌له نیز از همین مسیر می‌گذرد.

کومه‌له و راه‌حل مسئله ملی در کردستان

یکی دیگر از اولویت‌های ما آگاهمندی و همراه‌سازی هر چه بیشتر کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده به راه‌حل کومه‌له برای مسئله ملی در کردستان است. باید تلاش کرد که راه‌حل واقع‌بینانه برای حل مسئله ملی در کردستان هر چه فراگیرتر پذیرش بیابد و مقبولیت اجتماعی پیدا کند.

همان‌گونه که بارها تأکید کرده‌ایم، کومه‌له خواهان حق تعیین سرنوشت به معنی حق تشکیل دولت مستقل برای مردم ساکن در استان‌ها و مناطق کردنشین است. اما تأمین شرایطی که در آن مردم کردستان بتوانند بدون نگرانی از تهدیدات و اعمال فشارهای نظامی، پلیسی، سیاسی و اقتصادی و غیره آزادانه از این حق خود استفاده کنند، در گرو مبارزه برای یک اعتلای انقلابی در ایران، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری حکومتی است که برخورداری عملی از همه حقوق دموکراتیک مردم را تأمین نماید. بر این مبنی، تنها راه واقع‌بینانه‌ی رفع ستم ملی از مردم کردستان مشارکت آنان در یک جنبش انقلابی سراسری به منظور سرنگونی انقلابی حکومت اسلامی و تأمین آزادی‌های دموکراتیک و آزادی‌های بدون قید و شرط سیاسی است.

اما کومه‌له در شرایطی بر استراتژی سوسیالیستی خود برای رفع ستمگری ملی تأکید می‌کند، که ناسیونالیسم نیز جامعه کردستان را تحت تأثیر سیاست‌ها و عملکرد خود قرار داده است. اگر چه نطفه و نموده‌های اولیه‌ی جنبش ناسیونالیستی در کردستان در قالب واکنش فئودال‌های محلی در مقابل تعرضات دولت مرکزی عرض اندام کرد، اما به موازات زوال نظام فئودالی و

پیدایش و رشد نظام سرمایه‌داری در این مناطق، ایدئولوژی ناسیونالیستی در میان طبقات و اقشار نوظهور و مرفه نفوذ پیدا کرد و به ایدئولوژی غالب بورژوازی و لایه‌هایی از اقشار متوسط و خرده‌بورژوازی کردستان تبدیل شد. ناسیونالیسم ایدئولوژی و اهداف سیاسی معینی است که در جامعه‌ی کردستان هم مانند بسیاری جوامع دیگر همزاد پیدایش و گسترش مناسبات سرمایه‌داری به یک جنبش سیاسی تبدیل شده است. احزاب سیاسی و طیفی از برنامه‌های سیاسی مختلف بر اساس این ایدئولوژی بورژوازی بنیان‌گذاری و تدوین شده‌اند. این ایدئولوژی دارای جهان‌بینی، استراتژی سیاسی، فرهنگ و سنت‌های خاص خود است. تاریخ رشد و گسترش سرمایه‌داری نشان می‌دهد که ایدئولوژی و برنامه‌ی ناسیونالیسم عمدتاً بر اساس نیاز سرمایه‌داری هر ملت به ایجاد بازار داخلی و منحصر کردن این بازار در چارچوب مرزهای معین و ضرورت حفظ این مرزها به اتکا به نیروی توده‌های ساکن در آن مناطق، شکل گرفته است. ناسیونالیسم، فرهنگ و ادبیات و هنر و سمبل‌های خاص خود را برای تسهیل امر بسیج توده‌ای در خدمت تحقق این هدف طبقاتی به‌وجود آورده است. با این وجود، امروز که با رشد خارق‌العاده و جهانی شدن سرمایه‌داری، همه‌ی مرزها بر روی حرکت کالا و سرمایه باز شده است، پایه‌های اقتصادی این ایدئولوژی مبنی بر ایجاد بازار داخلی و ملی از بین رفته است. سرمایه‌داران کردستان نیز گام نهادن در مسیر ادغام در بازار جهانی را در راستای منافع طبقاتی خود می‌دانند. اکنون بقای ستمگری ملی در کردستان در بی‌حقوقی‌های سیاسی و اداری، فرهنگی، عقب‌نگه داشتن کردستان به لحاظ اقتصادی و ساختارهای ضعیف خدمات اجتماعی که دود آن اساساً به چشم کارگران و زحمتکشان کردستان می‌رود، با برجستگی خودنمایی می‌کند. ناسیونالیسم از وجود این بی‌حقوقی‌ها و ستمگری‌ها تغذیه می‌کند و حضور خود در صحنه سیاسی جامعه را حفظ کرده است. اما از آنجا که به حکم همین تحولات اجتماعی و اقتصادی چند دهه‌ی اخیر، طبقه سرمایه‌دار و اقشار مرفه جامعه انگیزه‌ای برای مبارزه در جهت رفع ستمگری ملی ندارند و احزاب ناسیونالیست هم به حکم همین تحولات بیش از پیش، خود را با گرایش و آرزوهای پایگاه طبقاتی خود یعنی سرمایه‌داران و طبقات دارا منطبق کرده‌اند و به جای آن که رفع ستم ملی را هدف خود قرار داده

باشند، تنها به کسب بخشی از قدرت محلی، از هر طریقی که باشد، رضایت می‌دهند، رسالت تاریخی رفع ستمگری ملی و هر گونه تحول دمکراتیکی در جامعه نیز بر دوش طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه افتاده است.

بنابراین طبقه کارگر و مردم زحمتکش کردستان نیروی محرکه‌ی جنبش انقلابی کردستان هستند و پایان دادن به ستمگری ملی نیز در گرو پیشروی این طبقه اجتماعی در امر مبارزه است. اما به رغم اینکه امروز در کردستان دود ستمگری ملی بیشتر از همه به چشم کارگران و مردم زحمتکش می‌رود با این حال طبقه کارگر و زحمتکشان تنها برای مطالبه رفع ستم ملی به میدان مبارزه نیامده‌اند. کارگران و زحمتکشان و زنان ستمدیده کردستان خواسته‌ها و مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روشن خود را دارند که به مناسبت‌های مختلف آن‌ها را اعلام کرده‌اند. کومه له به هر اندازه بتواند با حضور در مبارزات روزانه‌ی طبقه کارگر و لایه‌های فرودست جامعه و با پافشاری بر خواسته‌های آن، این نیروی اجتماعی را بطور متشکل و سازمانیافته به میدان مبارزه سیاسی بیاورد، کل جریان سوسیالیستی را در موقعیت مناسب‌تری برای رهبری جنبش انقلابی کردستان و تحقق برنامه‌ی خویش برای رفع ستم ملی قرار می‌دهد.

در طرح کارگران برای حل مسئله ملی در کردستان که از نخستین روز پیروزی همراه با برنامه حداقل در زمینه تأمین رفاه اجتماعی و تأمین آزادی‌های سیاسی، رسماً اعلام و به مورد اجرا در خواهد آمد، کلیه ارگان‌ها و نهادهای نظامی و امنیتی و غیره که ابزار اعمال ستم و تبعیض هستند، برچیده می‌شوند. کلیه قوانین و موانع حقوقی و اداری که بر اساس تبعیض شکل گرفته‌اند ملغی می‌گردند. اداره امور کردستان و مدیریت جامعه به شوراهای منتخب مردم در سطوح مختلف و شورای نمایندگان سراسری کردستان سپرده می‌شود، شوراهایی که هم قانون‌گذار و هم مجری قانون خواهند بود. برنامه‌ای مشخص برای گسترش مراکز تولیدی و جبران عقب ماندگی‌های اقتصادی ناشی از تبعیض ملی به هزینه دولت مرکزی، به مورد اجرا گذارده می‌شود. از طریق بالا بردن سطح آموزش رایگان، از جمله، آموزش‌های فنی و حرفه‌ای، بالا بردن سطح خدمات اجتماعی و عمومی و غیره، امکان واقعی برخورداری از حقوق برابر برای

مردم کردستان فراهم می‌گردد. نمایندگان شوراهای سراسری کردستان بدون هیچ گونه قید و شرط و تبعیضی در ارگان‌های سراسری اداره امور ایران شرکت خواهند کرد.

با تحقق چنین شرایطی و با در پیش گرفتن سیاست‌های آگاهانه آموزشی و فرهنگی هرگونه نابرابری احتمالی میان ملت‌های مختلف زوال می‌یابد و هویت انسانی افراد متعلق به اتنیک‌ها و ملیت‌های مختلف و راه در هم آمیختن آن‌ها هموارتر می‌گردد. چنین جامعه‌ای با ستم ملی بیگانه خواهد شد. در این صورت کشیدن هرگونه حصار به دور کردستان به معنی واگذار کردن اداره این جامعه به تناسب قوای سیاسی و طبقاتی موجود در آن، یعنی محروم کردن کارگران کردستان از دستاوردها و پشتیبانی هم طبقه‌ای‌های خود در سطح سراسری است. چشم داشتن به یک افق سراسری، همراه با کارگران و همه مبارزین انقلابی و سوسیالیست در ایران سهل‌ترین و کم‌دردسرتین راه برای رفع ستم ملی و تحقق اهداف و مطالبات حق طلبانه‌ی مردم کردستان است.

بدیهی است که با ایجاد چنین شرایط دمکراتیکی این مردم کردستان هستند که تصمیم می‌گیرند چگونه از حق خویش استفاده کنند. در چنین شرایطی، با توجه به اوضاع جهانی و مجموعه عوامل محلی و منطقه‌ای و شرایط بخش‌های دیگر کردستان، ما باقی ماندن در چارچوب ایران و مشارکت مردم کردستان در حاکمیت سراسری و شورایی کارگران و زحمتکشان را توصیه می‌کنیم.

در مورد طرح فدرالیسم

یکی از طرح‌هایی که در رابطه با رفع ستم ملی از جانب احزاب و نیروهای ناسیونالیست مطرح می‌شود، فرم حکومتی فدرالیسم است. مبلغان این شکل حکومتی آن را راه‌حل واقع‌بینانه و عملی‌تری برای رفع ستم ملی معرفی می‌کنند. در سطح کلی فدرالیسم طرحی مربوط به آرایش و حدود اختیارات دولت مرکزی است. در چنین فرم حکومتی همه ابزارهای ستمگری و سرکوب از قبیل ارتش، نیروهای امنیتی، سیاست خارجی و پول و قدرت اقتصادی در دست دولت مرکزی

باقی خواهد ماند. واضح است که این بسته به ماهیت دولت مرکزی است که چگونه از این ابزارها استفاده می‌کند و مدافعان فرم حکومتی فدرالیسم با ماهیت و مناسبات سرمایه‌دارانه‌ی دولت مرکزی مخالفت و تضادی ندارند.

مبلغان فرم حکومتی فدرالیسم چنین وانمود می‌سازند که گویا وجود ستم ملی در کردستان ناشی از آرایش دولت مرکزی است و نه از ماهیت سرمایه‌دارانه و ضددمکراتیک آن و بنابراین گویا بدون مبارزه برای تغییر ماهیت طبقاتی دولت مرکزی و تنها در صورت غیرمتمرکز و فدرالی اداره شدن حکومت مرکزی و فدرال شدن کردستان مسئله ملی حل خواهد شد. از همین روی در استراتژی سیاسی این احزاب مبارزه قاطع برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و یا هر رژیم بورژوایی دیگر جایگاهی ندارد. در شرایط کنونی احزاب و نیروهای ناسیونالیست استراتژی غیرانقلابی و ماهیت مواضع سازشکارانه خود در قبال رژیم اسلامی را تحت لوای شعار فدرالیسم پنهان می‌کنند. از آن‌جا که طرح فدرالیسم همه‌ی ارگان‌ها و نهادهای سرکوبگر و قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی و روابطه خارجی را در اختیار دولت مرکزی باقی می‌گذارد نه تنها راه‌حلی برای رفع ستم ملی نیست، بلکه خود بیانگر تداوم ستمگری ملی بوده و ستم ملی را مانند استخوان لای زخم همچنان باقی می‌گذارد.

از نظر کارگران و زحمتکشان آگاه کردستان احزاب و جریان‌های ناسیونالیست مدافع فدرالیسم، هیچ مطالبه‌ای در برابر مناسبات کار و سرمایه و سرمایه‌داری حاکم در ایران ندارند و از این نقطه نظر آن‌ها طرفدار حفظ وضع موجود هستند. اما وضع موجود چیزی جز ادامه سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بورژوازی نیست. مدافعان فدرالیسم می‌خواهند وضع موجود و مناسبات سرمایه‌دارانه را از طریق کنترل قیام توده‌های مردم و روی کار آوردن یک حکومت فدرال مبتنی به سیستم پارلمانی حفظ کنند. حکومت فدرالی که کارگران، فقرا و محرومان جامعه نه‌تنها در آن سهمی نخواهند داشت، بلکه این‌بار نیروهای بورژوایی کرد در قواره‌ی حکومت کردستان فدرال، پرچم ملی، افسانه‌های ملی و سرود ملی را به‌عنوان ابزاری برای تحمیل بی‌حقوقی به کارگران و مردم تهی‌دست و محروم جامعه به‌کار می‌گیرند. این‌بار مردم کارگر و

زحمتکش و محروم جامعه بدون آن که تغییری در موقعیت و شرایط زندگی‌شان ایجاد گردد، باید برای "میهن خود" بیشتر کار کنند، بیشتر مالیات بدهند، کمتر مصرف کنند و اعتصاب و تظاهرات برپا نکنند. حکومت فدرال کردستان نیز حکومت اقلیت جامعه بر اکثریت خواهد بود، حکومتی خواهد بود که فقط بورژواها، نخبگان جامعه و سران احزاب ناسیونالیست می‌توانند موقعیت‌های کلیدی آن را به دست بگیرند. یکی از وظایف و اولویت‌های کومه‌له این است که مردم ستم‌دیده کردستان را زیر بار توهمات‌ی که احزاب ناسیونالیست در مورد فدرالیسم دامن می‌زنند بیورند.

مناسبات با احزاب سیاسی در کردستان

جامعه‌ی کردستان به دلیل اعمال ستم ملی از جانب دولت‌های مرکزی و تداوم آن از جانب رژیم جمهوری اسلامی، به بستری برای حضور گرایش ناسیونالیستی تبدیل شده است. بر متن این زمینه‌های عینی و وجود این گرایش اجتماعی، احزاب و سازمان‌های سیاسی مختلف با اهداف و استراتژی‌ی سیاسی نسبتاً متفاوت، شکل گرفته‌اند. تداوم مبارزه سیاسی طی بیش از چهار دهه‌ی گذشته علیه سرکوبگری‌های رژیم اسلامی که همواره از پشتیبانی اکثریت قاطع مردم کردستان برخوردار بوده است، کردستان را به یک جامعه تحزب‌یافته تبدیل کرده است.

بر بستر این اوضاع دولت مرکزی همواره ابزارهای مختلفی را برای سرکوب و به انحراف کشاندن مقاومت و مبارزه مردم کردستان به‌طور هم‌زمان به کار گرفته است. اگر از یک سوی به سرکوب مستقیم از طریق لشکرکشی، اعمال خشونت و قهر عریان، بازداشت، شکنجه، زندان و اعدام روی آورده، از سوی دیگر با بهره‌برداری از شکاف‌ها و اختلافات موجود در بین احزاب سیاسی فعال در کردستان، دامن زدن به روحیه‌ی انتظار در میان مردم کردستان با یاری گرفتن از حربه‌ی مذاکرات یک‌جانبه با برخی از احزاب و جریان‌های سیاسی و همچنین تلاش برای از محتوی خالی کردن خواست‌ها و مطالبات مردم کردستان و محدود کردن این خواست‌ها در

چارچوب تنگ مطالبات فرهنگی از هیچ تلاشی برای به شکست کشاندن جنبش حق طلبانه و انقلابی مردم کردستان دریغ نکرده است.

کومه‌له که پرچم مطالبات کارگران و مردم زحمتکش و زنان ستم‌دیده و جنبش سوسیالیستی را برافراشته است، بنا به مسئولیتی که در قبال جنبش انقلابی مردم کردستان بر عهده دارد و به منظور به کار گرفتن همه‌ی ظرفیت‌های اعتراضی موجود در جامعه بر علیه دولت مرکزی، به منظور محدود کردن امکان توطئه‌گری‌های رژیم جمهوری اسلامی در میان احزاب و جریان‌های سیاسی مسلح در کردستان، تأمین شرایط برای همکاری‌های لازم میان این نیروها در برابر رژیم جمهوری اسلامی که ضرورت‌های سیاسی آن را ایجاب می‌کنند، سیاست معینی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. بدیهی است که کومه‌له استراتژی خود در جنبش انقلابی مردم کردستان را به منظور به پیروزی رساندن این جنبش، مستقل از این نوع همکاری‌ها، پیگیرانه دنبال خواهد کرد.

- سیاست ناظر بر مناسبات ما با دیگر احزاب و نیروهای سیاسی در کردستان بر اصل احترام و پابندی آن‌ها به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم، پابندی آن‌ها به اصل آزادی بدون قید و شرط فعالیت سیاسی در کردستان به‌عنوان یکی از ارکان مبارزه مسالمت‌آمیز سیاسی استوار است.
- لازم و ضروری است که همه نیروهای سیاسی فعال در کردستان به روشنی و به‌طور اکید به سیاست عدم استفاده از اسلحه در پیش‌برد اختلافات سیاسی متعهد شوند و پابندی بدون چون و چرای خود به این امر را به جامعه کردستان اعلام نمایند.
- اجتناب از هرگونه ارتباط با رژیم؛ مذاکره با حکومت مرکزی در ارتباط با حقوق و خواست‌های مردم کردستان، امری منحصر به هیچ حزب و یا سازمانی نیست. لازم است هرگونه ارتباط جداگانه و مخفی با دولت مرکزی منع گردد.

- به رسمیت شناختن اصل حاکمیت مردم؛ حاکمیت و اداره جامعه در کردستان حق و امر بدون چون و چرای مردم است و احزاب سیاسی مجاز نیستند مستقل از رأی و اراده‌ی مستقیم مردم، حاکمیت را در هیچ سطحی مابین خود تقسیم کنند.
- اجتناب از وارد شدن به ائتلاف‌های ارتجاعی در سطح منطقه؛ با توجه به دخالت‌گری ابرقدرت‌های جهانی و حکومت‌های سرمایه‌داری ارتجاعی منطقه مانند عربستان و ترکیه و ... در کانون‌های بحران خاورمیانه و نقشی که در ویرانی شهرها، کشتار و آواره و بی‌سرپناه کردن مردم ستم‌دیده این منطقه داشته‌اند، باید از هرگونه وارد شدن به ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی با این قدرت‌ها اجتناب گردد.
- همکاری نیروهای سیاسی در هر سطحی که انجام بگیرد، لازم است در راستای منافع عمومی کارگران و مردم ستم‌دیده در سطح ایران و منطقه بوده و در جهت تقویت مبارزات جمعی و مستقیم آن‌ها علیه جمهوری اسلامی و دولت‌های سرکوبگر مردم در کشورهای منطقه انجام بگیرد.
- از نظر کومه‌له رعایت اصول و پیش‌شرط‌های فوق در گرو حضور توده‌های کارگر و زحمتکش و ستم‌دیده کردستان در صحنه سیاسی جامعه است. اگر چه رعایت این اصول و پیش‌شرط‌ها، زمینه را برای یک مناسبات و مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز و همکاری‌های موردی میان احزاب و جریانات سیاسی کردستان در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی هموار می‌کند، ولی نظر به وجود استراتژی‌های سیاسی متفاوت با احزاب ناسیونالیست در کردستان، وارد شدن به ائتلاف سیاسی، یا اتحاد عمل پایدار و یا قرار گرفتن زیر چتر یک پلاتفرم سیاسی با آن‌ها را غیر ممکن می‌کند. برای نمونه هم‌پیمانی احزاب ناسیونالیست با نیروهای شوونیست اپوزیسیون ایرانی، مانند سلطنت‌طلبان و یا هم‌پیمانی با سازمان مجاهدین خلق ایران که خواهان برپایی یک جمهوری اسلامی دیگر در ایران است و همگی آن‌ها با حق تعیین سرنوشت مردم کردستان دشمنی می‌ورزند، و یا در پیش گرفتن

سیاست اتکاء به دخالت قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه که برای جنبش حق طلبانه مردم کردستان مخاطره‌آمیز هستند از جمله موانع استراتژیکی هستند که وارد شدن به ائتلاف‌های سیاسی با این احزاب را غیر ممکن می‌کند.

جایگاه نیروی مسلح

یکی از اولویت‌های دیگر که لازم است دوباره مورد تأکید قرار بگیرد، ضرورت حفظ و تقویت نیروی مسلح کومه‌له است. این ضرورت از این حقیقت تاریخی نتیجه می‌شود که رژیم جمهوری اسلامی برای تثبیت حاکمیت ضد انقلابی خود به مردم کردستان اعلام جنگ کرد و این جنگ در اشکال مختلف و از جمله میلیتاریزه کردن کردستان هنوز ادامه دارد. مردم کردستان در برابر این تعرض دست به اسلحه بردند و کومه‌له از سازمان‌دهندگان مقاومت مسلحانه در برابر لشکرکشی رژیم به کردستان بود. مردم کردستان هنوز هم رژیم جمهوری اسلامی را به‌عنوان یک نیروی اشغالگر می‌شناسند که حقوق و آزادی آن‌ها را سلب کرده است. همین واقعیات‌ها هستند که ضرورت حفظ نیروی مسلح کومه‌له و ظرفیت مبارزه مسلحانه را پیش روی می‌گذارد. بنابراین اگر اکنون با مسائل و دشواری‌های عملی در برابر بازسازی نیروی مسلح کومه‌له روبرو هستیم. ضروری است که این دوره را پشت سر بگذاریم.

ما همواره تأکید کرده‌ایم فعالیت مسلحانه و گسترش و محدود کردن آن تابعی از نیازهای مبارزات سیاسی و توده‌ای است و برای حفظ جایگاه و اعتبار مبارزه مسلحانه، از کردستان عراق به‌عنوان یک پشت جبهه برای پیشبرد مبارزه مسلحانه استفاده نمی‌کنیم. اما تأکید بر این سیاست اصولی یک ذره از اهمیت حفظ چهره مسلح کومه‌له نمی‌کاهد. علاوه بر این از استقرار تشکیلات علنی کومه‌له در کردستان عراق می‌توان به‌عنوان پایگاهی برای گسترش ارتباطات با داخل، پذیرش و آموزش جوانان علاقه‌مند به این عرصه از مبارزه و ایجاد تسهیلات برای پیشبرد فعالیت‌های کمونیستی بهره برد.

۵

قرار مصوب کنگره‌ی سیزدهم حزب کمونیست ایران در مورد جریان انشعابی از حزب و کومه‌له

از آن‌جا که کنگره سیزدهم حزب کمونیست ایران به دلیل گذشت چند ماه از انشعاب جناح راست، ارزیابی از بحران و کشمکش‌های سیاسی و تشکیلاتی چند سال گذشته درون حزب کمونیست ایران و کومه‌له سازمان کردستان حزب را در دستور کار خود قرار نداد، لذا:

(۱) کنگره سیزدهم حزب کمونیست ایران، بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در مورد انشعاب جناح راست از حزب کمونیست ایران و کومه‌له و تبیین آن از ماهیت اختلافات سیاسی و تشکیلاتی با جریان انشعابی که به تاریخ ۲۶ دی ماه ۱۴۰۰ برابر با ۱۶ ژانویه ۲۰۲۲ انتشار یافت را مورد تأیید قرار می‌دهد.

(۲) از آن‌جا که رهبری جناح راست در یک اقدام انحلال‌طلبانه با برگزاری کنگره جناحی و با ممانعت از شرکت کلیه اعضای که به جناح چپ تشکیلات تعلق داشتند در پروسه انتخابات این کنگره به بهانه واهی درست کردن تشکیلات موازی، انشعاب و جدائی خود از حزب کمونیست ایران و از کومه‌له به‌عنوان سازمان کردستان این حزب را اعلام و عملی کرد. همچنین از آن‌جا که در هنگام این انشعاب اکثریت هفتاد و پنج درصدی کمیته مرکزی حزب منتخب کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران در حال انجام وظایف روتین خود بود، لذا کنگره سیزدهم حزب کمونیست ایران استفاده جریان انشعابی از نام حزب کمونیست ایران و کومه‌له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران را اقدامی تاکتیکی و فرصت‌طلبانه و به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی ناروا و نامشروع می‌داند.

کنگره سیزدهم حزب کمونیست ایران

۲۷ فروردین ۱۴۰۱ - ۱۶ آوریل ۲۰۲۲

بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

در مورد انشعاب جناح راست از حزب کمونیست ایران و کومه‌له

اختلافات سیاسی و تشکیلاتی و بحرانی که از چند سال پیش بخش‌های مختلف تشکیلات حزب کمونیست ایران و کومه‌له را عملاً به دو قطب و جناح متمایز از هم تقسیم کرده بود، اکنون و با تصمیم و اقدام عملی رهبری جناح راست برای برگزاری کنگره جناحی کومه‌له به آخرین مرحله خود رسیده است. کمیته مرکزی کنونی کومه‌له با برگزاری کنگره جناحی و با ممانعت از شرکت کلیه اعضای که به جناح چپ تشکیلات تعلق دارند در پروسه انتخابات این کنگره به بهانه واهی درست کردن تشکیلات موازی، عملاً انشعاب و جدائی خود از حزب کمونیست ایران و از کومه‌له به عنوان سازمان کردستان این حزب و از سنت‌های پیشرو و انقلابی تاکنونی این جریان را اعلام و عملی کرده است.

کمیته مرکزی حزب با اعتقاد به اینکه جریان ما ابزار مبارزه کارگران و مردم زحمتکش و ستم‌دیده است، آن‌ها حق دارند در سرنوشت آن دخیل باشند و در جریان مسائل و مشکلات آن قرار بگیرند، طی چند سال گذشته در مقاطع مختلف و علیرغم کارشکنی‌های جناح راست تلاش کرد از طریق رسانه‌های حزبی افکار عمومی و به‌ویژه فعالین جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی را در جریان ماهیت واقعی اختلافات و سیمای سیاسی بحران درون حزب قرار دهد.

وجود اختلاف نظر سیاسی در حزب کمونیست ایران و کومه‌له که با رشته‌های مختلف به جامعه مربوط هستند و به‌ویژه در کردستان از یک موقعیت اجتماعی برخوردارند، همواره بخشی از موجودیت این جریان بوده است. وجود اختلاف نظر سیاسی و پیچیدگی‌های آن از این حقیقت ساده سرچشمه می‌گیرد که جامعه به طبقات متضاد، با جنبش‌های اجتماعی و گرایش‌های فکری و سیاسی و سنت‌های مختلف تقسیم شده است. طبقات در جامعه سرمایه‌داری در حالت تعارض و تخاصم دائمی و وقفه‌ناپذیر، گاه پنهان و گاه آشکار و در حرکت و پویایی قرار دارند. بر متن

تضاد و کشمکش طبقات جنبش‌های اجتماعی و سیاسی با اهداف متفاوت بر پا می‌شوند. احزاب سیاسی که بر بستر این جنبش‌های سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرند نقش عمده‌ای در تعارض دو طبقه اصلی جامعه و تکامل این مبارزه ایفا می‌کنند و خود نیز به ناگزیر این جدال‌ها را در اشکال مختلف نظری، سیاسی و سبک کاری در درون خود منعکس می‌کنند. بافت و موقعیت اجتماعی خاصی که احزاب سیاسی پیدا می‌کنند، بیانگر مراحل تکامل مبارزه همین طبقات اجتماعی است. بنابراین تمام مسئله بر سر این است که جریان کمونیستی چگونه از درون مجادلات سیاسی و کشمکشی که تا حدود زیادی بازتاب جدال‌های واقعی درون این جامعه است، منافع حرکت تاریخی طبقه کارگر را نمایندگی می‌کند و سالم، متحد و فعال بیرون می‌آید.

با این درک از ریشه و جایگاه اختلاف نظر سیاسی در درون حزب و جهت‌گیری‌ها بود که در سال‌های اخیر مدام رفقای رهبری حزب، جناح مقابل را که با برخی از مبانی فکری و خط رسمی حزب اختلاف داشتند و به مناسبت‌های مختلف این اختلافات را در درون تشکیلات مطرح کرده و به اجرا در آورده بودند، را ترغیب می‌کردیم تا دیدگاه‌های خود را در سطح علنی هم به معرض قضاوت بگذارند. متأسفانه این رفقا بجای روشن کردن جنبه‌های سیاسی، فکری و برنامه‌ای اختلافات خود با حزب، و به معرض قضاوت قرار دادن آن در سطح علنی و پاسخ دادن به ابهامات و سؤالات پیرامون آن روش‌های دیگری در پیش گرفتند. آن‌ها در مقابل، طی کمپین‌هایی که در بخش‌های مختلف تشکیلات به‌راه انداختند مدافعان پیگیر برنامه و استراتژی و مبانی فکری حزب و کومه‌له را به جریان‌های سیاسی بیرون از حزب منتسب کردند، ما را متهم کردند که می‌خواهیم کومه‌له را تضعیف و اردوگاه آن در کردستان عراق را جمع کنیم، اتهام کودتا علیه دبیر اول کومه‌له را مطرح کردند و با این نوع کمپین و گرد و خاکی که به پا کردند، فضای سیاسی درون تشکیلات را مسموم کرده تا اهداف تشکیلاتی خود را پیش ببرند. این جار و جنجال تبلیغاتی در حالی بود که خودشان در عمل از مبانی برنامه‌ای و استراتژیک حزب کمونیست ایران و کومه‌له فاصله گرفته بودند و سیاست‌ها و مواضعی اتخاذ می‌کردند که با مبانی سیاست‌ها و تاکتیک‌های حزب و کومه‌له خوانایی نداشت. علیرغم اینکه این رفقا روش مبارزه

سیاسی خود را چگونه توجیه می‌کردند، روشن بود که بعضی از اعضای رهبری این جناح با موجودیت حزب کمونیست ایران و فعالیت سراسری مخالف بوده و خواهان انحلال آن بودند و ثانياً با بسیاری از مسائل برنامه‌ای و استراتژیک حزب از جمله امکان‌پذیری انقلاب کارگری و تحقق سوسیالیسم در یک کشور، حاکمیت شورایی در کردستان، شیوه برخورد به احزاب بورژوازی و ناسیونالیست، تلاش برای شکل دادن به یک قطب چپ و سوسیالیستی در سطح سراسری و در کردستان، سبک کار کمونیستی و دمکراسی درون تشکیلاتی اختلاف جدی دارند.

در کادر رهبری و بدنه جناح راست وجود یک گرایش که تلاش برای انحلال حزب کمونیست و ادغام آن در کومه‌له را در محور فعالیت خود قرار داده است انکارناپذیر است. این در حالی است که آن شرایط اجتماعی و سیاسی که ۳۸ سال پیش ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران را ایجاد کردند نه تنها به قوت خود باقی هستند، بلکه تشدید هم شده‌اند. طی این مدت جمعیت ایران دو برابر شده است، جمعیت خانواده‌های کارگری به بیش از ۴۵ میلیون نفر افزایش پیدا کرده است. شمار کارگران صنعتی پنج برابر شده است، مسائل اجتماعی جدیدی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند، تحولات عظیمی در آگاهی کارگران و توده‌ها ایجاد شده است، شهرنشینی گسترش یافته و این مجموعه تحولات سیاسی و اجتماعی ما را در وضعیت کاملاً متفاوتی نسبت به سال‌های اول فعالیت حزب کمونیست قرار داده است. این رفقا که خواهان ادغام تشکیلات حزب در کومه‌له و در عمل انحلال حزب کمونیست ایران هستند در واقع از شناخت اوضاع جدید و وظایف عظیمی که در این دوره بر دوش ما قرار گرفته است عاجز هستند. در حالی که اگر کسی افق و دورنمای روشنی از پیشروی جنبش کارگری و سوسیالیستی داشته باشد، آنگاه قطعاً به تشکیلاتی چون حزب کمونیست ایران برای ادای سهم در تحقق این چشم‌انداز نیاز خواهد داشت. انحلال حزب کمونیست ایران آشکارا در خدمت تضعیف جنبش کارگری و کمونیستی ایران است. در عرصه کردستان و از زاویه مبارزه و زندگی مردم کردستان نیز وجود حزب کمونیست ایران و فعالیت در این قالب حیاتی است. در عصری که ناسیونالیسم به کمک همه ذخایر فرهنگی و سیاسی و برنامه‌ای خود به تفرقه در میان صفوف کارگران متعلق به ملیت‌های

مختلف دامن می‌زند و ما هر روزه شاهد فجایعی هستیم که تحت برنامه‌ها و خط‌مشی‌های سیاسی ناسیونالیستی در نقاط مختلف دنیا روی می‌دهد، در این جا در کردستان نیز اتکا به یک حزب و سازمان سراسری و کمونیستی به طور مؤثرتری به تقویت همبستگی طبقاتی کارگران کرد و غیرکرد کمک می‌کند و از زاویه مصالح طبقاتی حال و آینده کارگران کرد و غیرکرد نیز ادامه فعالیت تحت نام حزب کمونیست ایران ضروری است. ما از این سنگر بهتر می‌توانیم همبستگی انقلابی مردم کردستان با جنبش کارگری و جنبش‌های اعتراضی و پیشرو اجتماعی در سطح سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی را تقویت کنیم. فعالیت در چارچوب حزب کمونیست ایران و حضور در جبهه مبارزه کارگران و جنبش‌های پیشرو اجتماعی بر علیه جمهوری اسلامی ما را در موقعیت بسیار بهتری برای خنثی کردن پروژه‌های بورژوازی ایران که بر علیه جنبش رفع ستم ملی در جریان است قرار می‌دهد. اگر تحرک احزاب و نیروهای بورژوازی کردستان در همراهی با دیگر بخش‌های اپوزیسیون بورژوازی ایران برای شکل‌دادن به آلترناتیو حکومتی و همزمان کوبیدن بر طبل مذاکره با رژیم اسلامی برای به بیراهه کشیدن مبارزات مردم کردستان که این روزها در جریان است، را در نظر بیاوریم اهمیت کار در این عرصه را بهتر در می‌یابیم. و بالاخره از لحاظ ضرورت حل مسئله ملی کرد به شیوه اصولی و مفید به حال کارگران و زحمتکشان و مردم تحت ستم کردستان، کومه‌له در چارچوب حزب کمونیست ایران بهتر می‌تواند استراتژی و برنامه خود برای حل مسئله ملی را پیگیری کند. حزب کمونیست ایران مستقل از ارزیابی گذشته آن و مستقل از مسائل و کشمکش‌های درونی امروزی آن، به‌خاطر واقعیت‌های فوق، وجودش ضروری است. اما رهبری جناح راست که کلیه اقدامات‌شان طی چهار سال گذشته در مسیر و در راستای انحلال حزب کمونیست ایران بوده است، اکنون فقط از موضعی تاکتیکی و اپورتونیستی و از زاویه حفظ نیرو در دل کشمکش‌های درونی حزب و کومه‌له، خود را طرفدار بقای حزب کمونیست ایران جلوه می‌دهند.

یکی دیگر از محورهای مورد اختلاف با رفقای جناح مقابل، مسئله حاکمیت شورایی در کردستان و شیوه برخورد به احزاب بورژوازی و ناسیونالیست در کردستان است. در حالی که بر

اساس سند استراتژی کومه‌له در کردستان یکی از پیش‌شرط‌های تحقق حاکمیت شورائی مردم در کردستان عقیم گذاشتن تلاش‌های احزاب بورژوازی در کردستان برای جایگزین کردن نهادهای حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی با ارگان‌های فوق مردمی بورژوازی محلی است، رهبری جناح مقابل به دستیابی به توافق با احزاب ناسیونالیست آن‌هم در جزئیات بر سر پروسه واگذار کردن حاکمیت به مردم تأکید می‌کند. در حالی که تجربه تاریخی بارها و بارها نشان داده است که حاکمیت مردم و به زعم ما حاکمیت شورائی مردم در کردستان فقط و فقط می‌تواند محصول یک جنبش توده‌ای از پایین باشد. یعنی همان جنبش و خیزش توده‌ای در شهرهای کردستان که جلوه‌ای از آن را در خیزش آبان در بسیاری از شهرهای کردستان شاهد بودیم می‌تواند موجبات سقوط و از هم پاشیدن نیروها و پایه‌های حاکمیت جمهوری اسلامی در کردستان را فراهم آورد و به اشغال‌گری آن در کردستان پایان دهد. فقط چنین جنبشی برخاسته از اعماق جامعه قادر خواهد شد در دل خود نهادها و ارگان‌های حاکمیت توده‌ای را در شهرها و روستاهای کردستان برپا کند و با سازمان دادن یک ساختار قدرت سیاسی برای اداره و مدیریت جامعه پیروزی خود را قطعیت بخشد. در دوره بحران‌های سیاسی و انقلابی وقتی که توده‌ها به حرکت در می‌آیند و نهادها و ارگان‌های سیستم حاکم را به زیر می‌کشند، به اهرم‌های در دسترس اعمال قدرت سیاسی دست می‌برند و هر خلاء در سیستم اداری جامعه را با برپایی نهادها و ارگان‌های حاکمیت توده‌ای پر می‌کنند و اداره محلات و شهرها را در دست می‌گیرند. نباید در این باره تردیدی به‌خود راه داد که احزاب ناسیونالیست در مقابل این روند خواهند ایستاد و از هم اکنون برای کنترل خیزش توده‌های مردم و عقیم گذاشتن آن نقشه می‌ریزند. سرمایه‌داران و احزاب بورژوازی در هیچ کجای دنیا حکومت را دو دستی تحویل مردم نداده‌اند تا در کردستان ایران احزاب ناسیونالیست در توافق با "کومه‌له" حکومت را به توده‌ها تحویل بدهند. در جریان بحران‌های سیاسی و انقلابی همیشه مسئله حاکمیت یکی از مسائل مورد کشمکش حاد طبقات بالا و احزاب سیاسی متعلق به آنان با کارگران و توده‌های محروم و تحت ستم بوده است. این باورها که در تجربه تاریخی بارها به اثبات رسیده‌اند یکی از پایه‌های استراتژی سوسیالیستی کومه‌له در جنبش انقلابی کردستان است. مسئله این است همان‌طور که احزاب ناسیونالیست با

قاطعیت به دنبال استراتژی خودشان هستند و کنترل قیام مردم، انتقال قدرت به احزاب، تشکیل ارتش ملی و تدارک تشکیل پارلمان و ربودن قدرت از دست مردم را در دستور کار خود قرار داده‌اند، کومه‌له هم باید با روشن‌بینی و قاطعیت از هم اکنون در پی تبدیل کردن گفتمان حاکمیت شورائی به یک گفتمان نیرومند در جامعه کردستان، به راه انداختن یک جنبش شورایی در شهرها و روستاهای کردستان بر بستر رشد اعتراضات توده‌ای و تسلیح توده‌ای در فردای قیام پیروزمند مردم باشد. همان‌طور که احزاب ناسیونالیست از استراتژی تصرف قدرت سیاسی متکی بر یک سیستم پارلمانی و تشکیل ارتش میهنی و تکرار تجربه کردستان عراق در ایران کوتاه نمی‌آیند، کومه‌له هم نباید با دامن زدن به خوش‌باوری در زمینه توافق با احزاب ناسیونالیست بر سر پروسه واگذاری حق حاکمیت به مردم، استراتژی حاکمیت شورایی و تسلیح توده‌های متشکل در شوراها را به حاشیه براند و عملاً به دنبال‌رو پروژه‌های احزاب بورژوایی در کردستان تبدیل گردد.

یکی دیگر از محورهای مورد اختلاف در درون تشکیلات حزب کمونیست ایران و کومه‌له، اختلاف بر سر امکان‌پذیری تحقق سوسیالیسم در یک کشور بوده است. از اعضای رهبری جناح راست بارها اندر باب تز "تحقق سوسیالیسم در یک کشور امکان‌پذیر نیست" سخن گفته‌اند. در حالی که برای حزب ما که بر استراتژی انقلاب کارگری و حکومت شورائی کارگران تأکید می‌کند باید روشن باشد، وقتی طبقه کارگر انقلاب کرد و قدرت سیاسی را در دست گرفت راهی جز این در پیش رو ندارد که باید برای متحول کردن اقتصاد جامعه در جهت اهداف خودش برنامه‌ریزی کند. روشن است که حکومت کارگران با صدور چند فرمان نمی‌تواند سوسیالیسم را جانشین سرمایه‌داری کند. اما حکومت شورائی کارگران می‌تواند امکانات دولتی و اجتماعی را به کار بگیرد تا با برنامه‌ریزی دقیق اقتصاد در جهت نظام اشتراکی و سوسیالیستی راه رسیدن به اهدافش را کوتاه و تسریع کند. برای حکومت کارگران بدهی است که سوسیالیستی کردن تولید در جامعه صنعتی مانند ایران می‌تواند در شاخه‌هایی از صنایع کلیدی شروع شود که کمترین مشکلات و موانع را سر راه داشته باشد. هر چه سوسیالیستی کردن تولید در شاخه‌های مختلف دستاورد و

محاسن خود را در جهت پاسخگویی به نیاز انسان‌ها آشکارتر کند و آزادی واقعی انسان‌ها ریشه‌دارتر شود، دولت خود مدیریتی تولیدکنندگان هم جسورانه‌تر در راه پیشرفت سوسیالیسم گام بر خواهد داشت.

از طرف دیگر در حالی که تلاش برای ایجاد قطب چپ و کمونیستی در ایران و در کردستان بخشی از استراتژی و سیاست رسمی حزب کمونیست ایران و جهت‌گیری پلنوم‌های کمیته مرکزی‌های حزب و کومه‌له بوده است، اما رهبری جناح راست به اشکال مختلف در برابر این تلاش‌ها کارشکنی کرده‌اند. مخالفت کردن با سیاست شکل‌دادن به بلوک چپ و کمونیستی در کردستان به معنای ندیدن واقعیات جامعه کردستان است. جامعه کردستان هم یک جامعه طبقاتی است، در این جامعه نیز بر متن کشمش و جدال و رویارویی طبقات، جنبش‌ها، گرایش‌ها و سنت‌های مختلف سیاسی به‌عنوان واقعیات عینی و غیر قابل انکار وجود دارند که هر کدام از این سنت‌ها و گرایش‌ها سیاسی اجتماعی و جا افتاده، خود بستر شکل‌گیری احزاب و جریان‌های مختلف سیاسی را به وجود آورده است. گرایش اسلام سیاسی، جنبش و سنت ناسیونالیستی و جنبش سوسیالیستی، هر کدام بخشی از واقعیت عینی جامعه کردستان را تشکیل می‌دهند. در کردستان بر بستر گرایش ناسیونالیستی به‌عنوان یک گرایش اجتماعی احزاب و سازمان‌های مختلف شکل گرفته و فعالیت می‌کنند و دارای کادر، پیشینه تاریخی و سنت‌های جاافتاده فعالیت خود هستند. در این میان جنبش و گرایش سوسیالیستی در کردستان هم از این قاعده مستثنی نیست. بر متن این جنبش عینی و واقعی کومه‌له و احزاب مختلف سیاسی فعالیت می‌کنند. این جنبش هم کادر و سنت‌های مبارزاتی شناخته شده خود را دارد. سنت اعتصابات عمومی، اعتصابات و اعتراضات کارگری، برگزاری آکسیون‌های اول ماه مه، برپائی آکسیون‌های روز جهانی زن، دفاع از حقوق کودکان و مبارزه علیه تخریب محیط زیست بخشی از سنت‌های این جنبش و گرایش اجتماعی به حساب می‌آیند. درست است که کومه‌له از نفوذ اجتماعی و اعتبار غیر قابل انکاری در جامعه کردستان برخوردار است، اما احزاب چپ و کمونیستی دیگر هم بر متن همین سنت مبارزاتی در کردستان فعالیت می‌کنند. این احزاب مستقل از هر نوع ارزیابی که

در مورد دامنه فعالیت و نفوذ خود دارند، با برنامه و فرهنگ سیاسی خاص خود در این جامعه حضور دارند. بنابراین اگر جنبش و گرایش ناسیونالیستی در کردستان یک گرایش تحزب‌یافته است، گرایش چپ و سوسیالیستی هم در این جامعه یک گرایش تحزب‌یافته است. بر متن این اوضاع عمومی تلاش چند سال پیش احزاب ناسیونالیست در کردستان برای گردآمدن آن‌ها در مرکز همکاری و توافق نظر آن‌ها بر سر مبانی مشترک همکاری به لحاظ تاریخی در جامعه تحزب‌یافته‌ای مانند کردستان یک گام به پیش است و انتخاب سیاسی بین راست و چپ جامعه را برای توده‌های مردم راحت‌تر می‌کند. کار ما مخالفت با شکل‌گیری مرکز همکاری احزاب ناسیونالیست نیست، بلکه کومه‌له هم باید از موضع پاسخگویی به نیاز مبارزه کارگران و زحمتکشان کردستان ابتکار عمل تلاش برای ایجاد یک قطب چپ و سوسیالیستی در کردستان را در دست بگیرد. اتفاقاً تلاش برای جلب همکاری پایدار دیگر احزاب و نیروها و جمع‌های کمونیست در کردستان و شکل دادن به این قطب رادیکال و سوسیالیستی و توافق بر سر جزئیات پروژه‌هایی برای به راه انداختن کمپین‌های سیاسی و تبلیغی موفق، می‌تواند به تقویت جنبش سوسیالیستی در جامعه کردستان منجر شود. همان‌طور که بارها تأکید کرده‌ایم با مبارزه نقشه‌مند علیه بیکاری و مقابله با کشتار کولبران در کردستان، کمپین حول دفاع از بیانیه حقوق پایه‌ای مردم زحمتکش در کردستان، تلاش مشترک برای تبدیل گفتمان حاکمیت شورائی مردم به یک گفتمان نیرومند در جامعه، می‌توانیم حرکت رادیکال و سوسیالیستی را در کردستان تقویت کنیم. با این تلاش‌های مشترک در جامعه تحزب‌یافته‌ای مانند کردستان که سرشار از تجارب مبارزاتی است، می‌توان فرصت‌های تازه ایجاد کرد، و بر متن پیشبرد این فعالیت‌ها است که جنبش و گفتمان سوسیالیستی در کردستان می‌تواند نقش رهبری پیدا کند. با به راه انداختن این نوع کارزارهای مؤثر در کردستان است که هزاران "منفرد" کمونیست، انسان‌های چپ و رادیکال با گرایشات سیاسی و نظری مختلف به آن می‌پیوندند و جایگاه خود را در این کارزارها پیدا می‌کنند.

اما واقعیت این است که به رغم وجود آن اختلاف سیاسی و نظری که به اختصار به آن پرداختیم، این اختلافات به تنهایی وضعیت بحرانی حزب کمونیست ایران و کومه‌له و سرانجام انشعاب جناح راست را توضیح نمی‌دهند. آن دیدگاه‌ها و نظرات اگر چه در مغایرت با سیاست‌ها و مواضع رسمی حزب هستند، اما وجود آن‌ها در یک حزب سیاسی کمونیستی پدیده‌ای غیرعادی نیست. این اختلافات می‌توانست در فضایی سالم به بحث گذاشته شده و پیگیری شوند. اتفاقاً اگر این رفقا به جای انکار وجود اختلاف نظر سیاسی و یا ادعای اینکه اختلافات بزرگ‌نمایی شده‌اند، بحث‌های‌شان را در سطح علنی و رو به جامعه مطرح می‌کردند، به طوری که در بیرون از ما هم بدانند که اختلافات بر سر چیست، با اینکار می‌توانستند حداقل با شفاف‌تر شدن مسائل مورد اختلاف و گروه‌بندی‌های سیاسی در درون حزب کمک کنند. تنها در آن صورت و با پایبندی به سنت‌های انقلابی و پیشرو بود که می‌توانستند به‌رغم وجود جناح‌بندی سیاسی در مسیر وحدت صفوف تشکیلات قدم بردارند. اما این رفقا از یک طرف با انکار وجود اختلافات سیاسی و از طرف دیگر با روش‌ها و سبک کار به شدت ضددمکراتیکی که در مبارزه سیاسی و تشکیلاتی در پیش گرفتند، بحران تشکیلاتی را پیچیده کردند و موجبات یک قطب‌بندی و جناح‌بندی شدید و تنش‌آلود و سرانجام انشعاب را فراهم آوردند.

آن‌ها با درس گرفتن از تجربه انشعاب جریان زحمتکشان و جدائی فراکسیون فعالیت تحت نام کومه‌له، می‌دانستند که در تشکیلات حزب کمونیست ایران و کومه‌له حول خط مشی انحلال حزب کمونیست ایران، مخالفت با انقلاب کارگری و تحقق‌ناپذیری سوسیالیسم در یک کشور، مخالفت با حاکمیت شورایی در کردستان و مخالفت با ایجاد قطب چپ و سوسیالیستی، نمی‌توانند اکثریت اعضای حزب را با خود همراه کنند. از اینرو با تشدید آن نوع اژیتاسیون‌هایی که پیشتر اشاره کردیم و آلوده کردن فضای سیاسی تشکیلات به‌ویژه در مقطع برگزاری انتخابات‌ها و بطور مشخص در مقطع برگزاری کنگره هفدهم و کنفرانس دوازدهم تشکیلات خارج سعی کردند که افکار اعضای کم تجربه را در راستای پیشبرد پروژه‌های خود و شکل‌دادن به یک رهبری یکدست برای ارگان‌های مختلف رهبری حزب مهندسی کنند. استراتژی تشکیلاتی آنها تسخیر ارگان‌های

مختلف تشکیلاتی و رهبری حزب و کومهله با تکیه بر دروغ‌پردازی‌های سازمان‌یافته بود. آنها می‌خواستند از این طریق ارگان‌های رهبری را تسخیر کنند و این بار پیشبرد مواضع سیاسی خودشان را که در تقابل با مبانی برنامه‌ای و استراتژیک حزب و کومهله قرار دارند را در ادامه و در پیوستگی با سیاست‌ها و مواضع تاکتونی حزب و کومهله جلوه دهند. این رفقا می‌خواستند مواضع راست‌روانه خود را در پوشش چپ پیش ببرند، از این‌رو از بیان این حقیقت ساده که مواضع آن‌ها به‌طور عینی در جناح راست مبانی برنامه‌ای و استراتژی حزب کمونیست ایران و کومهله قرار گرفته به شدت برآشفته می‌شوند. رهبری جناح راست در حالی عامدانه تبیین راست و چپ از اختلافات درونی حزب و کومهله را عامل ایجاد تفرقه و انشقاق در صفوف تشکیلات معرفی می‌کند که خودشان می‌دانند، و روزشمار وقایع درون حزب نیز به روشنی نشان می‌دهد، آن زمان که این تبیین از ماهیت اختلافات سیاسی بر مبنای اسناد و مواضع رسمی حزب در یک جلسه تشکیلاتی طرح گردید، یک سال و نیم از مهندسی کنگره هفدهم کومهله گذشته بود و بیش از یک سال بود که این تشکیلات به دو جناح متمایز تقسیم شده بود و روش‌های انحصارطلبانه آن‌ها هر روز این شکاف را عمیق‌تر کرده بود.

رهبری جناح راست زیر لوای فریادهای وحدت‌طلبانه و جنجال‌آفرینی حول اینکه چرا این تشکیلات را به راست و چپ تقسیم کرده‌اید، عملاً و بیش از دو سال است که در راستای انحلال حزب کمونیست ایران گام بر می‌دارند. رهبری این جناح در کمیته مرکزی کنونی کومهله و کمیته تشکیلات خارج در هماهنگی با هم، بیش از دو سال قرار کمیته مرکزی حزب در مورد توقف عضوگیری را نقض کرده و برای جناح خود عضوگیری کردند. طی تمام این مدت حکم تنبیه و اخراج و برکناری از مسئولیت‌های تشکیلاتی بر بالای سر نیمی از اعضای این تشکیلات که جزو جناح کمیته رهبری کومهله و کمیته خارج نبوده‌اند آویزان بوده است. تحت این نوع فشارها در خارج از کشور بیش از ده نفر از کادرهای قدیمی این حزب استعفا دادند و رفتند، در حالی که هنوز خودشان را متعلق به این تشکیلات می‌دانند. در تشکیلات علنی کردستان اعضا و پیشمرگانی که جزو جناح کمیته رهبری نبوده‌اند همواره تحت فشار قرار داشته‌اند، به خاطر

لایک کردن یک مطلب منتقد مواضع آن‌ها در شبکه‌های اجتماعی، اعضا و پیشمرگان به دبیرخانه احضار شده و مورد پرس‌وجو و تهدید به تنبیه قرار گرفتند و با این روش‌های ضد دمکراتیک و غیرانسانی رفقای ما را برای ترک صفوف تشکیلات به منظور تصفیه اردوگاه تحت فشار قرار دادند.

رهبری جناح راست در حالی که کلیه امکانات مالی را در قبضه داشت و با این اقدامات انحلال طلبانه بخشی از تشکیلات را به گروگان گرفته بود، مکرراً بر برگزاری کنگره سیزدهم حزب کمونیست ایران به‌عنوان راه‌حل برون‌رفت از بحران پافشاری می‌کرد. این پافشاری در حالی بود که کمیته مرکزی حزب با تدوین آیین‌نامه برگزاری کنگره سیزدهم و با توزیع آن در میان اعضای حزب در آذرماه ۱۳۹۹ برابر با نوامبر ۲۰۲۰ عزم خود برای برگزاری کنگره سیزدهم حزب را اعلام کرده بود. مطابق این آیین‌نامه که در سطح علنی نیز انتشار یافته است، هر دو جناح درون حزب و کومه‌له می‌توانستند به نسبت وزنی که دارند در کنگره شرکت کنند و نمایندگی شوند، مطابق این آیین‌نامه اعضایی که به طور جناحی پذیرش شده بودند از شرکت در پروسه انتخابات منع می‌شدند. این آیین‌نامه به شیوه‌ای کاملاً دمکراتیک اراده همه اعضا از هر دو جناح در تعیین سرنوشت حزب را تأمین می‌کرد. اما در برابر تلاش کمیته مرکزی حزب برای برگزاری کنگره سیزدهم، کمیته مرکزی کنونی کومه‌له با طومارنویسی علیه مفاد این آیین‌نامه که خود رفیق ابراهیم علیزاده در صدر لیست امضاکنندگان بود، آشکارا عدم پایبندی و پیروی خود از این آیین‌نامه را اعلام کردند و با کارشکنی خود عملاً مانع برگزاری کنگره سیزدهم حزب شدند. این در حالی است که مطابق اساسنامه، کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به‌عنوان بالاترین ارگان حزب در فاصله دو کنگره مسئول سازماندهی و برگزاری کنگره است و با جنجال‌آفرینی نمی‌توان اختیار تدوین آیین‌نامه برگزاری کنگره را از آن سلب کرد.

اما کارشکنی‌ها و اقدامات ضد دمکراتیک رهبری جناح راست به این‌ها محدود نماند. کمیته رهبری کنونی کومه‌له با ممانعت از حضور رفقای کمیته اجرائی حزب که در تشکیلات علنی کردستان حضور داشتند از حضور در جلسات این کمیته و عدم سازماندهی اعضای کمیته مرکزی

حزب در فعالیت‌های تشکیلات کردستان و با به انحصار در آوردن شبکه‌های تلویزیون کومه‌له و حزب کمونیست ایران و کمیسیون امور مالی، ابعاد تازه‌ای به روش‌های ضد دموکراتیک و رفتار مغایر با موازین دموکراسی درون تشکیلاتی بخشیدند. کمیته مرکزی کنونی کومه‌له با یکدست کردن کمیته تلویزیون که بنا به تعریف می‌بایست هم تبلیغات حزب کمونیست و هم کومه‌له را پیش می‌برد، سیاست تصفیه سیاسی و برکناری کلیه کادرها و پرسنل متعلق به جناح چپ تشکیلات از سازمان تلویزیون را به اجرا گذاشتند و سانسور نظرات مخالف را به‌طور کامل نهادینه کردند. طی تمام این مدت مانع آن شدند که اعضا، کادرهای جناح چپ و اکثریت کمیته مرکزی حزب در رسانه تصویری حزب و کومه‌له ظاهر شوند. درحالی که نظرات رفیق ابراهیم علیزاده در رابطه با اختلافات درونی تشکیلاتی را چندین بار از آن تلویزیون پخش نمودند، پاسخ عضو کمیته اجرایی حزب به آن نظرات را سانسور نموده و اجازه پخش آن را ندادند. رفیق محمد کمالی صدا و چهره آشنا و از تهیه‌کنندگان و مجریان ثابت "تلویزیون کومه‌له" را به دلیل تهیه برنامه‌ای در رابطه با اعتراضات توده‌های مردم کردستان عراق، علیرغم مخالفت کمیته اجرائی حزب، از فعالیت در تلویزیون کنار گذاشتند.

در ادامه همین روش‌های انحلال طلبانه کمیته تلویزیون تحت نظر کمیته مرکزی کنونی کومه‌له و شخص ابراهیم علیزاده در یک اقدام غیر اساسنامه‌ای در تاریخ ۲۷ مارس سال ۲۰۲۱ با ارسال نامه به تهیه‌کنندگان برنامه‌های شبکه تلویزیون حزب کمونیست ایران، همه این رقفا را به دلیل وجود اختلاف نظر سیاسی از کار و فعالیت در این رسانه حزبی برکنار کردند. کمیته تلویزیون جناح راست در ادامه این اقدامات و تحت نظر ابراهیم علیزاده بدون اطلاع کمیته مرکزی و کمیته اجرائی حزب کمونیست ایران و خارج از دامنه اختیارات خود طی نامه‌ای به رهبری حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان فدائیان اقلیت و سازمان راه کارگر جهت قطع پخش برنامه‌های تلویزیونی این رقفا از کانال تلویزیونی مشترک ضرب‌الاجل تعیین کردند و تا آخر ماه سپتامبر ۲۰۲۱ به آنها فرصت دادند تا در فکر اجاره کردن یک کانال تلویزیونی دیگر باشند. رهبری جناح راست با این کار در واقع می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند، از یک سو،

یکی از عرصه‌های مهم فعالیت مشترک حزب با این نیروها را مختل نماید و از سوی دیگر در حالی که رسانه تصویری حزب و کومه‌له را به انحصار کامل خود در آورده بود، امکان راه‌اندازی شبکه‌های تلویزیونی حزب کمونیست ایران و کومه‌له را از جناح چپ تشکیلات سلب نمایند. قابل توجه اینکه به رغم همه این اقدامات بشدت ضد دمکراتیک و نهادینه کردن سانسور، ابراهیم علیزاده در برنامه‌های تلویزیونی ظاهر شده و رو به مردم کردستان با این ادعا که در تشکیلات سانسور وجود ندارد، خلاف حقیقت را به مردم گزارش داد. وی با این کارنامه از تلاش برای زیر پا خالی کردن منتقدین سیاسی، سنگ دفاع از اساسنامه و سنگ دفاع از اصل وجود کثرت نظرات و وحدت عمل را به سینه می‌زند. فراتر از این‌ها رهبری جناح راست و در رأس آن‌ها ر. ابراهیم علیزاده با این کارنامه از اقدامات غیر اساسنامه‌ای و در حالی که رسانه‌های تبلیغی ارگان بالاتر خود یعنی کمیته مرکزی حزب را مصادره کرده‌اند، جناح چپ تشکیلات را به موازی کاری و رفتار غیر اساسنامه‌ای متهم می‌کنند. رهبری جناح راست سرانجام با تکیه بر وارونه کردن این واقعیات انکارناپذیر، در یک اقدام ضد اساسنامه‌ای و با این توجیه که بخشی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در فاصله دو کنگره ۱۷ تا ۱۸ کومه‌له، اقدام به سازمان دادن تشکیلات موازی با حزب و کومه‌له کرده‌اند، سازماندهی کنگره جناحی "کومه‌له" را در دستور قرار داده و مطابق آیین‌نامه‌ای که برای برگزاری انتخابات نمایندگان "کنگره ۱۸ کومه‌له" تدوین کرده‌اند با ممانعت رسمی از مشارکت نیمی از اعضای واجد شرایط در تشکیلات خارج برای شرکت در پروسه انتخابات نمایندگان این کنگره و با از قلم انداختن اکثریت قاطع اعضای تشکیلات داخل، به انشعاب خود از حزب کمونیست ایران و از کومه‌له به‌عنوان سازمان کردستان این حزب رسمیت دادند. رهبری جناح راست با برگزاری کنگره جناحی و ممانعت از حضور جناح چپ کومه‌له و حزب کمونیست ایران در این کنگره، گام بلندی در جهت هم‌گرایی هر چه بیشتر با دو شاخه سازمان زحمتکشان برداشت.

بدون شک فرجام این کشمکش‌ها و رسمیت‌یافتن انشعاب در حزب کمونیست ایران و کومه‌له در اوضاع متحول کنونی ایران و کردستان برای جنبش کارگری و کمونیستی ایران به

هیچ وجه رویداد خوشایندی نیست. فعالین و دوستداران حزب در داخل و احزاب و سازمان‌ها و چهره‌های خوشنام جنبش کمونیستی ایران تاکنون در فرصت‌ها و به مناسبت‌های مختلف نگرانی خود را از انشعاب محتمل در حزب کمونیست ایران و کومه‌له ابراز داشته‌اند. به‌رغم وجود این نگرانی‌ها، متأسفانه تلاش‌های چند ساله کمیته اجرائی و اکثریت کمیته مرکزی حزب برای حفظ وحدت صفوف تشکیلات و جلوگیری از انشعاب، نتوانست مؤثر واقع شود.

طبیعتاً این انشعاب، حزب کمونیست ایران و کومه‌له را با موقعیت جدید و نسبتاً دشواری روبرو می‌سازد. به‌رغم این دشواری‌ها کمیته اجرائی حزب و اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که ۷۵ درصد اعضای کمیته مرکزی را شامل می‌شود مصمم است به وظایف سیاسی و حزبی و کلیه تعهدات اعلام شده‌اش پیگیرانه عمل نماید. بدیهی است که روبرو شدن با این دشواری‌ها و انجام این وظایف سنگین فقط با تکیه بر آستین بالا زدن و همکاری و همبستگی فعالانه کادرها و اعضای حزب کمونیست ایران و کومه‌له به‌ویژه در داخل ایران قابل حصول است.

حزب کمونیست ایران و کومه‌له به‌عنوان بخشی از جنبش کمونیستی ایران در اوضاع متحول کنونی جهان، منطقه و ایران هم‌چنان در سنگر دفاع از منافع کارگران برای اهداف کمونیستی و انترناسیونالیستی خود مبارزه می‌کند. رهبری حزب کمونیست ایران با بازسازی فوری کلیه عرصه‌های فعالیت حزب و کومه‌له که در نتیجه بحران و کشمکش‌های درونی چند سال گذشته زیان دیده‌اند، تلاش می‌کند اعتبار سیاسی و اجتماعی این جریان، اعتبار و نفوذ سیاسی کادرها و اعضای آن را در خدمت مبارزه برای اهداف کمونیستی حزب در سطح سراسری و استراتژی سوسیالیستی کومه‌له در جنبش انقلابی کردستان قرار دهد.

- ما اعلام می‌داریم که مصوبات و اسناد رسمی کنگره‌ها و پلنوم‌های حزب کمونیست ایران و اسناد و مصوبات کنگره‌های تاکنونی کومه‌له - سازمان کردستان حزب، هم‌چنان مبنای

فعالیت‌های تشکیلات هستند و اعضا و کادرها حزب و کومه‌له در عرصه‌های مختلف بر اساس همین اسناد و مصوبات، فعالیت خود را پیش می‌برند.

- کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران مصمم است که به‌عنوان بخشی از روند بازسازی آن عرصه‌هایی از فعالیت حزب و کومه‌له که در جریان این کشمکش‌ها لطمه دیده‌اند، در اولین فرصت کنگره حزب کمونیست ایران و کومه‌له سازمان کردستان حزب را همزمان برگزار نماید.

- با توجه به اینکه حفظ بخش علنی و مسلح حزب در کردستان برای ما از اهمیت اصولی برخوردار است، تمام تلاش ما معطوف به آن است که مسائل مربوط به این بحران و جدایی هیچ لطمه‌ای به اعتبار حزب و کومه‌له وارد نیاورد و همه مسائل به روال منطقی و در فضایی رفیقانه با رفقای جناح مقابل حل و فصل گردد.

- رهبری حزب در ادامه فعالیت‌ها و اقدامات تاکتونی تلاش خواهد کرد که جدای از انتشار این بیانیه، از طریق دیگر رسانه‌های حزبی و همچنین از طریق تماس‌های مستقیم هر نوع دلسردی و اغتشاش فکری ناشی از بحران و جدائی کنونی را به حداقل برساند و امید و شور و شوق به فعالیت زیر پرچم حزب کمونیست ایران و کومه‌له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران را تقویت نماید. برای پیشبرد این وظایف دست همکاری همه کادرها، اعضا و دوستداران و فعالین حزب و کومه‌له را در هر کجا که هستند را به گرمی می‌فشاریم.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲۶ دی ماه ۱۴۰۰

۱۶ ژانویه ۲۰۲۲

زیر نویس

تعداد اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران ۲۰ نفر هستند. از این تعداد ۱۵ تن از رفقا: هلمت احمدیان، خسرو بوکانی، رثوف پرستار، نصرت تیمورزاده، عیسی جمشیدی، حسن شمس، احمد عزیزپور، محمود قهرمانی، صلاح مازوجی، پدram نصراللهی، جلال محمدنژاد، گوهر معمارزاده، عباس منصوران، اردشیر نصرالله‌بیگی و مرضیه نظری این بیانیه را مورد تصویب قرار داده‌اند.

۵ تن از رفقا که جناح اقلیت کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران را تشکیل می‌دادند عبارتند از رفقا: وریا احمدی، عادل الیاسی، فراست صالحی، ابراهیم علیزاده و سروه ناصری.

۶

هشت گام در روش دیالکتیک مارکس

برتل اولمن

ترجمه‌ی حامد سعیدی

توضیح مترجم

انگیزه‌ی اصلی‌ام برای ترجمه‌ی این مقاله دو مسئله است. یکم، آشنایی بیش‌تر دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان فارسی‌زبان با «روش دیالکتیک مارکس» و تشویق‌شان به کاربست آن در کارهای پژوهشی و آکادمیک (و البته به‌طور کلی ارتقای توانایی در اندیشیدن دیالکتیکی در تبیین و تحلیل مسائل). چراکه تقریباً تمامی روش‌هایی که در پژوهش‌های اجتماعی دانشگاهی به‌کار بسته می‌شوند، روش‌های متداول ایستا و نادیاالکتیکی‌اند که مسائل و واحدهای تحلیلی را از زمینه‌ی وسیع‌تر پویایی نظام سرمایه‌داری جهانی برمی‌کنند، زیرا عمدتاً در خدمت توجیه و استمرار نظام سرمایه‌داری عمل می‌کنند و فضای کافی و رادیکال برای دست‌بردن به ریشه‌ی مصایب، استثمار، تبعیض و نابرابری‌های موجود در جامعه باقی نمی‌گذارد. امروزه ضرورت اتخاذ روش دیالکتیکی بیش از هر زمانی احساس می‌شود، به‌ویژه برای کسانی که رویکرد انتقادی به نظام سرمایه‌داری دارند و بنا دارند نقشی، ولو کوچک، در افشای سازوکارهای نظم مستقر و تغییر آن ایفا کنند. این روش‌شناسی ابزارهای مؤثر، پویا و جامعی ارائه می‌کند که به واسطه‌ی آن فهم‌ودرک مسائل و پیچیدگی‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری آسان‌تر می‌شود. شخصاً این روش را در رساله‌ی اخیرم «اقتصاد ژئوپلیتیکی نفوذ چین در ایران» به‌کار بسته‌ام و برای کاوش و سنجش‌پذیری متغیرها و عناصر خاصی از کلیت، آن‌را به شیوه‌ای علمی الگوسازی و نظام‌مند کرده‌ام که می‌تواند چگونگی کاربست آن را مأنوس‌تر و انضمامی‌تر نماید و کار با آن را راحت‌تر سازد.

دوم، در میزگرد «چپ و جنبش‌های اجتماعی در ایران»، آقای عباس ولی بحثی در «نقد» منطق دیالکتیک مطرح کرد مبنی بر این که «دیالکتیک می‌تواند اتحاد ایجاد کند اما نمی‌تواند استقلال اجزای سازنده‌ی آن کل را حفظ کند». دو شرکت‌کننده‌ی دیگر در میزگرد هم کم‌وبیش هم‌سو بی خود را با این رویکرد اعلام کردند. این نگرش تلاش دارد از دل پرداختن به منطق روش دیالکتیکی، البته از زاویه دید خویش، استنتاج سیاسی مورد نظرش را بیرون بکشد بلکه به نتیجه‌ی سیاسی دل‌خواهی برسد. گستره‌ی کاربرد روش دیالکتیکی در همه‌ی حوزه‌ها و جامعیت آن، هم‌زمان زمینه را برای این گونه نگرش و دیدگاه‌های سیاسی نیز فراهم می‌کند. به نقل از برتل اولمن می‌توانیم موقتاً این را مطرح کنیم که «این همین دامنه‌ی پهناور و ضرورت پوشش دادن تمامی این قلمرو است که به دیالکتیک موقعیت منحصر به فرد می‌بخشد، و همچنین توضیح آن را نیز بسیار دشوار، و تحریف آن را - به‌طور یکسان برای دوستان و دشمنان - آسان می‌کند». بنابراین، برای جلوگیری از تحریف‌ها، زدودن برخی ابهامات و درک بایسته و شایسته‌تر از روش دیالکتیک مارکس، مطالعه‌ی این مقاله‌ی بسیار روشن‌گرانه، آموزنده و ارزنده را به همه‌ی تلاشگران و علاقمندان توصیه می‌کنم.

چکیده

آنچه در مورد دیالکتیک فهم می‌شود اغلب به ترتیب ارائه‌ی آن بستگی دارد. این مقاله با فلسفه‌ی روابط درونی آغاز می‌کند، که در آن همه‌چیز از حیث روابط و فرایندها درک و فهم می‌شود، و فرایند انتزاع هم‌بسته‌اش، که ما را قادر می‌سازد بر روی بخش‌هایی از این روابط و فرایندهایی که برای مطالعه‌ی مسائل مورد بحث مناسب‌اند تمرکز کنیم و آن را منفک سازیم. تمام گام‌های دیگری که مارکس در روش دیالکتیکی خود برمی‌دارد، مانند «قوانین دیالکتیکی»، «پژوهش»، «خودروشن‌سازی»، «بازنمایی» و «همانی نظریه و عمل»، فقط به همان خوبی‌ای که بر اساس این شالوده‌ها انجام می‌دهد، می‌تواند کار کند.

واژگان کلیدی: دیالکتیک، روش دیالکتیکی، قوانین دیالکتیکی، تفکر دیالکتیکی، کردارهای دیالکتیکی، فلسفه‌ی روابط درونی، فرایند انتزاع، انتزاع زاویه‌دید، انتزاع امتداد، انتزاع سطح تعمیم.

ضرب‌المثلی محبوب در میان فرهنگ‌های مختلف وجود دارد که می‌گوید: «اگر به یک مرد گرسنه ماهی بدهید، برای یک روز چیزی برای خوردن دارد. اما اگر به او ماهی‌گیری بیاموزید، همیشه چیزی برای خوردن دارد.» بسیاری از بزرگ‌ترین متفکران ما در طول قرن‌ها، نقش روش یا چگونگی انجام کاری که منجر به نتیجه‌ای مطلوب می‌شود را بر خود نتیجه ترجیح داده‌اند.

اکثر روش‌ها برای این منظورند که برای یک یا حداکثر تعدادی از مسائل ما اتخاذ شوند، اما دست‌کم یک روش وجود دارد که تقریباً برای همه‌چیز به کار بسته می‌شود و آن دیالکتیک است. این همین دامنه‌ی پهناور و ضرورت پوشش‌دادن تمامی این قلمرو است که به دیالکتیک موقعیت منحصر‌به‌فرد می‌بخشد، و هم‌چنین توضیح آن را نیز بسیار دشوار، و تحریف آن را - به‌طور یکسان برای دوستان و دشمنان - آسان می‌کند. مارکس هرگز قطعه‌ی کوتاهی را که گفته بود می‌خواهد به دیالکتیک بپردازد به اتمام نرساند (Marx [1858] 1955: 100). و آنچه به‌عنوان مقدمه‌ای روش‌شناختی بر اثرش **سه‌می در نقد اقتصاد سیاسی** آغاز کرد، که احتمال دارد فقط همین [قطعه] را انجام داده باشد، ناتمام باقی ماند و تا مدت‌های مدید پس از مرگ مارکس نیز منتشر نشد (Marx [1859] 1903: 264). واضح است که برای مقدمه‌ای بر کتاب نام‌برده بسیار طولانی و پیچیده شد. اما مارکس در پایبندی‌اش به دیالکتیک هرگز دچار تردید نشد، و استفاده‌ی او از آن، هرچند به درجات مختلف، را می‌توان در نوشته‌هایش در طول تمام دوران زندگی‌اش یافت.

شرح روش دیالکتیکی مارکس که در ادامه ارائه می‌شود برگرفته از ترکیبی است از نحوه‌ی استفاده‌اش از دیالکتیک و آنچه که او - و به‌میزان کم‌تری فریدریش انگلس که من وی را سخن‌گویی هم‌تراز با مارکس در این موضوع می‌دانم - درباره‌ی آن می‌گوید. با وجود این،

نمی‌توانیم ادعا کنیم که این همان چیزی است که مارکس می‌خواسته در این مناسبت بنویسد، زیرا نسخه‌ی ما بسیار نظام‌مندتر از نسخه‌هایی است که او احتمالاً می‌خواسته ارائه کند. اما این مقاله در زمانی نگاشته شده است که دیالکتیک احتمالاً کمتر از هر زمان دیگری به کار گرفته می‌شود و بیش‌تر از هر زمان دیگری مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد؛ امری که دست‌یابی به آن و/یا آموختن آن را برای کسانی که بیش‌ترین سود را از این نوع تحلیل می‌برند دشوارتر می‌کند. از این‌رو، روش دیالکتیک مارکس را در هشت گام «نسبتاً» ساده بر ساخته‌ام که هر کدام بر پایه‌ی گام‌های قبلی بنا شده‌اند. بنا دارم که هر گام را به‌نوبه‌ی خود روشن و تشریح کنم و هم‌هنگام سهم ویژه‌اش را در کلیت روش دیالکتیکی یا آنچه که مارکس را قادر ساخت تا به درک بی‌نظیرش از سرمایه‌داری دست یابد، نمایان سازم.

۱. گام اول: فلسفه‌ی روابط درونی

دنیای فقیر ما در حوزه‌ی فلسفه بسیار غنی به چشم می‌آید. در میان سرشناس‌ترین آن‌ها می‌توان تحلیل زبان‌شناسی، پوزیتیویسم، اگزیستانسیالیسم، پدیدارشناسی، پراگماتیسم، ساختارگرایی و پسامدرنیسم (در نسخه‌های مختلف‌شان) را نام برد. **فلسفه‌ی روابط درونی** به‌رغم اهمیت‌اش برای مارکس و چند اندیشمند بزرگ دیگر در گذشته و حال، در این سیاهه جای نگرفته است. این امر عمدتاً به این دلیل است که خود نام این فلسفه به وجود یک **فلسفه‌ی متخالف روابط بیرونی** اشاره دارد که در زمان و مکان ما چنان غالب شده است که معمولاً از آن به‌عنوان «عقل سلیم» یاد می‌شود. فلسفه‌ی روابط درونی، ضمن محرومیت‌اش از گزینه‌ی روشنی که بتواند به برجسته‌شدن آن یاری رساند، از فهرست تصدیق‌شده‌ی آنچه اکثر فیلسوفان مطالعه می‌کنند، نیز ناپدید شده است. بنابراین احتمالاً سودمند باشد که شرح خود را از دومی، از رهگذر پرداختن به آنچه که عقل سلیم زمانه‌ی ما در کسوت آکادمیک‌اش به‌عنوان فلسفه ظاهر می‌شود، آغاز کنیم.

در **فلسفه‌ی روابط بیرونی**، همه‌ی عناصری که هم طبیعت و هم جامعه را می‌سازند، مجزا و مستقل از یکدیگر (که می‌توانند، و البته نه الزاماً، روابطی با چیزهای دیگر برقرار کنند) و ایستا (که می‌توانند تاریخ و آینده‌ای داشته باشند، اما هیچ کدام از خصیصه‌های جوهری هر آنچه را که مورد بحث است در خود ندارند) تلقی می‌شوند. خواه آشکارا اظهار شود یا نه، «چیزها» و «روابط» به لحاظ منطقی متمایز از یکدیگر فهم و دریافت می‌شوند. وقتی با فلسفه‌ی روابط بیرونی کار می‌کنیم، معمولاً زمانی روابط و تاریخچه‌ی هر چیزی مطالعه می‌شود که با آن‌ها «رویارو» شد و نتوان از برخورد با آن اجتناب کرد، و یا برش کوچکی از هر دوی این‌ها: برای کسانی که این دیدگاه را دارند عموماً معتقدند که می‌توانند به اندازه‌ی کافی از هر آنچه که می‌خواهند بدانند، از شواهدی که مستقیماً در مقابل‌شان قرار دارد یاد بگیرند. این پنداشتی است که به اکثر مطالعات انجام‌شده در حوزه‌ی علوم اجتماعی مجال می‌دهد تا بر برش‌های کوچکی از نسخه‌ی کنونی چالش‌ها و مسائلی که در دایره‌ی رشته‌شان جای می‌گیرند، با اندکی نگرانی، یا تقریباً هیچ نگرانی‌ای، نسبت به بافتارهای مکانی و زمانی بزرگ‌تر که در آن قرار گرفته‌اند، تمرکز کنند.

در مقابل، **فلسفه‌ی روابط درونی** بر آن است که همه چیز در فضا و نیز در سراسر توالی زمان، از جمله در گذشته و آینده، در پیوند درونی به‌سر می‌برند. واقعیت در این‌جا مشتمل بر تعداد نامحدودی از فرایندها با سرشت‌های متنوع است که در نوعی و یا با سرعتی متغیر دست‌خوش تغییرند، درحالی‌که در روابط مستقیم یا غیرمستقیم (و اغلب بسیار غیرمستقیم) با یکدیگر به‌سر می‌برند. برای نمونه، با این فلسفه، سرمایه‌داری را می‌توان به‌منزله‌های گسترده‌ی زمانی از بازگشت به خاستگاه‌های گذشته‌ی دور و آینده‌ی احتمالی‌اش در نظر گرفت، و شامل همه‌ی آنچه بر سرمایه‌داری تأثیر گذاشته و نیز بر چیزهایی می‌شود که در این دوره‌ی طولانی اثرگذار بوده است. درحالی‌که مارکس عمدتاً توجه‌اش معطوف بود به شرایط اجتماعی و مادی و نیز روش‌هایی که مردم درباره‌شان فکر و با آن‌ها تعامل می‌کردند، [اما] دامنه‌ی این فلسفه بسیار گسترده‌تر است. اما چیزی که باید آن دسته از خوانندگانی که آماده‌ی پذیرفتن چنین فلسفه‌ی

عجیب از دست‌رفته‌ای‌اند را به مکث و تأمل وادارد، گروه فیلسوفان تأثیرگذاری - مانند اسپینوزا، هگل و لایبنیتس - است که مارکس نسخه‌ی [روش دیالکتیکی] خود را بر اساس آن ترسیم کرد.

از آن‌جایی که موضوع اصلی در مباحثه بین حامیان این دو فلسفه بر سر این است که چه چیزی به‌عنوان «شواهد» محسوب می‌شود، صرف ارائه‌ی آنچه که هر یک از طرفین شواهد محکمی می‌پندارند، در پیش‌برد بحث کمکی نکرده است. با این‌حال، مؤثرترین استدلال ارائه‌شده توسط کسانی که فلسفه‌ی روابط درونی را به‌کار می‌بندند این است که با تلقی کردن تغییر و روابط به‌مثابه‌ی امری بی‌ربط به آنچه پژوهیده می‌شوند، مخالفان آن‌ها نمی‌توانند تغییرات مهم‌تر و روابطی که برای دریافتن ضروری‌اند را به‌اندازه‌ی کافی ملحوظ نظر قرار دهند، چه رسد به حل هر یک از مسائل و مشکلات عمده‌ی ما. پرتکرارترین انتقادی که از جانب کسانی که فلسفه‌ی روابط بیرونی را علیه دیدگاه دیالکتیکی به‌کار می‌گیرند این است که، بدون مرزهایی که اکثر مردم برای وجود «چیزها» در دنیای ما قائل‌اند، هیچ راه دیگری وجود ندارد تا از سرریزیدن مطالعه‌ی هر چیز [مشخصی] به همه‌ی چیزهای دیگر جلوگیری کند. به‌ویژه انتقاد اخیر، اگر درست باشد، همین‌جا به بحث پایان می‌دهد. اما آیا این حقیقت دارد؟

۲. گام دوم: فرایند انتزاع

اگر فلسفه‌ی روابط درونی مارکس، هستی‌شناسی متشکل از فرایندها و رابطه‌ها را در اختیارمان قرار می‌دهد، معرفت‌شناسی هم‌بسته‌اش به این مسئله می‌پردازد که چگونه به شناخت چنین واقعیتی برآییم، بدون این‌که در یافته‌هایمان غوطه‌ور شویم. مارکس با **فرایند انتزاع/تجربید**، یا روشی برای تک‌گزینی، یا تمرکز بر، و تعیین مرزی موقت پیرامون برخی از بخش‌هایی از فرایندها و رابطه‌ها که در کانون توجه‌اش قرار گرفته، این معضل را حل می‌کند. درحالی‌که کیفیت‌هایی که ما با حواس پنج‌گانه‌ی خود ادراک می‌کنیم به‌طور واقعی به‌عنوان بخش‌هایی از طبیعت وجود دارند - تمایزات ادراکی‌ای که به ما می‌گوید یک «چیز» کجا به پایان می‌رسد و

مورد بعدی کجا آغاز می‌شود، چه در فضا و چه در طول زمان - [هم‌زمان] سازه‌های اجتماعی و ذهنی نیز هستند. هرچقدر هم که تأثیر جهان بر جایی که ما این مرزها را ترسیم می‌کنیم بزرگ باشد، در نهایت این ما هستیم که آن‌ها را ترسیم می‌کنیم، و افرادی در فرهنگ‌های مختلف و از سنت‌های فلسفی متفاوت و/یا با اهداف متمایز در ذهن‌شان، این مرزها را به‌صورت متفاوت ترسیم خواهند کرد، خواه این میزان کم باشد یا زیاد. مارکس اصطلاح «انتزاع» را در چندین معنای دیگر به کار می‌برد، اما برای اهداف ما این مهم‌ترین معناست [که برشمردیم و در ادامه آن‌را شالوده‌ریزی می‌کنیم].

انتزاع‌های واقعی که مارکس برمی‌سازد سه نوع متفاوت‌اند. اولی، **انتزاع زاویه‌دید** است، که اهمیت همه‌ی آنچه را که می‌توان از «کل» از زاویه‌ای خاص، [یعنی] زمانی که بیش از یک زاویه در دسترس است مشاهده کرد، آشکار می‌سازد و مورد تأکید قرار می‌دهد. اکثر مردم احتمالاً موافق‌اند که دریافت نظرگاه دیگری می‌تواند برای درک و فهم یک مسئله‌ی خاص بسیار مفید باشد، اما در این‌جا این خود مارکس است که برای درک کارکرد سوژه/موضوع پیش‌روی‌اش، حرکت روبه‌پیش خود (و بیش از چند بار حرکت روبه‌پیش خود) را میان زاویه‌دیدهای متفاوت که ضروری‌اش می‌داند، به عهده می‌گیرد. دومی، **انتزاع امتداد** یا گستره است که تعیین می‌کند چه مقدار فضا و چه مدت‌زمان در یک بازه‌ی زمانی در برخورد با فرایندها و روابط مرتبط با هر مسئله‌ی معین، در حوزه‌ی تمرکز قرار می‌گیرد. مطالعه‌ی رویدادی که در یک محدوده‌ی کوچک، مانند یک کارخانه، برای مدت‌زمان کوتاهی - مثلاً یک هفته - رخ داده است را نمی‌توان مانند رویدادی که در کل آن بخش [اقتصادی] حادث شده و هنوز هم استمرار دارد، یکسان تلقی کرد.

سومی، **انتزاع سطح تعمیم** است. در میان این سه نوع انتزاع، این بدون شک دشوارترین آن‌ها برای درک کردن و به‌کار بستن است، به همین دلیل است که برای آخر کنار گذاشته شده، اگرچه حتی در استفاده‌ی مارکس از این انتزاع‌ها در جایگاه نخست آمده است. از آن جایی که هر کدام از **سطوح تعمیم** دارای طیف وسیعی از **زاویه‌دید** و **امتداد** خودشان‌اند، دو مورد اخیر تا زمانی که **سطح تعمیم**‌شان مشخص نشود، پدیدار نمی‌شوند. سرمایه‌داری به‌عنوان موضوع

اصلی‌اش، کلیت متقدم مارکس یا **سطح تعمیم**، با طیف متمایز از **زاویه دید** و **امتدادهای** آن نیز است که می‌تواند تحلیل‌اش را با آن آغاز کند. اما مارکس دو کلیت دیگر را نیز - همان‌طور که در مورد سرمایه‌داری انجام داد - اساساً بر مبنای آنچه که آن‌ها را از حیث اقتصادی و اجتماعی از سایر دوره‌های تاریخ [بشریت] متمایز می‌کند، تجرید کرد. این دو کلیت عبارتند از «وضع بشر» (یا کل دوره‌ی زمانی وجود گونه‌ی ما [انسان‌ها] در جهان) و «تاریخ طبقاتی» (دوران بسیار کوتاه‌تری که در طی آن طبقات از یک نوع یا انواع مختلف وجود داشته‌اند). همان‌گونه که وضع بشر بر دوران جامعه‌ی طبقاتی هم‌پوشانی دارد، این دو [کلیت] نیز با دوران سرمایه‌داری هم‌پوشانی دارند. از چنین مثال‌هایی است که مفهوم «**سطح تعمیم**» را استخراج می‌کنیم تا آنچه را که ویژه‌ی هر دوره است از کیفیت‌هایی یا ویژگی‌هایی که در همه‌ی [دوران‌های تاریخی] یافت می‌شود متمایز کنیم. با این حال، آنچه کلیت‌های مارکس را بیش از هر چیز دیگری از یکدیگر متمایز می‌سازد این است که هر یک از آن‌ها **قانون حرکت** خاص خود را دارد. چنان‌که این فراز پیش می‌کشد، نه تنها آنچه یک سیستم/نظام دربر دارد واجد اهمیت ویژه است، بل این نیز حائز اهمیت است که [یک نظام] چگونه تکامل یافته است، چگونه هم‌اکنون در حال تکامل است و چگونه احتمالاً در آینده نیز تکامل می‌یابد. متأسفانه به نظر می‌رسد که اکثر نویسندگانی که در باب مارکس قلم زده‌اند، آنچه را که او می‌گوید، [یعنی] «هدف نهایی»‌اش از نوشتن **سرمایه** که «آشکارکردن قانون اقتصادی حرکت جامعه‌ی مدرن» (یا سرمایه‌داری) بود، نادیده گرفته‌اند (Marx [1867] 1958:10).

در حالی که نوشته‌های مارکس فقط به سه کلیت نامبرده در بالا می‌پردازد، و سرمایه‌داری با اختلاف زیادی مهم‌ترین‌اش است، تفسیر مارکسی از جابگاه و نقش‌شان در دنیای مدرن نیاز به انتزاع سطح دیگری از تعمیم را پیش می‌کشد تا تحلیل دیالکتیکی‌ای را که مارکس آغاز کرد تکمیل نماید. این مورد ترکیبی از تغییرات چشم‌گیرتری است که از زمان نوشتن مارکس در این باره، در سرمایه‌داری حادث شده، و نیز برهم‌کنش کم‌وبیش متمایزی که بین‌شان شکل

گرفته و تکامل یافته است. این امر در بردارنده‌ی تحولات متعددی است: دو جنگ جهانی [در نیمه‌ی نخست قرن بیستم]، و پی‌رو آن برآمدن سلطه‌ی مستقیم و غیرمستقیم ایالات متحده بر بخش اعظم جهان از طریق قدرت نظامی، اقتصادی و فرهنگی‌اش؛ گسترش شکلی از امپریالیسم تحت سلطه‌ی بازیگران دولتی و جایگزینی پسین‌تر آن توسط شرکت‌های چندملیتی؛ ظهور سوسیال‌دموکراسی و سندیکالیسم، و افول‌شان در دوره‌های اخیرتر؛ اتوماسیون و کانتینری‌سازی [یا نظام حمل‌ونقل کانتینری] با تأثیر فزاینده‌شان بر تجارت بین‌المللی، اشتغال، دستمزد، سود و دیجیتالی‌سازی؛ افزایش شدید قدرت بخش مالی؛ و گسترش اشکال جدید و مؤثرتر ایدئولوژی، که اکنون باید تغییرات اقلیمی و تهدید جنگ هسته‌ای را به آن اضافه کنیم. همان‌طور که می‌توان فهمید که از زمانی که این تحولات متعدد رخ دادند و اهمیت پیدا کردند، قانون حرکت مرتبط با موضوع مورد نظرمان در این‌جا به همان واضحی قوانین پیشین تعریف نشده است و می‌توان به راحتی دو کلیت را از آن تجرید کنیم، [یعنی] از جایی که ما فقط به ارائه‌ی یکی بسنده کرده‌ایم. اما گذشته از تلاش برای ساده‌سازی یک موضوع دشوار در مدت زمان محدود، ما نمی‌توانیم «قانون حرکت» غالب کنونی جوامع سرمایه‌داری را که در آن زندگی می‌کنیم نادیده بگیریم.

دغدغه‌ی دیگر این است که بسیار سهل بوده است که - مانند بسیاری از مارکسیست‌های سابق - به بسیاری از تغییرات مهمی که از زمان مارکس در سرمایه‌داری رخ داده‌اند واکنش نشان داد، با این ادعا که کل تحلیل اخیر دیگر مناسب و مربوط نیست. یا - و این موضع چندان بهتری نیست - آن‌طور که برخی از پیروان او کماکان اظهار می‌کنند، نوشته‌های مارکس برای توضیح هر آنچه که از زمان مرگ‌اش در سرمایه‌داری حادث شده، کافی است. بدیل مارکسی^۵ حفظ تمام تحلیل مارکس از «سرمایه‌داری به‌طور عام» و به‌کارگیری روش دیالکتیکی‌اش برای انجام تجزیه و تحلیلی مشابه از متأخرترین دوران موسوم به «سرمایه‌داری مدرن» است. هرچقدر هم که این روش ناتمام باشد، هدف در نهایت یکپارچه‌سازی هر دوی این‌هاست. البته

ناگفته نماند که برخی از دانش‌پژوهان مارکسیست پیش‌از این به انجام این کار مشغول بوده‌اند، اما [هنوز] کارهای بیش‌تری برای انجام‌دادن وجود دارد.

موضوع دیگری که باید به آن پرداخته شود، محصول جانبیِ مخلِ دیگر از تحلیل مارکس است. فلسفه‌ی روابطِ درونیِ مارکس و فرایندِ انتزاعِ هم‌پسته‌اش، به‌ویژه انتزاع‌های زاویه‌دید و امتداد، فضای مانورِ زیادی هم به وی داده تا تصمیم بگیرد که در فرایندها و رابطه‌هایی که در هر زمان معین روی آن کار می‌کرد، دقیقاً کجا مرز ترسیم کند. این نمی‌توانست بجز این به کار آید که بر معنای مفاهیمی که او استفاده می‌کرد اثرگذار باشد. آن‌ها نه‌تنها حاوی اطلاعات بیش‌تری نسبت به مفاهیم مشابهی‌اند که توسط افراد دیگر استفاده می‌شود، بلکه [مقوله‌ی] «این مقدار بیش‌تر» نیز اغلب در طی استفاده‌ی مارکس از آن‌ها تغییر می‌کند. ویلفردو پارتو، منتقد ایتالیایی - با بیش از اندکی رنجش - خاطر نشان کرد که «واژه‌های مارکس مثل خفاش‌اند. شما می‌توانید در خفاش‌ها هم پرندگان را ببینید و هم موش‌ها را» (Pareto [1902] 332). اما هیچ یک از منتقدان مارکس و معدودی از پیروان‌اش نتوانستند آن را توضیح دهند. علی‌رغم هشدار صریح انگلس در مقدمه‌ی مجلد سوم **سرمایه**، مبنی بر این که ما نباید انتظار داشته باشیم که «در پی تعریف‌های ثابت و شسته‌ورفته‌ای بود که برای همه‌ی دوران‌ها معتبر باشند. بدیهی است هنگامی که چیزها و روابط متقابل‌شان نه ثابت، که تغییرپذیر ادراک می‌شوند، تصویرهای ذهنی‌شان، یعنی ایده‌ها و مفاهیم نیز تابع تغییر و دگرگونی‌اند؛ و این که آن‌ها را نمی‌توان در قالب تعریف‌های انعطاف‌ناپذیر گنجانند، بلکه باید آن‌ها را در فرایند تاریخی و منطقی شکل‌گیری‌شان ساخت و بسط داد» (Engels [1885] 1959: 13-14).

متأسفانه، مسئله‌ای که انگلس روی آن انگشت گذاشت [امروزه] بسیار گسترده‌تر و حتی مخرب‌تر از دوران حیات او است و بنابراین پاسخی کامل‌تر از آنچه که او ارائه کرد می‌طلبد، زیرا کاری که مارکس انجام داده ارائه‌ی تعریف‌های به‌واقع «کش‌سان» برای همه‌ی مفاهیم کلیدی‌اش است. در حالی که تغییرات در معانی آن‌ها اغلب چنان جزئی‌اند که می‌توان از آن غافل

شد، اما همچنین می‌توانند چنان پرتعداد و بسامد باشند که اکثر خوانندگان‌اش را از درک کامل و جامع پیامش باز دارند. تنها فلسفه‌ی روابط درونی و فرایند انتزاع هم‌بسته‌اش می‌تواند آنچه را که مارکس در این‌جا انجام می‌دهد توضیح دهد و ما را برای کار با نتایج آن آماده سازد. روی هم‌رفته، چندان مبالغه‌آمیز نخواهد بود اگر آن‌ها را شالوده‌های کل روش دیالکتیکی مارکس قلمداد کنیم، و بنابراین در گام‌های بعدی، با آن‌ها این چنین [و با این منطق] تعامل خواهیم کرد.

۳. گام سوم: قوانین دیالکتیک مارکس

سرمایه‌داری همیشه موضوع اصلی مارکس بود، اما همچنین دیده‌ایم که سکون «تصاویر بزرگ‌تر» از وضع بشر و تاریخ طبقاتی که بر سرمایه‌داری هم‌پوشانی دارند، بر دوران‌هایی که پس از آن‌ها شروع می‌شوند نیز اثرگذارند. چیزی هنوز سترگ‌تر که نقش مشابهی در تمام مطالعات مارکس ایفا می‌کند و آن دسته‌ای از الگوهاست که در روابط و فرایندها در همه‌ی سطوح تعمیم یافت می‌شوند. مارکس این الگوها را **قوانین دیالکتیکی** نامید (البته، با توجه به احتمال مواجهه با ضد-گرایش‌ها، می‌توانست از آن‌ها به‌عنوان «گرایش‌ها» نیز یاد کند). این الگوها، مانند هر چیز دیگری در مارکسیسم، از درون مرتبطانند [یا در پیوند درونی با هم قرار دارند]، به‌طوری که مارکس مرزهای دقیق‌شان را بر اساس مسئله‌ای که با آن سروکار دارد و این‌که تا چه حد در مواجهه با آن پیش رفته است، تجرید می‌کند؛ امری که امکان تجرید مجدد مرز را در صورت وجود یکی از این‌ها یا این‌که هدفش از انجام مطالعه تغییر کرده باشد، مهیا می‌سازد.

مهم‌ترین این الگوها عبارتند از **فرانمود و ذات**، که آنچه را که ما از طریق حواس پنج‌گانه‌ی خود می‌آموزیم با آنچه با بررسی روابط فضایی و مکانی وسیع‌ترشان تا مرتبط‌ترین نسخه‌ی «تصویر بزرگ‌تر» برای موضوع مورد نظر می‌توان آموخت، در تضاد قرار می‌دهد. فرانمود هر چیزی معادل عکسی است که توسط دوربین گرفته شده است، اما برای بیش‌تر مسائل و پرسش‌های مهم زندگی، این امر بدون این‌که درباره‌ی بافتار بزرگ‌تری که در آن گرفته

شده چیزی بدانیم کافی نیست - برای نمونه چه کسی، چه زمانی، برای چه هدفی آن را گرفته و غیره [بسیار مهم‌اند]؛ همه‌ی این‌ها و بسیار بیش‌تر از آن‌ها در **ذات** آن نهفته است.

هویت و تفاوت، که ما را متوجه‌ی این واقعیت می‌کند که هر دو «چیز» (یا روابط تجریدشده‌ی این‌چنینی) که به‌صورت یکسان (یا متفاوت) به ذهن ما برخورد می‌کند، می‌توانند در بافتاری دیگر، یا از زاویه‌دید یا در امتداد دیگر، یا در زمانی دیگر، یا با هدف دیگری در ذهن، برخلاف آنچه ما تصور می‌کردیم ظاهر می‌شود. نگاهی به اسکناس دلار در جیب‌تان ببندازید. آن را پشت‌ورو کنید. آیا همان اسکناس دلاری است که از جیب‌تان درآورده بودید؟ خب، هم آری و هم خیر. (خوانندگان متذکر خواهند شد که آنچه سرمایه‌داران ممکن است به‌اشتباه درک کنند - زیرا این کار از لحاظ طبقاتی به نفع‌شان است - دلیل موجهی برای متفاوت‌دانستن چیزی که هم یکسان است و هم متفاوت یا بالعکس، نیست.)

تغییر کمیت/کیفیت تصدیق می‌کند که هر چیزی از این قبیل دست‌خوش تغییر کمی است، خواه این تغییر کمی از نوعی یا انواع دیگر باشد خواه با یک سرعت مشخص یا هر سرعت دیگری. در یک نقطه‌ی معین، این [تغییر کمی] به یک تغییر کیفی در نحوه‌ی فرانمود و/یا کارکرد آن تبدیل می‌شود. نام‌های متفاوتی را که برای اشاره به انسان‌ها استفاده می‌شود در نظر بگیرید - «نوزاد»، «کودک»، «نوجوان»، «بزرگ‌سال»، و غیره - که تغییرات کمی/کیفی اصلی را که همه‌ی ما در طول زندگی‌مان از سر گذرانده‌ایم، نشان می‌دهند.

نفی نفی چشم‌اندازی ژرف دارد تا روشی را نشان دهد که در آن دگرذیسی‌های عمده‌ی جامعه معمولاً مشتمل بر ردکردن متمایزترین ویژگی‌های جامعه‌ی ماقبل‌اش بوده است. به نظر می‌رسد که این امر در گذار از جوامع بدوی‌تر به فئودالیسم، و از فئودالیسم به سرمایه‌داری اتفاق افتاده است، با این پیامد که سرمایه‌داری نیز احتمالاً جای خود را به ضد خود، که در این مورد کمونیسم است، می‌دهد. «نفی» جامعه‌ی پیشین هم‌چنین حاکی از آن است که بدترشدن مسائل آن این بود که آن نظام را به‌ویژه در مستحق ساختن با نظام دیگری که می‌توانست آن‌ها را حل

کند جایگزین شود، و نظام دومی به همان دلایل گسترده در گذر زمان به سرنوشت مشابهی دچار شد. درحالی که مارکس هرگز درخصوص ضرورت ارائه‌ی تحلیل دقیق و مفصل از مسائل هر جامعه‌ای تردید نداشت، ارزش اصلی این قانون دیالکتیکی این است که یک الگوی تاریخی واقعی را در بر می‌گیرد و چارچوبی کارساز را برای در نظر گرفتن چگونگی تغییر و تحول عمده در جامعه‌ی ما و یک روش ممکن برای نظرافکندن به آن فراهم می‌کند.

و **تضاد**، که بسط و توسعه‌ی ناسازگارِ دو یا چند فرایند برهم‌کنش را آشکار می‌سازد که در یک نقطه‌ی معین، دست‌خوش تغییر و باز صورت‌بندی کیفی می‌شوند که می‌توان آن را در تغییرات نمودی و کارکردی‌شان مشاهده کرد. مارکس می‌گوید: «در سرمایه‌داری همه چیز متضاد به نظر می‌رسد و در واقع چنین هم هست» (مارکس [۱۹۶۳]: ۲۱۸). این امر، علاوه بر این واقعیت که مارکس معتقد است همه‌ی این تضادها که از درون با هم مرتبط‌اند تضمین می‌کند که تغییر کیفی برآمده از حل یک تضاد، دست‌کم تا حدودی بر تضادهای مجاورش و اگر به اندازه‌ی کافی بزرگ باشد - که بیش‌تر آن‌ها چنین‌اند - بر سرمایه‌داری به‌عنوان یک کلیت تأثیر خواهد گذاشت. بدین ترتیب، تضادها همیشه نقشی اصلی (اگر نگوئیم «یگانه» نقش اصلی) در تحلیل دیالکتیکی مارکس از تکامل سرمایه‌داری در طول زندگی حرفه‌ای‌اش ایفا کردند.

یکی از مهم‌ترین تضادهای سرمایه‌داری، رانه و انگیزه‌ی سرمایه‌داران برای بیشینه‌سازی سود با پرداخت حتی‌الامکان کم‌ترین دستمزد به کارگران‌شان است، اما [هم‌زمان] نیاز به کارگران که اکثریت مصرف‌کنندگان را تشکیل می‌دهند، هم‌چنان مطرح است تا آن‌ها مقدار دائماً فزاینده‌ی کالاهای موجود را خریداری کنند، به‌صورتی که اکثر کارگران استطاعت پرداخت [هزینه‌ی کالاها] را ندارند. در مورد بحران‌های دوره‌ای، تضاد نامبرده در این‌جا تنها یکی از چند تناقض از درون مرتبط است که چنین بحران‌هایی را ممکن می‌سازد - سپس [این بحران‌ها] محتمل و در نهایت اجتناب‌ناپذیر می‌شوند - همان‌طور که وقوع دوره‌ای‌شان نشان می‌دهد. اما تناقض یادشده در بالا باید با اهداف ما منطبق باشد.

سرانجام، تأسف‌برانگیز است که بیش‌تر نوشته‌های دوستان و دشمنان، به یکسان، درباره‌ی دیالکتیک مارکس، با قوانین دیالکتیکی‌اش آغاز می‌شود. اما بدون لحاظ‌کردن بافتار بزرگ‌تر که توسط فلسفه‌ی روابط درونی و فرایند انتزاع ارائه شده‌اند، تعجیل در معرفی این الگوهای کلی تنها هاله‌ای از رمز و راز و وحشت‌زدگی را که کل این موضوع را احاطه می‌کند، به آن می‌افزاید.

۴. گام چهارم: پژوهش (یا تحقیق)

فریم یا قابک ذهنی‌ای که مارکس در چارچوب آن تحقیقات خود را انجام داد، به بهترین وجه توسط شعار مورد علاقه‌اش «به همه چیز شک کن!»^۱ ناگیری شده است (Marx [1863], *Reminiscences of Marx and Engels*, n.d., 266). مارکس در پی گفتار ویراست دوم به زبان آلمانی مجلد اول **سرمایه** نوشت: «مسلماً روش بازنمایی به لحاظ فرم، باید از روش پژوهش متفاوت باشد. دومی باید مطالب و موضوع پژوهش را به تفصیل دربر گیرد، شکل‌های متفاوت بسط و تکامل‌اش را تجزیه‌وتحلیل، و پیوند درونی آن‌ها را ردیابی و پیدا کند. تنها پس از انجام این کار، می‌توان حرکت واقعی را به نحوی فراخور تشریح و بازنمایی کرد» (Marx [1873] 1958:19). مارکس عیناً توصیف یک منتقد روسی از مجلد اول **سرمایه** را تصدیق کرده بود، که گفته بود: «ارزش عملی چنین پژوهشی، آشکارسازی قوانین خاصی است که خاستگاه، وجود، تکامل و مرگ یک ارگانیسم معین اجتماعی و جایگزینی آن با ارگانیسم دیگر و بالاتری را تعیین می‌کند.» مارکس در واکنش به آن اضافه می‌کند که «آنچه او به تصویر می‌کشد، چه چیز دیگری، جز روش دیالکتیکی است؟» (Marx [1873] 1958: 17–20)

«روش» معمولاً به لحظه‌ی «پژوهش» محدود می‌شود، اما در جایی که همه چیز از درون با هم مرتبط‌اند، می‌تواند به‌عنوان زاویه‌دید برای بررسی کل دیالکتیک نیز استفاده شود. در این‌جا، ما آن را به‌صورت باریک‌بینانه‌تر به‌عنوان پاسخی به سؤالات زیر در نظر می‌گیریم: (۱) مارکس در جستجوی چه بود؟ (۲) **کجا** آن را جستجو کرد؟ و (۳) **چگونه** به جستجوی آن

پرداخت؟ نظر به محدودیت تحمیل شده توسط فرم و فضای محدود مقاله که در آن نمود می‌یابد، ما صرفاً در پی مهم‌ترین بخش‌های پاسخ‌ها خواهیم بود.

درخصوص آنچه مارکس در جستجوی آن بود، پیش‌تر گفتیم که هدف اعلام‌شده‌ی مارکس از نوشتن **سرمایه** این بود که «قانون اقتصادی حرکت جامعه‌ی مدرن را آشکار کند» امری که او آن را کلیت سرمایه‌داری ادراک می‌کرد. اما هنوز چیزهای زیادی وجود داشت که باید کشف و آشکار می‌شدند، بنابراین او هم‌چنین باید در «جستجوی» کارکرد این کلیت می‌گشت و شامل آنچه را که در شرح خود از آن یافته بود نیز می‌شود. با این‌حال، هر گاه کسی نقش کلیت یک نظام را بر نقش اجزای آن اولویت دهد، مسئله‌ای مطرح می‌شود. این که مارکس خودش ظاهراً از این موضوع نرنجیده است، می‌توان از اظهار وی دریافت کرد که می‌گوید: «پیکر کامل به‌عنوان یک کل ارگانیک را می‌توان آسان‌تر از سلول‌های آن پیکر مطالعه کرد»، که - با توجه به زمینه‌ای که در آن پدیدار می‌شود - بنا بود [این روش] بیش و پیش از هر چیز در مورد سرمایه‌داری اتخاذ شود (Marx [1867] 1958: 8).

با این‌حال، اکثر مردم احتمالاً بر این باورند که قبل از این که بدانند به چه نوع کلی تعلق دارند، باید دست‌کم درک نسبتاً بالایی از برخی از اجزای هر چیزی داشته باشند. اما این امر فرض را بر این می‌گذارد که آنچه ما «اجزاء» و «کل» می‌نامیم در زمان‌های متفاوتی پدیدار می‌شوند. با عطف توجه به فلسفه‌ی روابط درونی مارکس، در این تردیدی نیست که برهم‌کنش میان نظام سرمایه‌داری به‌عنوان یک کل و اجزای آن (یا آنچه را که می‌توان در هر زمانی به‌عنوان اجزای آن تجرید کرد)، تعاملی است که در آن، در شروع مشترک‌شان، هر یک نقش اساسی‌ای در کمک به تولید و شکل‌دهی به دیگری ایفا می‌کند. مارکس در مورد هر دوی آن‌ها [یعنی کل و اجزای آن] یک‌جا به‌واسطه‌ی برهم‌کنش‌شان، و، به‌طور فزاینده، از زاویه‌دیدهای متفاوتی که از آن بخش‌ها نشأت می‌گیرد و از جنبه‌های بسیاری از کل که او می‌خواهد دریابد، می‌آموزد.

در مورد این که مارکس **کجا** به جستجو می‌پردازد، پاسخ با سرمایه‌داری به‌طور کلی آغاز می‌شود. اما صرفاً آغازش این‌جاست. جایی که ارجحیت به شیوهی تولید متشکل از فرایندهای به‌هم‌وابسته‌ی تولید، توزیع، مبادله و مصرف داده می‌شود، که تولید بیش‌تر در کانون توجه قرار می‌گیرد. رابطه‌ی بین سرمایه و کار، همراه با فرزند رازآمیزشان، «ارزش»، و دگرذیسی منحصربه‌فرد آن در سراسر اقتصاد (یا حرکتی که در آن شکل فیزیکی‌اش به کالا، پول، سرمایه، سود و غیره استحاله می‌یابد، اما کیفیت جوهری خود را به‌عنوان یگانه محصول ممکن کار بیگانه‌شده حفظ می‌کند) نیز مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرد. با ارجاع به بافتار وسیع‌تری که قانون حرکت، به‌عنوان «جامعه‌ی مدرن»، نه «اقتصاد» پوشش می‌دهد [see Marx 1958: 10]، هیچ چیز حیاتی برای برهم‌کنش بین شیوهی تولید و دولت، طبقه، مذهب، فرهنگ و غیره به کلی نادیده گرفته نشده است. هم‌چنین امر مهمی که باید در ذهن داشته باشیم این است که همه‌ی روابط و فرایندهایی که مارکس در پژوهش خود بررسی می‌کند تاندازه‌ای برآمده از انتزاع‌هایی است که او از آن‌ها می‌کند. این بدان معناست که آن‌ها می‌توانند تا حدی از لحاظ اندازه و محتوا با **انتزاع‌های مختلف امتداد و زاویه‌دید** که مارکس در مطالعه‌ی آن‌ها استفاده می‌کند، متفاوت باشند.

یکی دیگر از حوزه‌های اصلی که مارکس در پژوهش‌های خود به آن ارجحیت داد، همه‌ی ایده‌ها و روش‌های تفکری است که درک کارکرد نظامی را که مردم در آن زندگی می‌کنند برای اکثر آن‌ها بسیار دشوار می‌سازد. برای بسیاری [از مردم]، سرمایه‌داری آن قدر بزرگ و بغرنج است که از معرض دید پنهان مانده است. یقیناً این امر به این مسئله کمکی نمی‌کند که کل صنعت آگاهی سرمایه‌داران و «مزدوران خودفروخته»شان (اصطلاح خود مارکس) در ایجاد روش‌های زیادی برای جلوگیری از درک و فهم مردم - حتی گاهی برای جلوگیری از دیدن - آنچه واقعاً در جامعه‌شان می‌گذرد موفق شده‌اند. از جمله مؤثرترین این صورت‌ها عبارتند از بت‌وارگی کالا (یا تصویری وارونه از رابطه‌ی بین چیزها به‌جای رابطه‌ی بین افرادی است که آن‌ها را تولید

می‌کنند)، انفجار نام‌های مختلف که با آن می‌توان به «سرمایه‌داری» و «طبقه» اشاره کرد (برای اجتناب از استفاده از مفاهیمی که سوبیهی انتقادی برای آن‌ها دارد)، و به‌عنوان بخشی از فلسفه‌ی مسلط روابط بیرونی (یا پیکره‌ای از تبیین‌های جزئی، ایستا و یک‌سویه‌ی مسائل که فقط بر حسب فرایندها و روابط قابل درک‌اند). در تمام این موارد، برای مارکس مفهوم «ایدئولوژی» به‌عنوان نوعی چتر برای تحریف‌های عینی و هدفمندی عمل می‌کند که امروزه بیش از هر زمان دیگری موجودند.

اکنون به این می‌پردازیم که مارکس چگونه به آنچه می‌یافته نگاه می‌کرد. مهم‌ترین گامی که مارکس برای قابل‌رؤیت‌کردن پژوهش‌اش، هم برای خود و هم برای خوانندگانش که امیدوار بود از آن استفاده کنند، برداشت، برنشانیدن آن در یگانه نسخه‌ی «تصویر بزرگ‌تر» بود که برای چنین پروژه‌ی حجیمی مناسب بود. زیرا نه تنها سرمایه‌داری که اکنون در آن زندگی می‌کنیم که در این‌جا به تصویر کشیده شده است، که پیش‌شرط‌های اصلی آن در گذشته و نیز در آینده‌ی احتمالی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. **قانون حرکت** وی همه‌ی این‌ها را در بر می‌گیرد. اما چگونه می‌توان گذشته‌ی واقعی و آینده‌ی احتمالی را تحلیل کرد؟ پاسخ این پرسش در این پنج گام نهفته است: (۱) خصیصه‌های اصلی سرمایه‌داری امروزی را دست‌نشان سازید؛ (۲) پیرسید «چه چیزی بایستی در گذشته اتفاق می‌افتاد تا نسخه‌ی کنونی سرمایه‌داری، آن‌طور که اکنون هست پدیدار شود و عمل کند؟»؛ (۳) سپس مفهوم سرمایه‌داری را بسط دهید (آن را بازتجزیه کنید)، امری که با آن شروع به گنجاندن کل فرایندی کردید که طی آن سرمایه‌داری به آنچه اکنون هست بدل شد؛ (۴) این نسخه‌ی طولانی‌تر سرمایه‌داری را که تضادهای آشکار و امکان‌های نوپدیدار آن وزن تکامل واقعی آن را حمل می‌کند، به‌سوی آینده‌ی نزدیک، میانی و دوردست طرح‌ریزی کنید؛ و سرانجام (۵) یک بار دیگر به گذشته بنگرید و با درک بهتری که از بدیل‌های اصلی پیش‌روی مان کسب کرده‌اید به اکنون بازگردید. برای کسب رسیدگی عادلانه به این رویکرد، اغلب به تشخیص نتایج و نحوه‌ی رسیدن‌تان به آن‌ها از نسخه‌های الهام‌گرفته‌ی اخلاقی آینده که توسط متفکران آرمان‌گرا، گذشته و حال ارائه شده است، کمک می‌کند.

برای پیشگیری از سوءبرداشت‌های احتمالی، باید اضافه کنیم که این [رهیافت] هرگز روشی برای «پیش‌بینی» آینده نبود، زیرا همان‌گونه که می‌بینیم، بدیل‌های ویرانگری که در تضادهای متعدد سرمایه‌داری نهفته‌اند نیز می‌توانند در رأس آن‌ها ظاهر شوند. اما حرکت کلی‌ای که مارکس تشریح کرده، همچنان پابرجاست و استمرار اندیشیدن به سرمایه‌داری به‌مثابه‌ی ترکیبی از گذشته‌ی حقیقی، اکنون واقعی و آینده‌ی ممکن (یا حتی محتمل) همچنان نسخه‌ای از «تصویر بزرگ‌تر» است که به بهترین وجه برای آموختن آنچه باید در مورد دنیای امروز بدانیم و در عین حال الهام‌بخش ما برای جایگزینی آن با چیزی بسیار بهتر، مناسب است.

۵. گام پنجم: خودروشن‌سازی

مارکس احتمالاً تنها اندیشمند بزرگی است که دست‌کم دو کتاب قطور برای «خودروشن‌سازی» [یا بازاندیشی فکری خویش] نوشته است؛ تعبیری که خود مارکس برای آن‌ها به کار می‌برد، نه برای انتشار. **اولی دست‌نوشته‌های [اقتصادی و فلسفی] ۱۸۴۴** بود که حدود ۱۶۰ صفحه است. این کتاب زمانی به نگارش درآمد که مارکس تنها بیست‌وشش سال سن داشت. **دومی گروندرریسه** (یا شالوده‌ها) بود که او در سال ۱۸۵۸ - درست قبل از شروع نوشتن **سرمایه** - به رشته‌ی تحریر درآورد که تقریباً ۹۰۰ صفحه دارد. آن‌ها برای نخستین بار بیش از پنجاه سال پس از مرگ مارکس در اتحاد شوروی به چاپ رسیدند، اما تنها در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم بود که برای مخاطبان جهانی بیش‌تر و بهتر شناخته شدند. با این حال، چیزی که هنوز مورد استقبال بایسته و شایسته قرار نمی‌گیرد، حتی در میان اکثر دانش‌وران مارکسیست، نقش ویژه‌ای است که این دو کتاب ایفا می‌کنند، و به همراه آن اهمیت‌شان برای کل مارکسیسم است.

این دو کتاب آغاز یا پایان واقعی‌ای ندارند و ترتیب موضوعات در آن‌ها جای تأمل و پرسش‌گری فراوانی دارد. از آنجایی که او تنها کسی بود که آن‌ها را می‌خواند، چرا به چیزی‌های بیش‌تر از این نیاز داشت؟ به نظر می‌رسد که حتی انگلس که مارکس تقریباً همه چیز را با او در

میان گذاشته بود، تا پس از مرگ مارکس موفق به خواندنشان نشد. البته این بدان معنا بود که مارکس زمان کافی برای جستجوی تمام پیوندهای اصلی و بسیاری از پیوندهای فرعی در موضوع عظیمی که برای خود انتخاب کرده بود، در اختیار داشت تا میان انتزاع‌های مختلف زاویه‌دید و امتداد حرکت کند و روش‌های متعدد برای صورت‌بندی نتایج را بیازماید. و مارکس مجبور نبود نگران این موضوع باشد که آیا دیگران می‌توانند این آثار را بفهمند، یا آن را متقاعدکننده یا حتی اندیشناک‌تر بدانند که آن‌ها را از مطالعه و پیگیری آن باز دارد. چنان‌که خواهیم دید، چنین دغدغه‌هایی هنگام نگارش **سرمایه** با دقت ژرفی سبک‌وسنگین شدند. بنابراین، به نظر می‌رسد که اگر بخواهیم نگاهی «بدون گمان‌وتردید» به آنچه که مارکس واقعاً در مورد سرمایه‌داری، چه در اوایل و چه در اواخر کار حرفه‌ایش (با توجه به تاریخ‌های دو اثر نامبرده) در مورد سرمایه‌داری می‌اندیشید، داشته باشیم - در مقایسه با میزانی که او تصمیم گرفت تا [کارهایش را] به خوانندگانش ارائه دهد - باید به این آثار اولیه بپردازیم.

بارزترین ویژگی **دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴** و **گروندریسه** استفاده‌ی وزین و پرحجم از نظریه‌ی بیگانگی مارکس و روش دیالکتیکی‌اش در هر دو اثر است. در اثر اولی که بیش‌تر درباره‌ی بیگانگی است، می‌آموزیم که این روابط کار بیگانه‌شده است که به تمام فرم‌های متفاوتی که «ارزش» در دگردیی‌اش در سراسر اقتصاد مفروض گرفته می‌شود، بدل می‌شود و آن را دست‌کم به‌طور غیرمستقیم مسئول بیش‌تر مصایب و مشکلاتی می‌کند که ما در جامعه‌ی سرمایه‌داری از آن رنج می‌بریم. اولویت‌دادن به زاویه‌دید کار بیگانه‌شده برای ایجاد همه‌ی این پیوندها ضروری بود، درست همان‌طور که دیالکتیک - به تمام روش‌هایی که در گام‌های یکم، دوم و سوم این مقاله ارائه شده‌اند - نقش به‌همان‌اندازه اساسی در چارچوب‌بندی و بازچارچوب‌بندی حرکت‌های درگیر داشت. هیچ‌کدام از این‌ها بدون میزان توجهی که مارکس به بیگانگی و دیالکتیک در **دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴** و **گروندریسه**، امری که در **سرمایه** از پرداختن به آن‌ها امتناع شد، امکان‌پذیر نبود.

۶. گام ششم: بازنمایی

گام چهارم را با کاری که مارکس تلاش کرد در پژوهش خود انجام دهد آغاز کردیم، که عمدتاً عبارت بود از این که «مطالب و موضوع پژوهش را به تفصیل دربر گیرد، ... شکل‌های متفاوت بسط و تکامل‌اش را تجزیه و تحلیل، و پیوندهای درونی آن‌ها را ردیابی و پیدا کند.» سپس با حرکت به سمت بازنمایی، مارکس می‌افزاید که: «تنها پس از انجام این کار، می‌توان حرکت واقعی را به نحوی فراخور تشریح و بازنمایی کند. اگر این کار با موفقیت انجام شود، اگر حیات موضوع به‌طور ایده‌آل/در ایده‌ها و شفاف بازتاب یابد، آن‌گاه ممکن است چنین به نظر رسد که گویی با ساخته‌ای پیشینی روبه‌رو هستیم» (Marx [1873] 1958: 19).

این را می‌توان به این معنا تفسیر کرد که اجزا و قطعه‌های هم‌گذار شده طوری باهم جفت‌وجور می‌شوند که به‌راحتی می‌توان آن‌ها را به‌عنوان یک کل واحد در نظر گرفت. این مهم هم‌چنین دلالت بر این دارد که این بخش‌های ازدرون مرتبط را نمی‌توان به‌طور جداگانه ارزیابی کرد. این درواقع استاندارد بلندمرتبه‌ای را نشان می‌دهد، و اگرچه مارکس ممکن است این را به‌عنوان هدف اصلی خود گرفته باشد، کوشش‌های متعدّدش برای بازنگری در بخش‌هایی از مجلد اول **سرمایه** - که هرکدام از ویراست‌های جدید این اثر دارای این بازنگری‌ها بودند - بیانگر این است که وی هرگز به‌طور کامل در نائل‌شدن به آن توفیق نیافت. پُل لافارگ، داماد مارکس و تنها کسی که مسئولیت برخی از کارهایش، از جمله **سرمایه**، را به او سپرد، در این زمینه اظهار کرد که مارکس هرگز از صورت‌بندی‌هایی که ارائه کرده بود کاملاً راضی نبود و مدام آن‌ها را تغییر می‌داد (Lafarge [1890] Reminiscences, n.d., 78). معمولاً این را مصداقی برای این می‌دانند که مارکس یک کمال‌گرا بود، که یقیناً درست بود، اما نگرانی فزاینده‌اش بیانگر این نیز است که چگونه می‌تواند به بهترین نحو با چهار مخاطب بسیار متفاوتی که برای‌شان می‌نوشت، ارتباط برقرار کند. گروهی از آن‌ها کارگران بودند، البته کارگرانی که می‌توانستند بخوانند؛ گروه دیگر پیروان خودش؛ سومی انواع دیگری از سوسیالیست‌هایی بود که

مارکس امیدوار بود آن‌ها را به‌سوی نظراتش جلب کند؛ و چهارم، اقتصاددانان آزاداندیشی که علاقه‌مند به کسب معلومات بیش‌تر در مورد کسی‌اند که پیشاپیش بسیار شهره به اصالت بود.

اگرچه مارکس اغلب اظهار می‌کرد که بیش‌تر علاقه‌مند است که **سرمایه** توسط کارگران خوانده شود، کتابی که او نوشت هرچه بیش‌تر معطوف به گروه آخر بود. به نظر می‌رسد که نگرانی‌اش از این‌که توسط اقتصاد سیاسی‌دانان جدی گرفته شود، مارکس را وادار کرد تا برخی از عناصر را در تحلیل خود کم‌اهمیت جلوه دهد و حتی برخی از عناصر را که آن‌ها «غیرعلمی» می‌پنداشتند و بی‌درنگ رد می‌کردند، حذف کرد. و چه چیزی برای اقتصاددانان ارتدکس آن زمان - و البته مثل الان - کمتر از روش دیالکتیکی مارکس علمی به نظر می‌رسید؟ اگرچه مارکس به‌طور پیوسته بخش زیادی از آن را به‌کار می‌بست، اما از استفاده از دیالکتیک نیز حتی‌الامکان اجتناب کرد، و گاهی اوقات حتی در مواقعی که امکان‌پذیر نبود، مانند زمانی که از اقتصاد سیاسی‌دانان انتقاد می‌کند که به جای مناسبات اجتماعی سرمایه بر «سرشت مادی» سرمایه تأکید می‌کنند و آن‌را به گردن «روح سرمایه‌داری»‌شان می‌اندازند و نه فقدان دیالکتیک، از به‌کارگیری دیالکتیک خودداری می‌کرد (Marx [1867] 1958:767).

این نتوانست به مارکس یاری کند تا اولین اهتمام مارکس برای انتشار بخش قابل‌توجهی از آنچه به **سرمایه** بدل شد، یا آنچه او بعداً آن را **سهمی در نقد اقتصاد سیاسی** (۱۸۵۹) نامید - که حتی پس از حذف مقدمه‌ای طولانی در باب این موضوع، حاوی مقدار زیادی دیالکتیک بود - به یک ناکامی تجاری بدل شود. تقریباً هیچ‌کس آن را نخواند، و به غیر از یک نمونه از انگلس، هیچ نقد و بررسی مهمی [درباره‌ی آن] وجود نداشت. سپس با اصرارهای مکرر انگلس و دوست خوبش دکتر کوگلمان، مارکس سرانجام متقاعد شد که نسخه‌ی بسط‌یافته‌ی آنچه که اکنون **سرمایه** نامیده می‌شد را تا حد امکان ساده و بسیط حفظ کند. او در نامه‌ای به انگلس در دسامبر ۱۸۶۱ نوشت: «این اثر [سرمایه] صورت بسیار عمومی و عامه‌پسندتری به خود می‌گیرد، و **روش** [تاکید از من است] در مقایسه با بخش اول بسیار کمتر مشهود است» (Marx [1861] 1975: 333).

با آن که به راحتی می‌توان تشخیص داد که موفقیت شگفت‌انگیز **سرمایه** از لحظه‌ای که در دسترس عموم قرار گرفت تا حدود زیادی مدیون این تصمیم بود، [منتها] ما نباید همه‌ی چیزهایی را که او، و البته ما نیز، در نتیجه‌ی [این تصمیم] از دست داده‌ایم، نادیده بگیریم. همان‌گونه که خوانندگان این مقاله ملاحظه می‌کنند، اهتمام اصلی من برای بازیابی و بازسازی روش دیالکتیکی است که همیشه بخشی از اندیشه‌ی مارکس بود، حتی زمانی که او تصمیم گرفت از بخش مهمی از آن برای دست‌یابی به اهداف سیاسی فوری بهره نگیرد. اما درحالی که مارکس می‌تواند این کار را بدون تأثیرگذاری بر توانایی‌اش در اندیشیدن دیالکتیکی انجام دهد، اکثر کسانی که بنا دارند از **سرمایه** به‌سان الگویی برای نحوه‌ی اندیشیدن در مورد جامعه‌ی ما بهره بگیرند، قادر به چنین کاری نیستند. هم‌پوشانی بین اندیشه‌ی دیالکتیکی و قابلیت استفاده از دیالکتیک برای مطالعه‌ی مسائل خاص حتمی و صددرصد نیست، اما به میزان زیادی نزدیک شدن به آن است. و آنچه اکنون در میان اکثر کسانی که خود را مارکسیست می‌نامند به‌طور ناشایسته غایب است - و ظاهراً این مسئله به‌ویژه در مورد اقتصاددانان صادق است - توانایی و قابلیت تفکر دیالکتیکی است. حوزه‌ای که از این مسئله احتمالاً بیش‌ترین آسیب به آن وارد شده است، سپهر رابطه - رابطه‌ی دیالکتیکی - است که مارکس آن را بین نظریه و عمل برنشانده، امری که موضوع بخش بعدی مان است.

۷. گام هفتم: پیوند میان نظریه و عمل

تفکیک آنچه که بدون تحریف تفکیک‌پذیر نیست یکی از نشانه‌های اصلی تفکر نادیاالکتیکی است، و در تفکیک بین **نظریه** و **عمل** است که مخرب‌ترین نمونه‌ی آن را می‌یابیم. زیرا اگر همه چیز از درون با هم مرتبط است، این امر باید در مورد شرایطی که مردم در آن زندگی می‌کنند، آنچه در مورد این شرایط می‌فهمند، و چگونه نسبت به آن‌ها واکنش نشان می‌دهند، نیز اتخاذ شود. در جایی که به نظر نمی‌رسد این امر صادق باشد، معمولاً به این معناست که در

میان این شرایط، مواردی وجود دارند که در ایجاد پیوندها تداخل دارند؛ با این حال، با گذشت زمان و کنش‌های متقابل از انواع مختلف، مسئله‌ی مذکور می‌تواند به تغییر منجر شود.

مارکس هم‌چنین روش دیگری برای برقراری روابط درونی بین نظریه و عمل دارد که برآمده از نحوه‌ی مواجهه‌اش با همه‌ی انسان‌هایی که در کارش ورود می‌کنند، است. در آغاز پیشگفتارش بر مجلد یکم **سرمایه**، می‌آموزیم که «به افراد، تنها تا جایی خواهیم پرداخت که به‌عنوان تجسم انسانی مقوله‌های اقتصادی، تجسم مناسبات طبقاتی و منافع خاص طبقاتی باشند» (Marx [1867] 1958: 10). به‌جای این‌که با مردم به‌عنوان چیزی کم‌تر از آنچه که هستند رفتار کند، او آن‌ها را به گونه‌ای انتزاع می‌کند که بسیار بیش‌تر از آنچه که بسیاری از ما فکر می‌کنیم ممکن یا ضروری‌اند، برمی‌شمارد. اما دقیقاً در این بسط و امتداد خودمان به‌سوی «تجسم انسانی مقوله‌های اقتصادی، تجسم مناسبات و منافع طبقاتی» است که ما انسان‌ها بیش‌تر از آنچه را که در کارکرد نظام سرمایه‌داری و نیز در نابودی نهایی‌اش سهیم می‌کنیم، می‌یابیم. با استثناهای نسبتاً معدودی، و سپس عمده‌تاً برای امور کم‌تر مهمی که در جامعه‌ی ما می‌گذرد، اینها روابط اصلی‌اند که مارکس در **سرمایه** «آشکار و رونمایی» می‌کند.

سخن کوتاه، عمل به چیزی می‌انجامد که کل طبقات، تحت فشار مفرط جایگاه و کارکردشان در نظام، و منافع طبقاتی مرتبط با آن‌ها انجام می‌دهند، یا در شرف انجام آن هستند، یا به دلیل انجام ندادن آن به‌شدت رنج می‌برند. اما این شرایط و منافع را در کجا می‌توان یافت؟ یقیناً در دنیای واقعی سرمایه‌داری [یافت می‌شود]، اما از بازتاب آن در تحلیل مارکس از چگونگی کارکرد سرمایه‌داری نیز یافت می‌شود. هیچ جایی در نظام از درون مرتبط وجود ندارد که هر دو، یعنی سرمایه‌داری و مارکسیسم را با وجود تفاوت آشکار در نوع، برای گسستگی‌ای که توسط تمایز عمومی بین نظریه و عمل ارائه و نمایان می‌شود، متحد کند.

هنوز روش سومی هست که مارکس آنچه را که اکثر مردم به‌عنوان جدایی بنیادین بین نظریه و عمل تلقی می‌کنند به هم پیوند می‌دهد، و آن استفاده‌ی مکرر او از مفهوم «تصاحب» است. «تصاحب» معمولاً به معنای چیزی را از آن‌خود کردن درک می‌شود.

مارکس این استفاده از «تصاحب» را تعمیم می‌دهد تا تمامی کنش‌های ما در جهان، حتی کنش‌های حواس پنج‌گانه را در بر گیرد، امری که چیز باارزشی به رشد و توسعه‌ی کیفیت‌های دخیل در این کنش‌ها می‌افزاید. بدین ترتیب، هم‌چنین حس تحقق‌بخشیدن به یک ظرفیت مهم ذاتی در نوع انسان را، حتی در گذر زمان، می‌رساند. اما آنچه در این‌جا مورد توجه ویژه‌ی ماست این است که مارکس در استفاده از «تصاحب» به این شیوه، **نظریه** (ایده‌ها) و **عمل** (کنش‌ها) را به‌عنوان پدیده‌های مجزا و مستقل تلقی نمی‌کند.

رابطه‌ی درونی بین نظریه و عمل به همان اندازه‌ای که ظرفیت و گنجایش داشته باشد، یکی از پربارترین نسخه‌های «تصویر بزرگ‌تر» است که با دیالکتیک توأم است، و نه تنها طبقات، منافع طبقاتی و آگاهی طبقاتی، بلکه مبارزه‌ی طبقاتی را نیز وارد مدار خود می‌کند. همه‌ی آن‌ها را می‌توان در برهم‌کنش‌شان - و بنابراین با تأثیرات‌شان بر یکدیگر - در فضایی که وحدت دیالکتیکی نظریه و عمل فراهم می‌کند، یافت. آنچه به طور فزاینده‌ای وضوح می‌یابد این است که با پافشاری‌اش بر جستجوی «تصویر بزرگ‌تر» و یافتن روش‌هایی برای کارکردن روی آن، برخی چیزها وجود دارند که می‌توانیم با کارگران و دانشجویان (که بیش‌ترشان [بعد از پایان تحصیل] کارگر خواهند شد) در میان بگذاریم که از دیالکتیک برای آن‌ها ارزش‌مندتر باشد.

مگر انگلس - وقتی به نمایندگی از مارکس (که تازه در گذشته بود) و خودش صحبت می‌کرد - این را نگفته بود، وقتی ادعا کرد که «دیالکتیک ماتریالیستی که سال‌ها بهترین ابزار کار ما و برآترین سلاح ما بوده است» که هم نظریه و هم عمل را به هم پیوند می‌دهد [تأکیدات از من است]؟ (Engels [1886] 1941: 44).

۸. گام هشتم: بازگشت به گام اول و از نو شروع کردن

اگر همراه ساختن خوانندگان در سفری گام به گام به واسطه‌ی روش دیالکتیکی مارکس، به ما این امکان را داد که همه چیز را نسبتاً ساده حفظ کنیم، گام بعدی به نحوه‌ی برهم کنش این گام‌ها مربوط می‌شود. نظر به این که همه‌ی آن‌ها از درون با هم مرتبطاند، هر گام از همان ابتدا در برهم کنش با سایر گام‌ها به سر می‌برد. کوشش‌هایی برای توضیح برخی از این برهم کنش‌ها صورت گرفت، اما عدالت کامل در مورد هیچ یک از آن‌ها بدون تغییر زاویه دید نسبت به مواردی که هنوز در جریان این شرح به آن‌ها نرسیده بودیم، قابل اجرا نخواهد بود. با توجه به فضای محدود این مقاله، ما هم چنان نمی‌توانیم به انجام این کار برآییم. اما **ثما** می‌توانید و باید آن را آزمون کنید.

با استفاده از گام هفتم، رابطه‌ی بین نظریه و عمل، به عنوان زاویه دیدتان، گام‌های یک تا شش را بازبینی کنید تا به نوبه‌ی خود بررسی اجمالی‌تان را از هر یک از این گام‌ها غنی سازید. با انجام همین کار، از گام ششم به عنوان زاویه دید خود برای نظرافکندن به گام‌های ۱ تا ۵ و غیره استفاده کنید. هدف این است که سرمایه‌داری را از همه‌ی این سویه‌ها نظاره کنیم تا روابطی را روشن و تشریح کنیم که تنها زمانی می‌توان به طور کامل و جامع درک کرد که از این زاویه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرند.

این تمرین و ممارست علاوه بر دستیابی به درک و فهم ژرف‌تر از روش مارکس، باید توانایی شما را برای **اندیشیدن** دیالکتیکی نیز ارتقا بخشد، و این جایی است که معمولاً موفق‌ترین تلاش‌ها برای مطالعه و بررسی دیالکتیکی هر چیزی، آموزش آن - چرا که نه؟ - و عمل به آنچه از آن آموخته‌اید، آغاز می‌شود.

نوشتار حاضر ترجمه‌ای است از:

Bertell Ollman (2019). “The Eight Steps in Marx’s Dialectical Method.” The Oxford Handbook of Karl Marx. Edited by Matt Vidal, Tony Smith, Tomás Rotta, and Paul Prew. DOI: [10.1093/oxfordhb/9780190695545.013.3](https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780190695545.013.3)

منابع

- Engels, Frederick. [1885]. 1959. “Preface to Marx’s *Capital*.” Pp. 13–14 in *Capital Volume III*, edited by F. Engels. Moscow: Foreign Languages Publishing.
- Engels, Frederick [1886] 1941. *Ludwig Feuerbach and the End of Classical German Philosophy*. Vol. 15. New York: International Publishers.
- Lafarge, Paul, *Reminiscences of Marx and Engels* (n.d.). Moscow: Foreign Languages Publishing.
- Marx, Karl. [1858] 1955. *Selected Correspondence of Karl Marx and Frederick Engels*. Moscow: Progress Publishers.
- Marx, Karl. [1859] 1903. *A Contribution to a Critique of Political Economy*. Chicago: H. Kerr Company Publishers.
- Marx, Karl. [1867] 1958. *Capital Voume I*. Moscow: Foreign Languages Publishing.
- Marx, Karl. 1963. *Theories of Surplus-Value*. Vol. 1. Moscow: Foreign Language Publishing.
- Marx, Karl. [1863]. Reply to the game of ‘Confession’ given to Marx by his daughter,
- Laura. Pp. 266 in Lafarge, Paul *Reminiscences of Marx and Engels* (n.d.). Moscow: Foreign Languages Publishing House.

- Marx, Karl [1873]. 1958. *Capital Volume I*. Moscow: Foreign Languages Publishing.
- Marx, Karl [1859]. 1903. *Contribution to the Critique of Political Economy*. Chicago: H. Kerr Company.
- Marx, Karl [1867]. 1958. *Capital Volume I*. Moscow: Foreign Languages Publishing.
- Marx, Karl [1861] 1975. *Marx-Engels Collected Works*. Vol. 41. New York: International Publishers.
- Marx, Karl [1867]. 1958. *Capital Volume I*. Moscow: Foreign Languages Publishing.
- Pareto, Vilfredo. [1902]. *Les System Socialiste*. Vol. 2. Paris: V. Giard and E. Briere.

بررسی جامع‌تر فلسفه‌ی کم‌تر مورداستفاده‌ی روابط درونی و فرایند انتزاع همراه با آن را که در سرتاسر این مقاله نقش مهمی ایفا کرد می‌توان در منابع زیر پیدا کرد:

- Ollman, Bertell [1975]. *Alienation: Marx's Conception of Man in Capitalist Society*. Chapters I, II, and III, and Appendix I an II. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Ollman, Bertell [2003]. *Dance of the Dialectic: Steps in Marx's Method*. Chapter 5. Urbana and Chicago: University of Illinois Press.

بسوی سوسیالیسم

نشریه‌ی حزب کمونیست ایران

دوره‌ی چهارم

شماره‌ی ۸

اردیبهشت ۱۴۰۱

مه ۲۰۲۲

کارگران جهان متحد شوید!



انتشارات مرکزی کومه‌له